دانش

فصلنامهٔ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

۵۲
بهار
۱۳۷۷

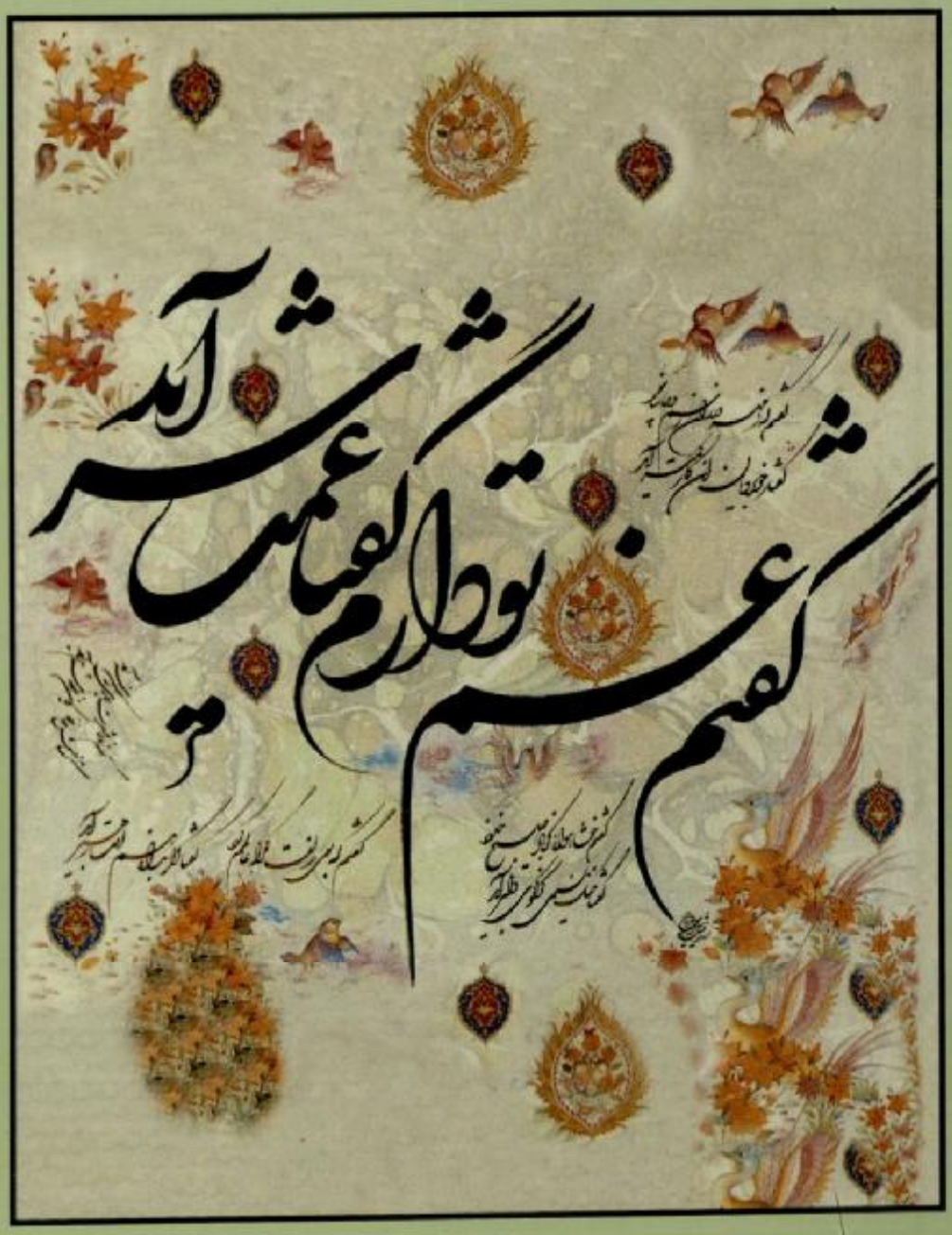

گنجینهٔ دانش

شمارهٔ ۱

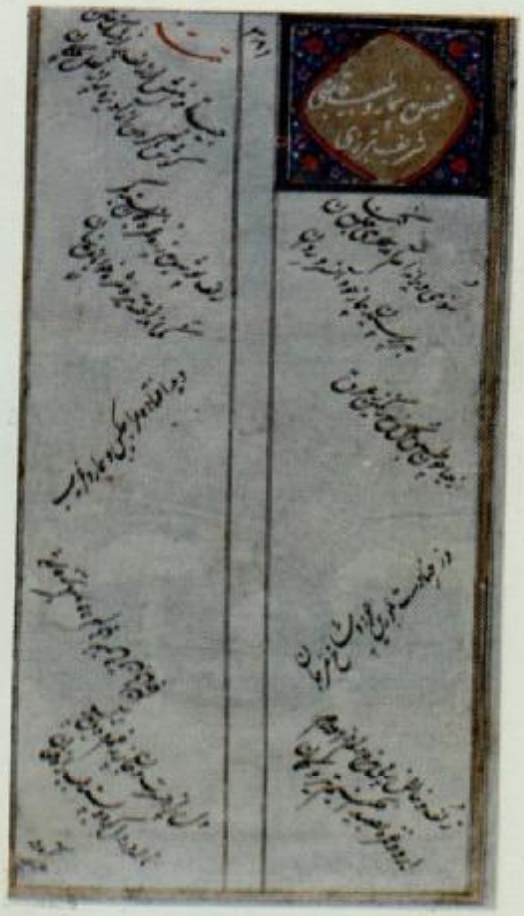

۱- نسخه خطی شماره ۹۷۹
گلدسته معنی و نکات اشعار (جُنگ اشعار)
کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
آغاز قصیدهٔ بیمار و طبیب (منظومه) (ص ۷۷۸)
از : قاضی شریف تبریزی از شاعران قرن دهم هجری
تمری واز شاگردان لسانی شیرازی (قاموس الاعلام ترکی
به نقل از لغت نامه ، مادهٔ «ش»)این منظومه ۲۲ صفحه
حدود ۱۰۰ بیت است و با ۵ مینیاتور (تصویر) مزین و
منقش شده است .

۲- نسخهٔ خطی شماره ۱۲۷۹
شاهنامهٔ فردوسی (مثنوی بزم و رزم و تاریخ)
از : حکیم ابو القاسم فردوسی طوسی
کتابت حدود قرن ۱۰ هـ ق
نستعلیق خوش و سرلوح و صفحات آغاز داستان ها زرین
و لاجوردی ونقاشی های دندان موشی.
آغاز داستان رستم زال با افراسیاب (ص ۲۷۴)
کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
- اسلام آباد.

شمارهٔ ۲

دانش

۵۲
بهار
۱۳۷۷

فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

مدیر مسئول و سردبیر:--- دکتر محمد مهدی توسلی
مدیر: ـــــــــــــ دکتر صغری شکفته موسوی
طراح روی جلد : ـــــــــــ عدنان
حروف چین : ـــــــــــ محمد عباس بلتستانی
چاپخانه : ـــــــــــ منزا پریس (اسلام‌آباد)

باهمکاری
شورای نویسندگان دانش

روی جلد:

گفتم غم تو دارم، گفتا غمت سر آید
گفتم که ماه من شو، گفتا اگر برآید
«حافظ»

ISSN:1018-1873
(International Centre - Paris)

یادآوری

* فصلنامهٔ دانش ویژهٔ آثار و مقالات دربارهٔ فرهنگ و ادب فارسی و مشترکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره و افغانستان و آسیای میانه است.
* دانش کتابهای منتشر شده در راستای اهداف خود را نیز معرفی می‌کند. برای این کار بایستی از هر کتاب دو نسخه به دفتر فصلنامه فرستاده شود.
* دانش در ویرایش نوشتارها و تغییر نام آنها آزاد است.
* آثار رسیده، بازگردانده نخواهد شد.
* مقاله ها ضمن برخورداری از آیین نگارش فارسی یا اردو، باید:
  ـ ماشین نویسی شده یا خوانا و یک روی کاغذ نوشته شده باشند.
  ـ همراه "پانوشته" و "کتابنامه" باشند.
* آثار و مقالات پس از تأیید شورای دانش در نوبت چاپ قرار می‌گیرند.
* مسئولیت آراو دیدگاههای ابراز شده در مقالات، بر عهدهٔ نویسندگان آنهااست.
* چاپ و انتشار مطالب دانش باآوردن نام ماخذ، آزاد است.

* نشانی دانش:
خانهٔ ۳، کوچه ۸، کوهستان رود، ایف ۸ / ۳، اسلام آباد ـ پاکستان

دورنویس: ۲۶۳۱۹۳ تلفن: ۲۶۳۱۹۴

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

سخن دانش

متن منتشره نشده

- خلاصه التنجیم و برهان التقویم — غیاث الدین علی — ۹
  به‌کوشش دکتر تسبیحی

اندیشه و اندیشه مندان

- بیدل، شاعر آینه ها — دکتر شفیعی کدکنی — ۴۱
- صائب و شعر زبان اردو — دکتر یونس جعفری — ۷۹

ادب امروز ایران

- دنیای داستان، دنیا راستی و صداقت است — یوسف علیخانی — ۸۹
- پاسخ یک نامه (شعر) — سلمان هراتی — ۱۲۱

فارسی امروز شبه قاره

- رابعه قزداری، زن انقلابی — دکترالطاف علی — ۱۲۵
- ملا طغرا، شاعر و نویسنده ناشناخته دوره شاهجهانی — دکترع. جعفری — ۱۴۱
- مثنوی ابر گهر بار — دکتر محمد ظفر خان — ۱۴۷
- □ شعر فارسی امروز شبه قاره ۱۶۱-۱۶۴

صدیق تأثیر، نصرت زیدی، وارث کرمانی، عارف ضیاء، صابر ابوهری، جواهر براهویی، طاهره نگار، بیرنگ کوهدامنی

گزارش و پژوهش

- معرفی نصر اله مردانی ، شاعر انقلاب «دفتر دانش» ۱۶۷
- آشنایی با دانشگاه آزاد علامه اقبال لاهوری و بخش اقبال شناسی آن سید افسر علیشاه ۱۷۳
- معرفی انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان «دفتر دانش» ۱۸۳
- بازگشایی کتابخانه و انجمن فارسی اسلام آباد «دفتر دانش» ۱۹۳
- خاطرات شیرین دوره دانش افزایی زبان و ادبیات فارسی پروفسور سیال کاکر ۱۹۵

□ کتابها و نشریات تازه ..... ۲۱۷ - ۲۲۸

آئینه مظهر ، سب رس ، مجله المجمع العربی الباکستانی ، خبرنامه همدرد، پیام ، الادب، آواز اخلاق، اقبال ریویو ، فکر و نظر ، من و تو ، اشعار امید و آرزو، ساحل، شمس الاسلام ، نوای صوفیه ، معارف ، مجله اسلامی همدرد، تحریر و تصویر، لسان الصدق، سعید سیاح تهران مین ، افسانه نیما ، چشم انداز ، سخن عشق ، نامه فرهنگستان ، معانی و بیان

تسبیحی - توسلی

تجلیل و یاد

- گزارش بزرگداشت از دهه خاموشی استاد خلیلی در لندن بیرنگ کوهدامنی ۲۳۱

نامه ها ۲۳۷

بخش اردو

- نونارکی جنگ اور معاهده غلام محمد لاکهو ۲۴۳
- پرتو غالب سجاد مرزا ۲۵۱

بخش انگلیسی

A Glimpse of Contents of This Issue Dr.S.A.R. Naqvi 1

سخن دانش

سلام بر درّ گهربار دریای وجود، عزیز بی همتایی که، بر بال ملایک، معراج حق را طی نمود.

خواننده گرامی،

«دانش ۵۲»، مفتخر است که در آستانه خجسته زاد روز پیامبر عظیم‌الشان عالم اسلام، حضرت ختمی مرتبت، محمد بن عبدالله صلی الله علیه وآله وسلم، به زیور طبع آراسته شده است؛ به همین مناسبت، ضمن تبریک و تهنیت این عید بزرگ، این شماره به عنوان هدیه تقدیم می‌گردد.

اینک «دانش»، که از خواستگاه جدید خود، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، سومین بهار عمر را پشت سر نهاده است، تنها نشانگر فرهنگ و ادب فارسی نیست،بلکه از چندین جهت اهمیت یافته است:

۱- حلقه وصل کلیه دوستداران فرهنگ و ادب و زبان فارسی بین بیشتر کشورهای جهان، بویژه مراکز علمی و فرهنگی و دانشگاهی، می‌باشد؛

۲- محملی برای انتشار آثار ارزشمند پژوهشی و علمی دانشمندانی است که به زبان فارسی عشق می‌ورزند؛

۳- منبعی گرانبها برای محققین و استادان و دانشجویانی است که هر روز به دنبال "تازه های ادب فارسی" هستند؛

۴- زلال آبگیری است که علاقه‌مندان عشاق این فرهنگ پویا، خود را در آن تطهیر می‌کنند؛

۵- بالاخره، نسیمی است به خنکای بهاری که از بحر بیکران ادب فارسی وزیدن گرفته، چهره های تفتهٔ شیفتگان دلخستهٔ خود را، در هر کجای جهان، طراوت و شادابی می‌بخشد.

پر بیراهه نیست که هر روز، از سرتاسر جهان، نامه‌های دلگرم کننده خوانندگان گرامی، ما را به ادامه این راه دشوار و تداوم رسالت سنگینی که بر دوش داریم، مصمم تر می‌کند.

آثار وزین یکایک شما دوستداران «دانش»، که حاکی از قلم عالی و ذهن پر بار و دانش وسیع شما دارد، بی‌تردید به کیفیت هرچه بیشتر «دانش» افزوده و می‌افزاید؛ جا دارد همین‌جا به یک نکته مهم اشاره شود: به دلیل دریافت حجم زیاد مقاله‌ها و سروده‌های شما، «دانش» مجبور است به نوبت به چاپ آنها مبادرت ورزد و ناگزیر مدت زمانی طول می‌کشد تا یک مقاله یا گزارش یا سروده‌ای به چاپ برسد.

فرصت را غنیمت شمرده، سجده شکر بجا می‌آوریم که با عنایات الهی و در پرتو حمایتهای شما و تلاش شبانه روزی همکاران این مرکز، توانسته‌ایم نشریه‌ای، شایسته نام آن، تقدیم خوانندگان عزیزی نماییم که مشتاقانه فرهنگ و ادب فارسی را، از خاوران تا باختران، پاس می‌دارند. شاید همنوا شدن با یکی از بزرگان و ستارگان درخشان فرهنگ و ادب فارسی، شیخ مصلح‌الدین سعدی شیرازی (علیه‌الرحمه)، بی‌مناسبت نباشد آنجا که فرمود:

منت خدای را عز و جل که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت، هر نفسی که فرو می‌رود ممد حیات است و چون بر می‌آید مفرح ذات. پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب.

از دست و زبان که برآید کز عهده شکرش بدر آید

سردبیر

متن
منتشر نشده

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم وتمم بالخیر

مقدس ذاتی که حرکت سماوات و ستارات روشن تر دلیلی بر قدمیت افعال اوست
و امتزاجات کیفیات عناصر که امهات مرکبات واقع اند قاطع تر برهانی بر ازلیت
و ابدیت آثار اوست نظم مر او را رسد کبریا و منی که ملکش قدیم است ذاتش غنی
و صلواة والسلام علی الانبیاء والمرسلین خصوصا علی محمد و ذریتهم الطیبین الطاهرین
بعد از حمد و صلواة نموده میشود که در سنه تسع و ستین و ثمانمائه بود که در موضع
بدخشان بعضی از بزرگان و عزیزان که امتثال فرمان ایشان بر وجه ایقان برین کمترین
بندگان خاندان غیاث الدین علی بن امیران الحسنی الاصفهانی واجب و لازم مینمود
طلب جمع بعضی از فواید نجومی که ضبط و فهم آن بر اطفال صغار ایشان آسان تر باشد
بر لسان کذب و نقصان جریان می نهادند امتثال آنرا برین جمع اقدام نموده شد
و مشتمل است بر دوازده باب باب اول در بیان دوازده برج و احکام آن
حکما نه فلک کلی اثبات کرده اند و فلک نهم که بالاترین افلاک است آنرا افلک الا
فلاک گویند در وی هیچ ستاره نیست و او در یکشبانه روز یکدور را تمام میکند و
فلکهای دیگر کواکب را با خود حرکت میدهد از طرف مشرق بمغرب و مشرق طرف
آفتاب بر آمدن را گویند و مغرب طرف فرو رفتن آفتاب را گویند و میان مشرق
و مغرب آنکه رو بقبله نشیند طرف راست را شمال گویند و طرف چپ را جنوب خوانند

از : غیاث الدین علی بن امیران الحسنی الاصفهانی

به کوشش : دکتر محمد حسین تسبیحی

اشاره :

در کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، مجموعه یی بسیار ارزنده و مهم به شماره ۷۴۵ محفوظ ومصون است که در آن ۲۱ رسالهٔ نجومی (ستاره شناسی) و تقویم و عرفان و علوم غریبه (نیرنجات و طلسمات) و شجره نامه و وفات نامه و فقر نامه کتابت شده است. بعضی از این رسالات دارای تصاویر نجومی و ترسیمات تقویم و جداول سیّارات و بروج هستند که بعضی از آنها دورنگ و سه رنگ است. رسالهٔ «خلاصة التنجیم و برهان التقویم » ، دو بار در این مجموعه تحریر شده است: یک بار در دوازده باب برابر با دوازده بروج نجومی و یکبار در بیست باب در موضوع بروج دوازده گانه و سعد و نحس ستارگان و آثار آنها در زندگی مردمان و شرح مطالب مربوط به آنها و بسیار موضوعات جالب و خواندنی وباور کردنی ویا باور نکردنی ! این رساله به عنوان «متن منتشر نشده» تقدیم خوانندگان دانش می شود. نگارنده نسخه چاپی این رساله را در فهارس موجود کتاب های چاپی نیافت و لیکن امکان دارد در جائی چاپ شده باشد. مصنف این رساله «غیاث الدین علی بن امیران الحسینی اصفهانی» است که در سال تألیف رساله ۸۶۹ه ق/ ۱۴۶۵م در قید حیات بوده است و در بدخشان زندگی می کرده و این رساله را در آنجا به فرمان حاکم آن مرز وبوم نگاشته است. اطلاع بیشتری درباره وی بدست نیامد.

بسم الله الرحمن الرحیم

رَبّ یَسّر و تمّم بالخیر و به نستعین

خلاصة التنجیم و برهان التقویم

[تألیف در ۸۶۹ه‍ق / ۱۴۶۵م]

مقدّس ذاتی که حرکت سماوات و سیّارات ، روشن تر دلیلی بر قدمیّت افعال اوست ، و امتزاجات کیفیات عناصر که امهات مرکبّات واقع اند ،.قاطع تر برهانی بر از لیّت و ابدیّت آثار اوست. نظم :

مـــر اورا رســـد کبریـــا و مـــنی که ملکش قـدیم است و ذاتش غـنی

و صلوات و سلام علی الانبیا والمـرسلین خـصوصاً عـلی مـحمّد [رحـمة

للعالمین] و ذریّتهم الطیبین الطاهرین. بعد از حمد وصلوات، نموده می شود که در سنهٔ تسع و ستین و ثمانمائة بود که در موضع بدخشان، بعضی از بزرگان و عزیزان که امتثال فرمان ایشان بروجه ایقان براین کمترین بندگان خاندان، غیاث الدین علی بن امیران الحسنی الاصفهانی، واجب و لازم می‌نمود، طلب جمع بعضی از فواید نجومی، که ضبط و فهم آن بر اطفال صِغار ایشان آسان تر باشد، بر لسان[۱] ب ونقصان جریان می نهادند، امتثال آن را بر این جمع، اقدام نموده شد و مشتمل است بر بیست باب

باب اول: دربیان دوازده بروج و احکام آن:

بدان که حکما، نُه فلک کُلّی اثبات کرده اند: و فلک نهم که بالاتر از همه است آن را **فلک الافلاک و فلک اطلس** می گویند، و دروی هیچ ستاره نیست، و در یک شبانروز، یک دور را تمام می کند. وتمام افلاک دیگر و کواکب را با خود حرکت می دهد، از طرف مشرق سوی مغرب. و مشرق طرف آفتاب برآمدن را گویند. و مغرب طرف فرو رفتن آفتاب را گویند. و میان مشرق و مغرب از دست راست، آن که روی به قبله نشیند، آن را شمال گویند. و میان مغرب و مشرق از طرف چپ، آن که روی به قبله باشد آن را جنوب گویند.

فصل: **فلک هشتم** را، **فلک ثوابت**، و **فلک البروج** گویند و او دوری را در شصت سال و کسری زیاده شش هزار سال تمام از مغرب و مشرق و مجموع ستاره ها که هست، غیر از هفت ستاره، در فلک هشتم جای دارند، و این ستاره ها را ثوابت گویند. و این هفت که در آن بُود، کواکب سیاره گویند. و آن فلک هشتم را دوازده بروج سعد و نحس برابر فرض کرده اند، و هر یک را برجی گفته‌اند. نام برجها این است: ۱ - حَمَل، ۲ - ثور، ۳ - جوزا، ۴ سَرَطان، ۵ - اسد، ۶ - سُنبله، ۷ - میزان، ۸ - عقرب، ۹ - قوس، ۱۰ - دلو، ۱۲ - حوت. این دوازده را، چهار راه احکام است. و حکم اول این است که چهار برج را منقلب گفته اند، و چهار را ثابت، و چهار را ذُوجَسَدین. و دستور این، آن است

۱. در اصل: «بر دوازده باب» امّا در متن «بیست باب است».

باب دوم: دربیان کواکب و احکام آن :

بیشتر معلوم خواهد شد که هفت ستاره را ، سیاره گویند. اکنون بدان که نامهای ایشان این است : ۱ - زُحَل ،۲ - مشتری ، ۳ - مرّیخ، ۴ - آفتاب ، ۵ - زُهره ، ۶ - عُطارِد ، ۷ - قمر .

قمر و آفتاب را نیّرین گویند. و این پنج دیگر را ، خمسهٔ متحیّره گویند. و هر یکی از اینها در فلکی می باشد:

زُحل در فلک هفتم .

مشتری در فلک ششم .

مرّیخ در فلک پنجم .

شمس در فلک چهارم .

زهره در فلک سیم .

عطارد در فلک دویم .

قمر در فلک اوّل

هر یک از این کواکب را احکام است.

فصل: زحل را نحس اکبر گویند .

و مشتری را سعد اکبر گویند.

و مریخ را نحس اصغر گویند.

شمس و قمر راسعد گویند .

زهره را سعد اصغر گویند.

عُطارد را ممتزجه گویند. یعنی اگر با کواکب سعد نظر داشته باشد ، سعد بُوَد ، و اگر با نحس نظر داشته باشد، نحس بُوَد.

فصل : زُحَل یک دور فلک را که درازی بُرج هست ، در سی سال تمام کند. چنان چه در هر بُرجی ، دو ونیم سال ، یعنی سی ماه می شود .

و مشتری دوری را به دوازده سال تمام می کند ، چنان چه در هر برجی یک سال تمام باشد .

و مریخ دور در یک سال و دو نیم ماه تمام می کند. چنان که در هر برجی یک ماه و شش روز و دو پاس می باشد.

و زُهره و عطارد ، هر یک دور را ، در یک سال تمام می کند.

که : دوازده بُرج را ، به چهار بخش کرده اند ، چنان چه هر بخش را ، سه برج شمرده اند[1]. اول بخش را منقلب گویند . دوم را ثابت . سیم را ذو جَسَدین . براین طریق که :

حَمَل منقلب است ، و ثور ثابت. جوزا ذو جَسَدین .

سرطان منقلب ، اسد ثابت ، سنبله ذوجَسَدین .

میزان منقلب ، عقرب ثابت ، قوس ذوجسدین .

جَدی منقلب ، دلو ثابت ، حوت ذوجَسَدین .

فصل : حکم دیگر بر چهار قسم است که:سه برج آتشی داشته‌اند، و سه خاکی، و سه بادی ، وسه آبی . و دستور آن است که دوازده برج ، سه سه بخش گفته‌اند. چنان چه:

حَمَل ، اسَدَ ، قوس ، این هر سه را آتشی گفته اند.

و ثور و سنبله و جَدْی ، هر سه خاکی اند.

جوزا و میزان و دلو ، این هر سه بادی اند.

سرطان و عقرب و حوت ، این هر سه آبی اند.

فصل : حکم دیگر بروج آن است که : حمل و ثور و جوزا، این هر سه را ربیعی گویند، یعنی بروج بهاری ، که چون آفتاب در این بروج باشد، موسم بهار بود.

سرطان و اسد و سنبله ، این هر سه برج را ، صیفی گویند[یعنی] بُرج‌های تابستان.

میزان و عقرب و قوس ، این هر سه بُرج را خریفی گویند ، یعنی برجهای تیر ماهی.

جَدی و دَلو و حوت ، این هر سه برج را شتایی گویند، یعنی بُرجهای زمستانی .

فصل : حکم دیگر بُرج ها ، این است ، که : هر برجی را سه بخش کرده‌اند ، و هر یک درجه را به شصت بخش مقرّر کرده که یکی را دقیقه گویند.

---

۱. در اصل : برج شد.

چنان چه در هر بُرجی ، یک ماه می باشد.

و قَمَر دَوری را در یک ماه تمام می کند . چنان که در هر برجی دو نیم روز می باشد.

بدان که از این هفت کواکب ، آفتاب و ماه ، هر یکی را یک بُرج داده اند.

هر یکی از این پنج ستارهٔ دیگر را ، دو دو بُرج داده اند. بدین موجب :

زُحَل را جَدی و دَلو داده اند.

مشتری را قوس و حوت .

مریخ را حمل و عقرب .

شمس را اَسد .

و زُهره را ثور .

میزان و عطارِد را جوزا .

و سنبله و قمر را سَرطان داده اند.

و بُرج هر ستاره را ، خانهٔ آن ستاره گویند.

دربیان آن که هر ستاره ، به کدام طایفه ، تعلّق دارد :

زُحَل : ستارهٔ دهقانیان و رنگریزان و مردم هندوستان و کوهستان است.

و مشتری : ستارهٔ سادات و قُضات و کلانتران و اهل مناصب است.

و مِرّیخ : ستارهٔ لشکریان و سپاهیان[1] و تُرکان و دُزدان است.

شمس : ستارهٔ پادشاهان و بزرگان و حاکمان است.

زُهْره : ستارهٔ زنان و خادمان و مطربان و اهل طرب و عیش است.

عُطارِد : ستارهٔ دیوانیان و عُلَماء و دانایان است.

قَمَر : ستارهٔ ایلچیان و مسافران و پیکان است.

باب سوم : دربیان نظرهای ستارگان سیّاره :

[مُقارَن و قِران]:

بدان که مُقارِن و قِران آن را گویند که دوستاره از این هفت ستاره ، غیر از آفتاب در یک برج ، به یک درجه و یک دقیقه جمع شوند. مثلاً : زُحل و مشتری

۱. در اصل : سپاهان.

هر دو به یک ساعت به بُرج حَمَل برآیند.

[اجتماع]:

و اجتماع آن را گویند که آفتاب و ماه در یک بُرج ، به یک درجه و یک دقیقه شوند.

[احتراق]:

و احتراق آن را گویند که آفتاب و یکی از این پنج ستارهٔ متحیّره ، به یک درجه به یک برج و یک دقیقه جمع شوند.

[استقبال]:

و استقبال آن را گویند که میان آفتاب و ماهتاب ،نیمه فلک باشد ، یعنی میان ایشان ، شش بروج بُوَد. مثلاً : آفتاب در اوّل بُرج حَمل باشد ، و ماه در اوّل میزان.

[مقابل]:

و مقابل آن را گویند ، میان دو کوکب که غیر آفتاب و ماه باشد ، نیمه فلک بود.

[تسدیس]:

و تَسْدیس میان دو ستاره ، شش یک فلک ، یعنی میان ایشان دو بُرج بُود. مثلاً : آفتاب در اوّل درجهٔ حَمَل باشد ، و ماه در اوّل درجهٔ دَلو . این نظر سعد است.

[تربیع]:

و نظر تربیع آن است که میان دوستاره ، چهاریک فلک ، یعنی میان ایشان سه ستاره ، سه برج باشد. مثلاً زُحَل در اوّل درجهٔ سَرطان ، و مشتری باشد. در اوّل درجهٔ میزان ، یا مشتری در اوّل درجهٔ حَمَل . و این را نظر نَحْس داشته اند.

[تثلیث]:

و نظر تثلیت آن است که میان دوستاره ، سه یک فلک باشد . یعنی میان آن دو ستاره ، چهار بُرج باشد . مثلاً[1]: آفتاب در اوّل درجهٔ ثور ، و ماه در اول درجهٔ سنبله ، و یا ماه در اوّل درجهٔ جَدْی باشد ، و این نیز نظر سعد است.

---

۱. در اصل : مثل.

باب چهارم: دربیان دانستن آن که هر روزی ماه در کدام برج است ؟:

و این معنی بر دو مقدّمه معلوم می گردد:

و مقدّمهٔ اوّل ،آن است که بدانی که در آن روز آفتاب،در کدام بُرج است، و ضابطهٔ این ، آن است که بدانی ، چون روز اوّل که نوروز شود ، آفتاب به برج حَمَل آید ، چنان چه معلوم شد که آفتاب هر یک ماه، در یک بُرج می باشد . پس دایم حساب را نگاهدار که از نوروز چند گذشته است ؟

مقدّمهٔ دوم ، دانستن این قواعد را قطعه‌یی است که خواجه نصیر الدّین[1] - قُدّس سّرهُ - به جهت دانستن ماه - که در کدام بُرج است - فرموده اند. اگر چنان که در حساب نگاه دارند ، تخلّف واقع نشود. بیت :

هر که از ماه شد مضاعف کن — پنج دیگر فضای بر سَر آن

پس ز بُرجی که آفتاب دو است — بکن آغاز پنج پنج بر آن

هر کجا منتهی شود اَعداد — ماه آنجا بود یقین می دان

مثلاً : آفتاب در حَمَل است، و از ماه دور شده است ، آن را مضاعف سازیم، یعنی[2] دو چندان کنیم ، بیست شود . و باز پنج دیگر افزاییم ، بیست و پنج شود . بعد از آن ، از حَمَل که فرض کرده ایم ،که آفتاب آنجا است ، آغاز بایدکرد ، در هر بُرجی که عَدَد بَروُ منتهی ، و ماه در آن بُرج باشد. مثلاً : در این عدد آخر شود ، ماه در « اَسَد » باشد. و عدد هرچه کمتر از پنج واقع شود، آن را در حساب نباید آورد. مثلاً : از ماه دو گذشته باشد ، آنرا مضاعف کند، چهار شد ، پنج دیگر افزودیم نُه شد ، همان یک اعتبار را دارند، و چهار را اعتبار نباید کرد. واللّه اَعْلَمُ بالصّواب.

---

۱. ابو جعفر نصیر الدین محمد بن حسن طوسی (۵۹۷ - ۶۷۲ هـ ق / ۱۲۰۱ - ۱۲۷۴م) از علمای بزرگ ریاضی و نجوم و حکمت ایران است و نیز از وزرای آن عصر و از فقهای بزرگ مذهب تشیع و موجد زیج ایلخانی در مراغه (ایران) و مؤلف بزرگ اخلاق ناصری و آثار بسیار دیگر (فرهنگ فارسی معین ، ج ۶).

۲. در اصل : بعینی.

باب پنجم: دربیان آن که ماه در هر برجی که باشد ، چه کارها «نیک» بُوَد و چه کارها «بَد» بُوَد ، و چه کارها «میانه» بُوَد .

[نیک]:

چون ماه در بُرج حَمَل باشد: دیدن پادشاهان و حاکمان و زرّینه ساختن و نو پوشیدن ونوبریدن و حمام رفتن و ختنه کردن وصید کردن و بنیادکارها کردن و خون گرفتن و رگ گشادن و اسب خریدن و اسب را خَصی کردن و سفر کردن و ناخن چیدن و ابتدای مهّمات کردن که تعجیل باشد، نیک.

[میانه]:

و بر تخت نشستن و فرزند به مکتب نشاندن ، و در جایی وکاری[1] رفتن، میانه.

[بد]:

و حاجت خواستن و سواری کردن،و سرتراشیدن ، و فرزند از شیر باز داشتن، و ابتدای تعلیم نمودن، و عهد بستن ، و اجناس خریدن ، و شرکت کردن ، و در شهر ودر خانه در آمدن ، و بنای عمارت نشاندن و زراعت کردن،بد.

[نیک]:

چون ماه در بُرج ثور باشد : و برتخت نشستن و بیعت کردن و حاجت خواستن ، و دیدار پادشاهان دیدن ، و خاتونان دیدن ، و به عیش و مهمانی رفتن ، و سواری کردن و نکاح کردن و فرزند را از شیر باز کردن،و فرزند به مکتب دادن،و عهد بستن، و در شهر و در خانهٔ خود در آمدن ، و بنیاد عمارت نهادن و مِلْک خریدن و بَرْدَه خریدن ، و اسب را خَصی کردن ، و درخت نشاندن ، و زراعت کردن ، و ناخن چیدن و به کار نزدیک رفتن و خانه به خانه

۱. در اصل : کالی

رفتن، **نیک** بود.

[میانه]:

و زرّینه ساختن و نو پوشیدن و نوبریدن و ابتدای تعلیم کردن و اجناس خریدن، **میانه**.

[بَد]:

و سر تراشیدن و حمّام رفتن و صید کردن و بنیاد کارها که زود تمام شود، و شرکت کردن و رگ گشادن و داروخوردن و سفرکردن به تخصیص اوّل برج، **بد**.

[نیک]:

اگر ماه در بُرج جوزا باشد: حاجت خواستن و دیدار خاتونان دیدن، و نو بریدن و نوپوشیدن و محروس کردن و نکاح بستن و سرتراشیدن و ابتدای تعلیم کردن و سفر کردن و نقل کردن از جایی به جایی، نیک.

[میانه]:

و بیعت کردن و دیدار حُکّام دیدن و به مهمانی رفتن و زرّینه ساختن و حمام رفتن و ختنه کردن و فرزند را از شیر باز کردن و ابتدای کارهای زود کردن و عهد بستن و در خانهٔ نو و در شهر در آمدن و دارو خوردن و درخت نشاندن و زراعت کردن، میانه.

[بد]:

و برتخت نشستن و بنیاد عمارت کردن و رگ گشادن و ناخن چیدن،بد.

[نیک]:

اگر ماه در برج سرطان باشد: دیدار حاکم دیدن ،و مهمانی رفتن، و سر تراشیدن و حمام رفتن و ختنه کردن و فرزند را از شیر بازداشتن، و فرزند به

مکتب فرستادن ، و ابتدای تعلیم نمودن و ابتدای کارها که زود آخر شود ، و دارو خوردن و بَرّده خریدن ، و اسب را خَصی کردن ، و درخت ها نشاندن و زراعت کردن و سفر کردن و ناخن چیدن ، نیک .

[میانه]:

و دیدار خاتون دیدن و نو پوشیدن و نو بریدن و سواری کردن و عهد بستن و اجناس[1] خریدن و رگ گشادن و مِلْک خریدن و اسب خـریدن و از جایی به جایی رفتن، میانه .

[بَد]:

و بر تخت نشستن و بیعت کردن و حاجت خواستن و زرّینه ساختن و نکاح کردن و صید کردن و شرکت [کردن و] در شهر و خانهٔ نو در آمدن و بنیاد عمارت نهادن ،بد.

[نیک]:

چون ماه در برج اسد باشد : بیعت و حاجت خواستن و دیدار حُکّام دیدن و عهد بستن و در شهر و خانهٔ نو در آمدن و عمارت نهادن و رگ گشادن و املاک خریدن و اسب خریدن و اسب را خَصی کردن و ناخن چیدن و نقل نمودن، نیک.

[میانه]:

و سر تراشیدن و فرزند از شیر باز داشتن و ابتدای تعلیم کردن و فرزند به مکتب نشاندن و شرکت کردن و درخت نشاندن ، میانه.

[بد]:

و مهمانی رفتن و نوبریدن و نوپوشیدن و ابتدای کارها که زود آخر شود،

۱. در اصل : جناس.

و اجناس خریدن و دارو خوردن و زراعت کردن و سفر کردن، [بد].

[نیک]:
چون ماه در برج سنبله باشد: بیعت کردن و نو بریدن و نو پوشیدن وسواری کردن و ختنه کردن و فرزند از شیر باز گرفتن و فرزند به مکتب فرستادن [1] و صید کردن و عهد بستن و اجناس خریدن و شرکت کردن و درشهر و در خانهٔ نو در آمدن، و بنیاد عمارت نهادن و درخت نشاندن، وزراعت کردن و سفر کردن، نیک

[میانه]:
حاجت خواستن و دیدار حکام دیدن و مهمانی رفتن و سرتراشیدن و ابتدای کارها نمودن و دارو خوردن و ناخن [2] چیدن و نقل از جایی به جایی نمودن، میانه.

[بد]:
و نکاح کرن و رگ گشادن، بد.

[نیک]:
چون ماه در [برج] میزان بود: مهمانی رفتن و نو بریدن و نو پوشیدن و سواری کردن و سر تراشیدن و ختنه کردن و صید کردن و ابتدای کارها نمودن و اجناس خریدن و دارو خوردن و املاک خریدن و سفر کردن و ناخن چیدن، نیک.

[میانه]:
و بیعت کردن و دیدار حُکّام دیدن و حاجت خواستن و نکاح کردن و فرزند به مکتب دادن و بنیاد عمارت نهادن و رگ گشادن و اسب خریدن و

۱. در اصل: و فرزند به مکتب فرزندن فرستادن.
۲. در اصل: ناخون.

درخت نشاندن و زراعت کردن، میانه.

[بد]:

و فرزند به مکتب دادن و عهد بستن و شرکت [کردن] و در شهر و خانهٔ نو در آمدن و نقل از جایی به جایی نمودن، بد.

[نیک]:

و اگر ماه در برج عقرب بود: دارو خودرن و درخت نشاندن و ناخن[1] چیدن، نیک.

[میانه]:

و سر تراشیدن و عهد بستن و زراعت نمودن، میانه.

[بد]:

و حاجت خواستن و مهمانی گرفتن و نو بریدن و نوپوشیدن و سواری کردن و نکاح [کردن] و ختنه کردن و فرزند از شیر باز گرفتن و فرزند به مکتب دادن و صید کردن و در خانهٔ نو در آمدن و بنیاد عمارت نهادن و ابتدای کارها نمودن و اجناس خریدن و شرکت کردن و به شهر و به خانهٔ نو در آمدن و رگ گشادن و املاک خریدن و بَرْدَه واسب خریدن و اسب را خَصی کردن و سفر کردن و نقل کردن، بد.

[نیک]:

اگر ماه در بُرج قوس باشد: بیعت کردن و دارو خوردن و حاجت خواستن و دیدار حُکّام دیدن و زرّینه ساختن و نو بُریدن و نو پوشیدن و نکاح کردن و سر تراشیدن و ختنه کردن و فرزند از شیر باز گرفتن و فرزند به مکتب دادن وصید کردن و اجناس خریدن و اسب خَصی کردن و نقل نمودن،نیک.

---

۱. در اصل: ناخون.

[میانه]:

و مهمانی رفتن و سواری کردن و ابتدای کارها نمودن و شرکت کردن و در شهر و خانهٔ نو در آمدن و بنیاد عمارت نهادن و املاک خریدن و سفر کردن و ناخن چیدن، میانه.

[بد]:

و دارو خوردن وزراعت کردن،بد.

[نیک]:

و اگر ماه در بُرج جَدْی باشد: ختنه کردن و فرزند به مکتب دادن و ابتدای کارها نمودن و اسب خریدن و درخت نشاندن و زراعت کردن، نیک.

[میانه]:

و دیدار حُکّام دیدن و نو بریدن و اجناس خریدن ودر شهر و خانهٔ نو در آمدن و املاک خریدن ، میانه.

[بد]:

و مهمانی رفتن و سواری کردن و نکاح کردن و سرتراشیدن و فرزند از شیر باز داشتن و صید کردن و عهد بستن و بنیاد عمارت نهادن و رگ گشادن و دارو خوردن و بَرْده خریدن و اسب را خَصی کردن و ناخن[1] چیدن و نقل از جایی به جایی کردن ، بد .

[نیک]:

چون ماه در بُرج دَلْو باشد: ختنه کردن و عهد بستن و اجناس خریدن و در شهر و در خانهٔ خود در آمدن و بنیاد عمارت نهادن و اَمْلاک خریدن و اسب خصی کردن، [نیک].

---

۱. دراصل : ناخون

[میانه]

و درخت نشاندن و زراعت کردن و سر تراشیدن و فرزند از شیر باز گرفتن و صید کردن و رگ گشادن و اسب خریدن و نقل از جایی به جایی نمودن ،میانه.

[بد]:

و دیدار حُکّام دیدن و مهمانی رفتن و نوبریدن و نوپوشیدن و سواری کردن و نکاح کردن و ابتدای کارهای تعجیل نمودن و شرکت[1] کردن و دارو خوردن و سفر کردن ، بد.

[نیک]:

چون ماه در برج [حوت]باشد: بیعت کردن و حاجت خواستن و دیدار حُکّام دیدن و به عیش [نشستن]و مهمانی رفتن و نو بریدن و نوپوشیدن و نکاح کردن و سر تراشیدن و فرزند به مکتب فرستادن و صید کردن و ابتدای کارهای تعجیل نمودن و عهد بستن و اجناس خریدن و دارو خوردن و املاک خریدن و بَرْده خریدن و درخت نشاندن و سفر کردن و نقل نمودن، نیک

[میانه]:

و سواری کردن و ختنه کردن و در شهر و درخانهٔ نو در آمدن و بنیاد عمارت نهادن و اسب خریدن و زراعت کردن ، میانه.

[بد]:

ورگ گشادن و ناخن چیدن بد.

دیگر فایده: بدان که چون ماه به درجهٔ نوزدهم میزان برسد ، وتا سه درجه عقرب کَرّ بماند ، آن را طریقهٔ محرّقه گویند. و چون قمر در محرّقه باشد هیچ کار نباید کرد. والله اعلم بالصواب .

۱. در اصل : شرکت کردن .

باب ششم: در دانستن آن که اوّل ماهی، روز است به طریق حساب ابجد بود.

این حساب منسوب[1] است به حضرت پروردگار[2] دانایان علی عِمْرانی[3] و دانستن این موقوف است بر چهار مقدّمه:

مقدّمهٔ اوّل: آن است که ماه از این کلمه که: «ابجد، هوز، حطی» که ابتدای آن از الف است تا به یا، آن را برای عدد نهمین معین کرده اند. و این اول مراتب اعداد است، بدین موجب است: «ا ب ج د، ه و ز، ح ط ی.»

مقدّمهٔ دوم: آن است که از سال هجرت، آن چه گذشته باشد، هشت هشت، طرح کند، آن چه باقی ماند و دو نیز کم کند، حرف ابتدا ثبت نماید. و بر هر حرف که عدد آخر شود، عدد آن حروف را بگیرد، و ضبط نماید. مثلاً: اگر یکی باشد. «ا» بگیرد، و یکی که عدد اوست، نگاه دارد، و اگر دو ماند، «ب» بگیرد، دو حساب کند. و اگر سه ماند، «ج» بگیرد، و سه حساب کند. و اگر چهار ماند، حرف دال «د» بگیرد، و چهار حساب کند. و اگر پنج ماند، حرف «ه» بگیرد. بر این قیاس. و اگر شش ماند، حرف «و» بگیرد، و اگر هفت ماند، حرف «ز» بگیرد.

مقدّمهٔ سیم: آن است که به جهت دوازده بروج، این دوازده حروف «زبج هوا بده زاج» مورد شده. چنان که «ز» از محرم باید گرفت. تا به آخر. بدین موجب: «محرّم ز» «صفر ب»، «ربیع الاول ج»، «ربیع الاخره»، «جمادی الاول و»، و جمادی الاخرب ا»، و «رجب ب» «شعبان د»، «رمضان ه»، «شوال ز»، «ذوالقعده ا»، «ذو الحجة ج»

مقدمهٔ چهارم: که چون از حساب سال، هشت هشت طرح کند، آن چه بماند، از او، دو دیگر کم کنند، حرف واو را بگیرند، و عدد او را نگاه دارند. هر ماه که خواهندکه غرّهٔ او را بدانند، حرف اوّل بگیرند و عدد حرف ماه را، بر عدد حروف سال بیفزایند. بعد از آن پنج دیگر بر آن در عدد بیفزایند. بعد از آن

---

۱. در اصل: منعب(؟).

۲. در اصل: حضرت پروردانایان (؟)

۳. علی عمرانی بن احمد بن عمرانی موصلی، ریاضی دان و ستاره شناس (متوفی در حدود سال ۳۴۴ هـ ق)، در علم نجوم و ریاضی آثار فراوان دارد (لغت نامه، مادّهٔ «ع»). در اصل: «علی عمران» است!

هفت هفت طرح کنند. آن چه بماند، غرّهٔ ماه آن روز بود. و اگر یک ماند، یک شنبه، و اگر دو ماند، دوشنبه، واگر سه ماند، سه شنبه، و اگر چهار ماند، چهارشنبه، و اگر پنج ماند، پنج شنبه، و اگر شش ماند، جمعه، و اگر هفت بماند، شنبه غرّهٔ ماه ازآن روز باشد.

و به جهت [آن که]برخاطر ها روز یابد مثال آورده شود. مثلاً: در سال تحریر این نسخه، تاریخ هجرت، هشتصد وشصت و نُه بُود، و هشتصد و شصت و چهار ساقط شد، پنج ماند. اول حرف ابجد بود، گرفتیم و شمردیم، حرف پنج دال بود، نگاه دارد. و ماهی که غرّهٔ او می خواستیم که بدانیم، جمادی الاخر بود، اول او الف است، عدد او، یکی است، بر آن چهار افزودیم، پنج شد. دیگر بر آن افزودیم، ده شد، هفت طرح کردیم، سه ماند. غرّهٔ ماه روز سه شنبه بود، و در این حساب هیچ اختلاف نیست.

باب هفتم: دربیان آن که هر روزی و هر شبی و هر ساعتی به کدام کواکب، تعلق دارد.

روز شنبه، به زُحل تعلّق دارد.
روز یک شنبه، به آفتاب تعلّق دارد.
روز دوشنبه، به قمر[1] تعلق دارد.
روز سه شنبه، به مریخ تعلق دارد.
روز چهارشنبه، به عُطارد تعلق دارد.
روز پنج شنبه، به مشتری تعلق دارد.
روز جمعه، به زُهره تعلق دارد.
و شب دوشنبه، به مشتری تعلق دارد.
و شب سه شنبه، به زُهره دارد.
شب جمعه، به ماه تعلّق دارد.

و ساعت اول هر روزی بدان کوکب تعلّق دارد که آن روز بدان منسوب[2] است و ساعت دوم به کوکبی که بعد از آن کوکب بود، تعلق دارد. چون ساعت

۱. در اصل: تعمیر.
۲. در اصل منصوب.

هشتم شود ، باز به همان کوکب تعلق داشته باشد که باز از او آغاز نموده شده است. مثلاً ساعت اوّل شب ، مثلاً اوّل ساعت زحل است. دویم مشتری ، سیم مرّیخ ، چهارم شمس . باز از زحل شروع کرده شود ، بدین موجب است. باقی ایام و ساعات.

باب هشتم: دربیان آن که هر ساعتی که به یکی از کواکب سیّاره تعلق دارد. چه کار نیک و چه بد.

ساعت زحل نیک است : برای جوی کندیدن و زراعت کردن و حیله ساختن و برده خریدن و نوبریدن و نوپوشیدن . و تولّد فرزندی که در این ساعت بُوَد ، بسیار عُمْر بود .

ساعت مشتری نیک است : مردیدن سادات و قضات و وعده کردن و حاجت خواستن و نوبریدن و نو پوشیدن . و عقد حمل ساختن ، و ابتدای کارهای بزرگ کردن . و تولّد فرزند که در این ساعت زاید ، نیک است ، و دراز عُمرْ بود ، و اهل خانه بود .

و ساعت مِرّیخ نیک است : مردیدار امرا و اهل صلاح ، و آلت حرب ساختن و سفر کردن و اسب تاختن و قصد دشمنی کردن و جوی کندیدن [1] و فرزندی که در این ساعت زاید ، قُمار باز و جلاّد و حرام روزی باشد.

ساعت آفتاب نیک است : دیدن پادشاهان و نوبریدن و نوپوشیدن و بیع کردن و سفر کردن و حمام رفتن وزرگداختن و فرزندی که در این ساعت تولّد شود ، دراز عُمْر باشد ، و نیکبخت ، و اهل دانش باشد ،

ساعت زُهْرَه نیک است : خواستن حاجت اهل طرب و نکاح کردن و زفاف نمودن و نوبریدن و نوپوشیدن وکنیزک خریدن و قصد حجامت کردن و معالجت نمودن و با منکوحهٔ خود آمدن ،و فرزندی که در این ساعت تولّد شود ، غیرت درست باشد .

ساعت عطارد نیک است : قرآن خواندن و خط نبشتن و کودک به مکتب فرستادن و رسولان فرستادن ، و فرزند که در این ساعت تولّد شود ، دانا و

---

۱. کندن، دستور کندن دادن (لغت نامه).

بزرگ بود و نویسنده.

ساعت قمر نیک است: دیدن امراء و سفر کردن و عمارت کردن و صید کردن و تحصیل نمودن و به حمام رفتن و زراعت کردن و نو بریدن و نو پوشیدن، و فرزندی که در این ساعت تولّد شود، خوب روی و دانا باشد.

باب نهم: در بیان ساعت شب و روز:

در آن چهار فصل است: بدان که در شبان روزی بیست و چهار ساعت است. چون آفتاب اول به حَمَل رسد، شب و روز برابر باشد، یعنی دوازده ساعت روز و دوازده ساعت شب.

بدان که هر ساعتی را شصت بخش کرده اند. بدان که در سه ماه روز دراز می شود و شب کوتاه، و در هر روزی دو دقیقه زیاده شود. چنان چه در هر ماهی یک ساعت دراز می شود، مثلاً:

چون آفتاب به آخر حَمَل رسد، روز سیزده ساعت باشد، و شب یازده ساعت.

و چون آفتاب به آخر ثور رسد، روز چهارده ساعت شود، و شب ده ساعته بود.

و چون به آخر جوزا برسد، روز پانزده ساعت شود، و شب نه ساعت باشد. پس این دراز ترین روزها و کوتاه ترین شبها است.

چون آفتاب به آخر سرطان برسد، روز چهارده ساعت باشد، و شب ده ساعت.

چون آفتاب به آخر برج اسد برسد، روز سیزده ساعت، و شب یازده ساعت.

چون آفتاب به آخر سنبله برسد، وروز اول «میزان»، شب و روز برابر باشد و برعکس بهار.

در سه ماه روز کوتاه می شود و شب دراز، تا اول «جَدْی» ک روز نه ساعت، و شب پانزده[1] ساعت. و شب اول جَدْی را شب «یلدا»[2] گویند، و از

---

۱. در اصل: یازده

۲. در اصل: یکرا

سه ماه زمستان که جَدْی باشد ، تا آخر «حوت» ، روز دراز شود و شب کوتاه تا در «حَمَل» برابر شود.

باب دهم : در بیان جَمَرات و اَیّام عجوز :

زیرا آن که چون آفتاب به حوت برسد ، از سیم تا پانزدهم ، سه «تَفّ» یعنی گرمی اعتبار کرده اند که ابتدا می شود ، و منجّمان آن را «جَمْره» گویند. و مابین هر تَفّی ، هفت روز می شود:

اوّل «تفّ زمین است و آن را «جَمْرَةُ الأرض» [گویند]، و این در سیوم روز حوت می شود.

دوم «تفّ آب» است ، و این را «جَمْرَة الماء» گویند ، و این هفت روز ، پس از تفّ زمین پیدا می شود . چنان که روز نهم حوت باشد.

سیم «تَفّ هوا» است ، و این را «جَمْرَة الهوا» گویند و این نیز هفت [روز] پس از تفّ آب پیدا می شود . چنان که روز یازدهم حوت باشد .

و چون هفت روز ، از تفّ هوا بگذرد ، و هفت روز های دیگر را ، «ایام عجوز» گویند ، یعنی هفتهٔ کم بَرْد این است ، دویم حوت باشد ، تـابیست و هشتم .

باب یازدهم : در بیان اعتبار سال عرب و عجم و تُرک :

فصل :

بدان که اوّل ساعت در عرب ، از اول محرم گویند و نام های دوازده ماه است : مُحرَّم، صفر ، ربیع الاول ، ربیع الآخر ، جمادی الاول ، جمادی الآخر ، رجب ، شعبان ، رمضان ، شوال ، ذوالقعده و ذوالحجة.[1] روز اول هر ماه را «غَرّه» گویند ، و آخر را «سَلْخ» ، و میانه را «نصف» .

و اهل حساب از محرّم آغاز نموده ، یک ماه را ، «سی» می گویند و یک را «بیست و نه» . اول سال ، براین حساب کرده می شود. گاه دربهار بود، گاه در تابستان ، گاه تیر ماه ، گاه زمستان ، و تاریخ ها و قباله ها وبیشتر چیز کـه

۱. در اصل : ذوالحج، ذوالقعد

نویسند، بر این می شود . و ابتدای این تاریخ از ماه آمدن رسول کریم است - صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم - .

فصل :

و اول سال در پارسی . از اول روز «نوروز» گیرند و نوروز آن را گویند که اول آفتاب به اول برج «حَمَل» در آید . و نام های دوازده ماه این است که آفتاب در آن جای ها می باشد :

فروردین ماه : حمل و «یساکه» .

اردیبهشت ماه ، ثور و چیت.

خرداد ماه، جوزا، اهار ، و سه ماه بهار است.

تیر ماه ، سرطان ، ساون .

مرداد ماه[۱]، اسد ، پدر . (بهادون)

شهریور[۲] ماه ، سنبله ، اسوج، این هر سه ماه تابستان است .

مهر ماه ، میزان ، کیتی (کاتک).

آبان ماه[۳] عقرب ، تاهاری ، ماه منکهر .

آذر ماه[۴]، قوس ، پوه، و این سه ماه ، تیر ماه[۵] است.

دی ماه، جَدْی، ماه

بهمن، ماه دلو، بهکن (پهاگن).

اسفند[۶] ماه ، حوت ، چیستر. و این هر سه ماه ، زمستان است .

و ماه منجّمان و دیوان و دهقانان و اکثر مردم . اول سال و آن را نوروز گیرند . چون این دوازده ماه بگذرد و پنج روز دیگر بیفزایند ، و آن را «خمسهٔ محرّقه» گویند ، بعد از آن سال نو اعتبار کنند.

فصل :

اول سال درمیان دانایان و منجمان ، دوازده جانور را اعتبار کرده اند و

۱. در اصل : داد ماه

۲. در اصل : شهر ماه

۳. دراصل : البان

۴. در اصل : آزر ماه

۵. ظاهراً : پاییز یا خریف و همه جا در این رساله همین است ، اما حتماً تحریف «پاییز» است

۶. در اصل : اسفندار ماه

نامهای جانوران این است به ترکی و فارسی : «سیچقان : موش» ، «اود: کاو»، «پارس : پلنگ »،«توشقان : خرگوش ، «لوئی : نهنگ»،« ایلان : مار»، «یونت:»، «اسب قُوی گوسفند» ، «سچکان پیچی: حمدونه میمون»،« تخاقوی :مـرغ»، «تنکوز : خوک»،«ایت:سگ[1] » .

باب دوازدهم: در دانستن حکم هر سال که اول ماه[2] یکی از این روزها هفت باشد.

بدان که : **چون روز اول ماه محرم** که اول ساعت سال عرب است - **یک شنبه باشد** ، در آن سال ، باران اندک بارد ، و رودهای مختلف پدیدار آید. و در آخر سال ، گرانی طعام پدید آید. مرگ گاوان شود. عسل کم باشد.

و چون روز دوشنبه باشد ، دلیل خشکی و تنگی بود در کوهستان .

و چون سه شنبه باشد ، دلیل بر سختی زمستان و بسیاری برف و باران وآفت میوه ها و بسیاری گوسفندان و بسیاری مرگ درمیان مردمان .

چون چهار شنبه باشد ، در آن سال غلّه بسیار شود ، و باران های پر فایده بارد بعون الله تعالی. «وبا» پدید آید . نعوذ بالله منها.

چون پنج شنبه باشد ، زمستان میانه گردد، و غَلّه و میوه بسیار بار[3] آید و رنجوری پدید آید .

و چون جمعه باشد، دلیل است که زمستان آسان بگذرد و برف و باران کم باشد . و گندم کم شود، و مرگ کودکان بسیار بود .

و چون اول محرم شنبه باشد ، در آن سال زمستان سخت بگذرد و گندم [بسیار] شود و انگور را آفت رسد و عسل بسیار باشد.

باب سیزدهم : در دانستن احکام هر سالی که روز نوروز از یکـی از اینها، روزهای هفته باشد :

بدان که : **چون روز نوروز که سال عجم است ، به روز شنبه باشد** ، در آن سال

---

۱. در تقویم های خشتی ایرانی لفظ « ایل = ئیل » به معنی «سال» بعد از تمام نام های جـانوران می‌آید، مثلاً :« ایلان ئیل : سال نهنگ».

۲. در اصل : ماه محرم یکی

۳. دراصل : بارد

کارها بر مردم دشوار شود و چیز کم یافته شود، و باران بسیار بارد ، و غـله وانگور بسیار شود ، و کودکان بسیار بمیرند.

و چون روز یک شنبه باشد ، آن سال مبارک بود، و غله و میوه های بسیار شود. و مفسدان هلاک گردند ، و مرگ چارپایان شود، و مردم درویش فراخ روزی گردند ، و گندم را آفت رسد ، و سر ما سخت باشد ، و بیماری و مرگ زنان بسیار بود ، و آفت گوسفندان بود.

چون نوروز ، روز دوشنبه باشد ، در آن سال مردم را ترس افتد، و چیز های صیف [تابستان] بسیار ، و نا ایمنی راه ها شود. و از طرف برآمـدن آفتـاب، پادشاه بمیرد . آب چشمه ها بد شود.

چون روز سه شنبه بود ، در آن سال ، پادشاهان نیکو، و غله بسیار شود ، و زمستان سرد گردد، و طعام فراوان و نیکو بود .

چون روز چهار شنبه نوروز باشد ، مردم را در آن سال ، رنج بسیار رسد، و لشکر کشی و جنگ میان دوپادشاهان بسیار گردد، و غله گران باشد. و طعام و کشت ها را آفت رسد . و عَسل و بیماری بسیار بود ، و کودکان بسیار بمیرند.

چون نوروز ، روز پنج شنبه بود ، در آن روز مبارک بود، و نکاح بسیار و شادی و خرمی[1] بسیار بود ، و در تابستان باد وزد ، و بیماری و مرگ بسیار بود ، و سر ما سخت گردد.

و چون نوروز ، روز جمعه باشد ، آن سال خجسته و مبارک باشد . در آن سال مردم بسیار به غزا و حَجّ روند، و در میان مردم ، نکاح و سازواری بسیار واقع شود،و میوه بسیار بود، و حال مطربان وزنان نـیکو بـود. و اللّـه اَعـلم بالصواب .

باب چهاردهم: در دانستن آن که هر فرزندی که متولّد شود ، چه طالع دارد ؟

بدان که وقتی که [کودک] از مادر تولد شود ، در آن ساعت، هر برجی که از طرف مشرق برآید ، آن برج را طالع آن فرزند گویند . و ضابطهٔ نخستین در این باب آن است که بدانی که از این دوازده برج، دایم پنج برج به روی زمین

۱. در اصل : خورمی

می‌شود و پنج برج در زیر زمین، و یک برج به کنارهٔ آفتاب برآمدن ، و یک برج به کنارهٔ فرو رفتن آفتاب. دیگر بدان که هر ساعت که شبانه روزی که می گذرد ، برج آن طرف آفتاب برآمدن طالع می شود. چنان که از آفتاب بر آمدن تا روز دیگر ، همان وقت از این دور زده ، تمام طالع می شود.

و چون این مقدّمه معلوم شد ، بدان که در وقت متولّد شدن فرزند می‌باید دید که آفتاب در کدام برج است ؟ و از آن جای حساب باید نگاه داشت . مثلاً : اگر آفتاب در برج حمل باشد ، و فرزند اگر به وقت برآمدن دو ساعت بگذرد و تولّد شود ، ثور طالع باشد ، و از روز چهار ساعت گذشته باشد ، جوزا طالع باشد ، اگر هشت ساعت گذشته باشد ، اسد طالع بود ، اگر ده ساعت گذشته . باشد ، سنبله طالع باشد ، و اگر آفتاب فرورفتن متولّد شود ، که دوازده ساعت باشد ، میزان طالع بود . و بدین دستور ، اگر دو ساعت از شب گذشته باشد ، که تولّد شود ، عقرب باشد. اگر پیش از دو ساعت آخر شب تولد شود ، طالع حوت باشد . بر این قیاس از برجی که آفتاب در آن باشد ، نگاه باید داشت ، و بدین دستور حساب باید کرد ، و الله اعلم بالصواب.

فصل :

چون این مقدمه معلوم شد،بدان که در هر وقتی که برجی از مشرق طلوع کند ، آن را طالع گویند . و خانهٔ چهارم طالع را از طرف زیر زمین ، تحت الارض[1] گویند . و خانهٔ هفتم طالع را زتد غار سه گویند . و خانهٔ دهم طالع را که میان راست مشرق و مغرب بود از طرف روی زمین آن «عاشر وسط السماء» گویند .

خانهٔ اول برج ، به عُمْر و تن وابتدای کارها تعلق دارد.

خانهٔ دوم و خانهٔ میش و باران است .

خانهٔ سیم ، خانهٔ برادران است . و مالها و مؤانست وموافقت کارهاست.

خانهٔ پنجم ، فرزندان و شادی ها و هدیّه ها است .

خانهٔ ششم ، بندگان و خدمتکاران و چارپایان خُرْد[2] است.

خانهٔ هفتم ، زنان همسایگان و خصمان و کنیزکان .

---

۱. در اصل : زیر الارض

۲. دراصل : خورد

خانهٔ هشتم ، ترس و مرگ و نکبت میراث است .
خانهٔ نهم ، سفر و علم و دین است
خانهٔ دهم ، خانهٔ حکام و سلطان است .
خانهٔ یازدهم ، امر های بزرگ .

فصل :

هر برجی که از برج دوازدگان [۱] واقع شود، دلالت بر حِرَف دارد :
حَمَل : قصابی ، و طبّاخی و دهقانی .
جوزا : دبیری و درود گری.
ثور: حمادی و باجه خواهی.
سرطان : طوّافی و حلاّجی، پالیز بانی ، فقّاعی [۲] و گرما به بانی
اسد : مهتری ، و کیلی ، بزازی [۳] وقصّابی .
سُنْبُلَه : تجارت و زراعت ، و معلمی دارو فروشی.
میزان : امامی و مؤذنی و درم فروشی و ترازویی داری.
عقرب : وکیلی و قصّابی و کشتی بانی.
قوس : وکیلی و حاکمی و سواری و مسگری و کمانگری .
جَدْی : شبانی ، ودبّاغی و هر بندگی کردن و هیزم کشی.
دلو : کالا و اسباب و حمّامی و نَوبُری.
حوت : وکیلی و داروخوری و پالان دوزی.

باب پانزدهم : در بیان آفتاب گرفتن که آن را «کسوف» گویند.

بدان که هر یک ساعت که آفتاب گرفته شود ، حکم آن شش ماه بماند.
و اگر آفتاب یک ساعت گرفته شود ، حکم آن ، یک سال بماند.
و اگر دو ساعت گرفته شود ، حکم آن دو سال بماند.
و گرفتن آفتاب در حَمَل ، دلیل بر هلاک شدن پادشاهان و بزرگان و اصحاب دولت و پیدا شدن فتنه در ملک کابل و تبریز و شیراز و هلاک شدن

۱. دوازده کان که
۲. در اصل : پالیزیانی قفاعی
۳. در اصل : تراری

جانوران و پدید آمدن علّت ها و درد سر دروی ، و رسیدن آفت درختان و میوه‌ها.

[وگرفتن آفتاب] در ثور ، دلیل کند بربسیاری بیماری و مردن و هلاک شدن ستوران و سم شکافتن و کم شدن یاران و میوه ها.

وگرفتن آفتاب در جوزا ، دلیل کند بر بدی حال حُکّام و اهل دیوان و علماء و پیدا شدن بیماری و فتنه و اختلاف میان مردم عامّ و خاصّ.

[وگرفتن آفتاب] در سرطان، دلیل کند بر بلا و نکبت در عالم و غرق شدن کشتی‌ها و غدر و مکر کردن و گرفتاری پیکان و جانوران و هلاکت جانوران و رنجوری کودکان و بسیاری درد چشم.

[وگرفتن آفتاب]در اسد، دلیل کند بر هلاکت اهل ساعت و پادشاهان و امراء و پیدا شدن طاعون - نَعُوذُ بِاللّٰه مِنْها - و نقصان زنان حامله و کم شدن آب چشمه ها.

[وگرفتن آفتاب] در سنبله ، دلیل کند بر تباهی حال و زیران و دبیران و بازرگانان و آشوب در بازار و شکسته شدن نرخ ها و بیماری طفلان و خنکی هوا.

[وگرفتن آفتاب] در میزان ، دلیل کند بر هلاک پسران و ارزانی و خلاصی بندگان و بسیاری زلزله .

[وگرفتن آفتاب] در عقرب ، دلیل کند بر بسیاری مضرّت ها و رنجها و فروبستگی کارهای مردم و کشته شدن دزدان و مردن جانوران.

[وگرفتن آفتاب]در قوس،دلیل کند بر فتنه در مصر و خراسان و اصفهان[1] و خرابی احوال ملوک و مرگ اطفال و آفت حیوانات.

[وگرفتن آفتاب]در جَدْی ، دلیل کند بر بدی حال پسران و دهقانان و مرگ ستوران کلان و نیکویی حال رعیت و خراب شدن پادشاهان زیانکار.

[وگرفتن آفتاب] در دَلْو،دلیل کند بر خوبی احوال و کمی فتنه و بسیاری ولادت‌ها و نیکی حال تاجران و رونق بازاریان .

[وگرفتن آفتاب] در حوت ، دلیل کند بر هلاک جانوران آبی و آفت ستوران و بسیار شدن واحه ها[2] و باران رسیدن . و الله اعلم بالصواب.

---

۱. دراصل : اصنعها

۲. در اصطلاح بغرافیایی : بیابان ها و صحراها وجایی که آبادانی هست (لغت نامه).

باب شانزدهم: در بیان احکام ماه گرفتن، و این را «خسوف» گویند:

بدان که هر یک ساعت که ماه گرفته شود، تا یک ماه بماند که اگر نیم ساعت ماه گرفته می شود، حکم آن تا پانزده روز بود. و اگر یک ساعت گرفته شود، تا یک ماه حکم او بود. و اگر دو ساعت گرفته شود، حکم آن، دو ماه شود. و براین قیاس. و حکم گرفتن ماه از آن برج باشد که ماه آنجا بود.

گرفتن ماه در حَمَل، دلیل کند بر ظفر یافتن پادشاهان بر اعدای[1] زیاد بی انتها، و کم شدن باران.

[گرفتن ماه] در ثَوْر، دلیل بود بر مردن پادشاهان و خصومت میان مردم و بچه انداختن زنان و آفت گاوان.

[گرفتن ماه] در جوزا، دلیل بود بر بیماری و مرگ میان مردم و گران شدن نرخ ها و عزیز شدن بَرْده و خون ریزش در اطراف ممالک.

[گرفتن ماه] در سرطان، دلیل کند بر مردمان و زنان حامله و آفت میوه و سختی سرما و آشفتگی درمیان خلق.

[گرفتن ماه] در اَسَد، دلیل بود بر اختلاف امرا و اهل کشمیر و بدی حال پیران[2] و دهقانان و کمی آنها.

[گرفتن ماه] در سنبله، دلیل بود بر تباهی حال مردم و غله و کشت های آنها و کم زاییدن چارپایان و حرص نمودن مردم بر زراعت و باغ ساختن و بدی حال و گران شدن حرفت داران.

[گرفتن ماه] در میزان: دلیل کند بر پیدا شدن ظلم و جورمیان مردم و کم بودن باران و بسیار شدن آب ها و آفت رسیدن کشت ها[3].

[گرفتن ماه] در عقرب: دلیل کند بر خرابی زراعت و عزیز شدن چارپایان و بدی حال چارپایان و در صحرا نشستن و مرگ طفلان.

[گرفتن ماه] در جَدْی: دلیل کند بر آفت چهار پایان و پیدا شدن بیماری ها.

[گرفتن ماه] در دَلْو: دلیل بود بر بسیاری فتنه و شورش[4] و خون ریختن میان

---

۱. در اصل: اعداد زیاد بی اتهاد

۲. در اصل: حال و پیران

۳. در اصل: کشتهایی

۴. دراصل: شور

مردم و آفت میوه ها و هلاک شدن اسبان و بسیاری درد شکم و درد پای.
[گرفتن ماه] در حوت: دلیل کند بر یکی طعام و بی سودی در خریدن و فروختن بسیاری میوه ها، و اللّه اعلم.

باب هفدهم: در دانستن احکام سال و ماه و روز به طریقی که ولیان بدخشان

از قدیم اعتبار نموده اند. چون نخستین تجربه کرده اند تا تخلّف واقع نشود.[1] بدان که حساب فصول و احکام آن نسبت به احوال مردم، سوار شکاری، اعتبار نموده اند. هر کسی که ملاحظه کند، تجربه کند، او را یقین شود که وضع این خالی از ملاحظهٔ امیری نیست، و تفصیل بیان آن به اطناب می انجامد. «العاقل یکفیه بالاشارة».

اکنون بدان که آفتاب دربرج که هشت روزها، آن را آفت به چیزی اعتبار نموده اند و حکمی آفتاب کرده اند، و اول سال را از برج جدی دانسته اند، و ترتیب قواعد حساب میان اهل دیار مضبوط شده، و تتّبع تمام بر این وجهٔ تحقیق که آورده شده.

جدی: کریچه یعنی جای نشستن مرد شکاری نه روز، یعنی آفتاب نُه روز به جای می‌شود. و این آفتاب حال گفته اند، و چنین اعتبار نموده اند که در این روزها آفتاب حرکت نمی کند و مراد او از این آن است که تفاوت حرکت او کم ظاهر است و به جهت تجربه چنین است. در این روزها هوا گرم است، و در هوا تیر گی بود. امّا اکثر بارندگی نشود و کریچه به آن سه روز هوا گرم نرم بود و مسح و تجربه روز سرما بود. و سگ زنجیر نه روز شش سگ تعلق دارد، گرم بود. سه روز به زنجیر تعلّق دارد، سرما بود.

دلو: اسب وزین، نه روز، شش به اسب تعلّق دارد. سرما بود ناخوش[2] تا سه روز به غایت سرما بود. قلم، تا سه روز، هوا نرم باشد، بارندگی بود. و سرزانو، سه روز به غایت سرما بود، و بارندگی نرم باسه روز هوا نرمی بغل یا سه روز، هوا نرم باشد، بارندگی بود. و سر زانو، سه روز به غایت سرما بود،

۱. در اصل: بشود
۲. در اصل: ناخش

و بارندگی شود.

حوت: را سه روز سرما بود. پیش سه روز، هوا نرم بود. بارندگی شود که او را «ترتار» گویند. روز، نه روز گرم بود، و بارندگی باشد، ترک هوا سه روز، سرما بود. مرده دل، نه روز، هوا میان حال بود، باد و بارندگی شود.

حَمَل: دلیل سه روز سرما بود. و سینه و دل، سه روز سرما بود. بغل سه روز گرم بود. بارندگی شود. کتف، سه روز سرما بود. بارندگی بود.[1] گلو سه روز گرم بود، بارندگی بود. دهان[2]، دندان، ریش، سه روز گرم بود. و سرما و بارندگی و باد نیز بود. دماغ، سه روز، سرما بود، و بارندگی بود. چشم، سه روز بود، بارندگی بود. شانه[3] سه روز سرمابود. شریان[4]، سه روز این ایام که سرد بود. و البان بی بارندگی.

جوزا: آدم هژده روز، روز اینجا آفتاب نهال باشد، دهشت و هیبت، روز نرم و خشک بود. پنج روز آخر سال، دردات دشت بود، نرم و خشک. چون اسد شود، سه روز اول برده بود. نه روز دیگر قحط، هژده روز آخر وقت، همین ترتیب می گردد، اول جدی مثلاً و سنبله روش و آخر خود، و اول میزان سر شریان بود آخر اول او عقرب، پرده دل بود و آخر بران بود. اول قوس سر زانو بود، و آخر اسب، و امکاهیان بود که آخر بران معلوم شد، واللّه اعلم.

باب هیجدهم: در بیان شکل یلدوز

بدان که حکما تصور صورت سیری قسمت نموده اند، و گفته اند هر کسی که عزیمت سفری داشته باشد. در آن روز که روان می شود، باید که شکل یلدوز، روی به روی نباشد که او نحس است. و هر روزی جایی می‌ستود.

اکنون بدان که روز اول هر ماهی در مشرق می شود.

و روز دویم، درمیان مشرق و جنوب.

---

۱. در اصل: بارندگی بود بارندگی

۲. در اصل: دهان دهان

۳. در اصل: شانی

۴. دراصل: شریانی

و روز سیم در جنوب .
روز چهارم درمیان جنوب و مغرب .
روز پنجم در مغرب .
روز ششم درمیان مغرب و شمال.
روز هفتم در شمال،
روز هشتم درمیان شمال و مشرق ،
روز نهم در زیر زمین .
روز دهم در آسمان .
روز یازدهم در مشرق بود، تا آخر ماه به همین ترتیب معلوم می گردد.
چنانچه در هر ماهی در هر جا سه بار می آید .

باب نوزدهم : دربیان احکام رعد و برق

حکمای یونان گفته اند که: حکم آن برجی است که ماه در آن برج است.
در حمل ، دلیل کند به ترتیب برتن و درد چشم و بسیاری دزدان .
در ثور ، دلیل بود بر بسیاری اطعمه و اشربه.
در سرطان ، دلیل کند بر بسیاری بیوه و درد سینه و لدقه و نقرس[1].
در سنبله ، دلیل کند بر جنگ و شورش مردم از صف .
در میزان ، دلیل کند بر بسیاری هوا و باران و او را صف و خوف مردم .
در عقرب ، دلیل کند بر قوّت اهل علم و قضات و اهل صلاح.
در دلو، دلیل کند بر وزیدن باد و باران و برف و سرما و اختلاف هوا.
در حوت ، دلیل کند بر نیکویی حال بزرگان و حال تجارت و مسافران.

باب بیستم : در بیان احکام قوس قزح :

و حکما ، حکم آن را از از اصف[2] داشته اند . هر که در آن برج باشد .
در حمل ، اگر از جانب مشرق باشد ، دلیل بر ارزانی و بسیاری نعمت ، و در مغرب قحط .

---

۱. در اصل : نعرش
۲. در اصل چنین است ، این لغت شناخته نشد!

و در ثور ، و اگر از طرف مشرق بود ، دلیل بر خوشی و فراخی نعمت .
و در جوزا ، اگر از طرف مشرق پیدا شود ، دلیل بر ارزانی وقت است . و آشوب
در سرطان ، اگر از مشرق پیدا شود ، دلیل بر نیکویی و خوشی و فراخی نعمت . و اگر از طرف غرب پیداشود ، دلیل بر ارزانی ، اما فتنهٔ بسیار بود.
در اَسَد ، اگر از طرف مشرق پیدا شود ، دلیل کند بر بسیاری نعمت . و اگر از طرف غرب پیدا شود ، دلیل کند بر استعداد لشکر . و اگر از طرف مغرب پیدا شود ، دلیل بر حرب و فتنه ، و اگر از طرف مغرب پیدا شود ، دلیل بر قحطی و تنگی.
در عقرب ، اگر از طرف مشرق پیدا شود ، دلیل کند ، بر نیکویی حال مردم ، و بسیاری نعمت . و اگر از طرف مغرب پیدا شود بر محاربت و لشکر و قوت اسلام
در قوس ، اگر از طرف مشرق پیدا شود ، دلیل کند ، بر نیکویی حال مردم و فراخی نعمت . و اگر از طرف مغرب پیدا شود ، دلیل کند ، بر علّت های گوناگون .
در جَدْی ، اگر از طرف مشرق پیدا شود ، دلیل کند بر فراخی نعمت و مرگ هندوان . و اگر از طرف مغرب پیدا شود ، دلیل کند بر بارندگی و ژاله [تگرگ]. و اگر از طرف مشرق پیدا شود دلیل کند ، بر رنجوری مردم و سلامت اشراف. والله اعلم بالصواب.

*****

اندیشه
و
اندیشه مندان

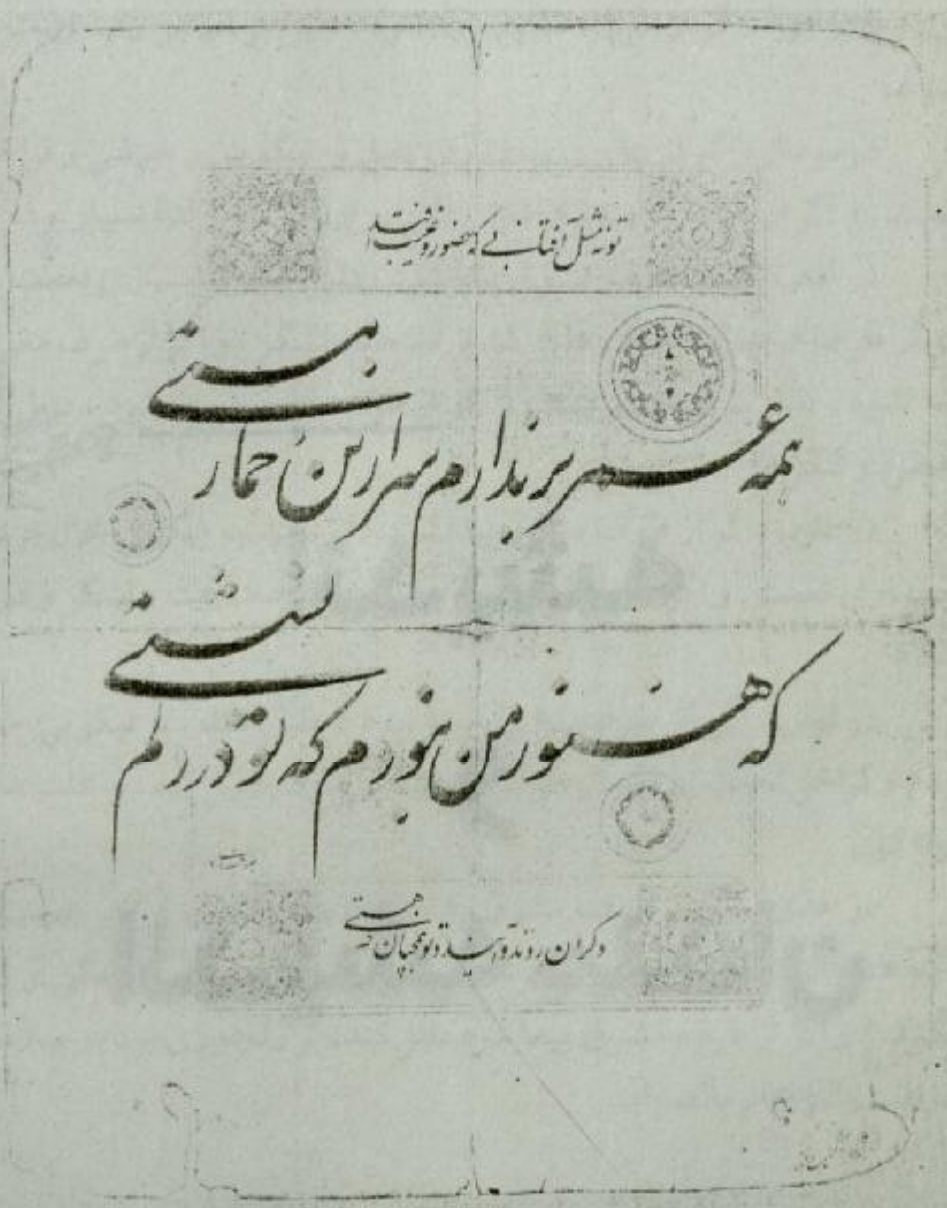

خط : جواد بختیاری

تذهیب : محمد طریقتی

دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی

ایران

بیدل، شاعر آینه ها

اشاره:

میرزا عبدالقادر عظیم آبادی متخلص به «بیدل» در سال ۱۰۵۴ هـ در عظیم‌آباد پتنه متولد شد و نژاد او از قوم برلاس یا ارلاس جغتایی است. او بیشتر عمرش را در بنگاله به سر برد و در سال ۱۱۳۳ هـ در دهلی وفات یافت و در همین شهر در صحن خانه خویش به خاك سپرده شد.

بیدل، چنان که منقول است، ریاضتهای بسیاری کشید و در عرفان مقام ارجمندی به دست آورد و از این روشعرش رنگ و لعاب عرفانی و حکمی به خود گرفت. از او اشعار فراوان در اوزان مختلف، متنوع و حتی دشوار به جای مانده که نشان دهندهٔ قدرتش در این عرصه است. صرف نظر از قصاید، غزلیات، رباعیات، قطعات و ترجیع بند و ترکیب بند، چند مثنوی (از جمله عرفان، طلسم حیرت، طور معرفت و محیط اعظم) و آثاری منثور (از قبیل: چهار عنصر، رقعات و نکات) نیز از او به یادگار مانده است.

بیدل با اینکه بسیار دیر در ایران شناخته شد، اما دلبستگان فراوانی به دست آورد و در ذهن و زبان عدهٔ زیادی تأثیر گذاشت. برای شناخت هر چه بهتر او، بی مناسبت ندانستیم که این بار نیز به سراغ نوشته های استاد دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی برویم و از زبان او درباره بیدل بشنویم. آنچه از نظر خوانندگان گرامی می‌گذرد، بخشهایی از کتاب ارزشمند «شاعر آینه‌ها» است که استاد در بررسی سبك هندی و شعر بیدل نگاشته‌اند و دراینجا با اندکی تصرف و تلخیص دراختیار علاقه‌مندان قرار می‌گیرد.

(این مقاله در روزنامه اطلاعات، از شماره ۲۱۲۲۶ تا ۲۱۲۳۱، چاپ شده است.)

***

جذبه بیدل

همزبانان ما در خارج از مرزهای کنونی ایران، و همه کسانی که فرهنگ و سنت ادبی آنان باسنت شعر فارسی مرتبط است، بیدل را درکنار حافظ و در مواردی بیشتر از حافظ می پسندند و از شگفتیها اینکه در ایران، حتی تحصیل‌کردگان رشتهٔ ادبیات، و اکثر دارندگان درجهٔ دکتری ادبیات و بسیاری از شیفتگان جدی شعر، او را نمی شناسند ، حتی بسیاری از آنان نام او را نشنیده‌اند ! شاید چنین امری در مورد هیچ شاعری، در تاریخ ادبیات هیچ ملتی دیده نشده باشد.

تفصیل این امر و کوشش برای ایجاد آشنائی میان خوانندگان شعر بیدل تا حدودی که از مجال و فرصت‌های نگارنده ساخته است ، خواهد آمد. در این یادداشت ، غرض ، یادآوری چند نکته اساسی است :

بی گمان همه دوستداران شعر، آمادگی کامل برای التذاذ از شعر او را ندارند، یا بهتر است بگویم بیدل کشوری است که به دست آوردن ویزای مسافرت بدان، به آسانی حاصل نمی شود و به هر کس اجازهٔ ورود نمی دهد ، ولی اگر کسی این ویزا را گرفت، تقاضای اقامت دائم خواهد کرد . شاید به این حساب او درمیان بزرگان ادب ما، دیر آشنا ترین چهره شعر فارسی باشد، پس به آنها که شعر را باهمان عجله ای می خوانند که روزنامه یا رمان بینوایان یاهزار و یک شب را توصیه می کنم که بیهوده وقت عزیز خود را در این راه صرف نکنند. شعر بیدل معماری جدیدی است، با هندسه‌ای ویژه خویش. التذاذ از آن باید از رهگذر مقداری حوصله و اندکی آشنایی با رمزها و کلیدهای خاص شعر او باشد.

التذاذ از شعر بیدل ، مانند التذاذ از هر شعر «نوآیینی» نیاز به مقدماتی دارد که مجموعه آن مقدمات را می توان «سنت ادبی» پیرامون آن شعر نامید. شعر مدرن فارسی (مثلاً شعر نیمایا سهراب سپهری یا اخوان اگر برای کسی که از مجموعه تحولات فرهنگی این صد سال بی خبر باشد، خوانده شود، به جای التذاذ از آن بی گمان خواهد خندید و حق با اوست و این خنده ، خنده

استهزا و کینه ورزی و از سر انتقام و تشفی و حسادت به قبول شعر اینان نیست، خنده ای است بحق و بجا. التذاذ از شعر هر شاعر صاحب سبکی ، علاوه بر معارف ادبی عمومی ، تاحدی هم نیازمند شناخت «سنت ادبی» یی است که وی در درون آن پرورش یافته است. شعر بیدل اوج یکی از سنتهای کمتر شناخته شده شعر فارسی است ، سنتی که استمرار آن در ایران از اوایل عصر زندیه و قاجاریه تقریباً قطع شده است؛ ولی در خارج از ایران (یعنی در شبه قاره هند ، ماوراءالنهر و افغانستان) ادامه یافته است. به همین دلیل همچنانکه خواهد آمد، در آن اقالیم او را در کنار حافظ و در مواردی بیشتر از حافظ می خوانند و می پسندند.

ما، برای التذاذ از آثار ادبی متنوع پراکنده در میراث نیاکانمان باید به جوانان کلیدهایی بدهیم که بتوانند در یك دوره معین، و حتی در یك زمان، در کنارهم ، از همه آثار آن بزرگان لذت ببرند و از مجموعه خلاقیتهای ادبی آنان، برای رشد استعداد و گسترش تجارب ذوقی و هنری خویش بهره مند شوند، وگرنه شعر و ادب و هنر ما به همان انحطاطی دچار خواهد شد که در دورانهای رکود و تقلید دیده ایم.

بی گمان برای کسی که با سعدی خوگر شده باشد، اگر ناگهان وارد قلمرو شعری صائب تبریزی یا بیدل یا نیما شود، از شعر آنان سرخورده خواهد شد و اگر کسی باقلمرو منوچهری و فرخی ذهنش عادت کرده باشد،از نظامی و خاقانی این دو قله بلند شعر فارسی، کمتر می تواند لذت ببرد. شعر این بزرگان ، همه ، در صورتی قابل التذاذ است که ما کلیدهای لازم، برای وارد شدن به مدخل «سنت ادبی» عصر و یا اسلوب آنان را داشته باشیم. حتی شاعران بسیار دور افتاده ای که ما امروز نامشان را جز در کتب تذکره و جنگ ها، نمی خوانیم،گاه ، به علت همین سلطه خاص سنتهای ادبی عصر، مجال را- اگرچه برای مدتی کوتاه، و آن هم برای عامه خوانندگان و نه صاحبان ذوقهای ورزیده و متعالی- بر بزرگانی از نوع فردوسی و ناصر خسرو و سعدی تنگ کرده اند. اگر به جنگ ها و تذکره های قرن نهم نگاه کنید و از

نفوذ شگفت آور شاعری همچون کاتبی نیشابوری (متوفی حدود ۸۳۸) که همه گویندگان تمام کوشش خود را صرف تقلید و تتبع راه و رسم او می‌کنند، آگاه شوید، متوجه خواهید شد که کاتبی نیز نمونه اعلای یك نوع سنت از مجموعه سنتهای ادبی شعر فارسی است و اگر شما کلید وارد شدن به مدخل آن سنت را به دست آورید، خواهید دید که از او نیز می توان چیزی آموخت.

شاعر حاضر در زمانه و ناقد راهگشا و حتی خواننده جدی شعر،کسی است که با مجموعه سنتهای ادبی فرهنگ خویش آشناباشد،نه آنکه اسیر یك سنت از مجموعه پهناور سنتهای ادبی زبان خویش گردد و افتخارش این باشد که فلان بیتش بابعضی ابیات کلیم کاشانی یا حتی سعدی قابل اشتباه شدن است. یادش بخیر استادم فروزانفر که می گفت: «گیرم شدی سعدی، وجود مکرری خواهی بود.»بویژه امروز که علاوه برسنتهای ادبی قومی و ملی، سنتهای ادبی جهانی نیز مرزها را شکسته اند.

بیدل و سبك هندی

بیدل در تاریخ ادبیات فارسی اوج شیوه ای است که به نام هندی و یا اصفهانی خوانده می شود. طرز تازه ای که از دوره فغانی و پیش از او آغاز شده بود - و چهره های مشخص و برجسته اش در قرن یازدهم عبارتند از صائب و کلیم و عرفی و طالب و سلیم - در شعر او به اوج می رسد اما اوج، اوج کمال نیست یادست کم به نظر من چنین می رسد.

خصوصیت برجسته این شیوهٔ گسیختگی معانی و پریشانی اندیشه‌های سرایندگان آن است که هر بیتی از عالمی ویژه خویش سخن می گوید و حتی در یك غزل گاه معانی متضاد با یکدیگر در کنار هم قرار می گیرند. با این همه، غرابت خیال و تازگی حرفها در شعر این دسته از شاعران نوعی لذت - که شاید لذت هنری محض نباشد - در خواننده ایجاد می کند. این لذت بیشتر شبیه لذتی است که از حل یك معما یا یك معادله ریاضی برای انسان حاصل می شود و در حقیقت خواننده را به شگفتی وا می دارد. لذت انتقال یك عاطفه

یا یك حس و هیجان طبیعی نیست، بلکه لذتی است که از قدرت نمایی شاعر در به هم پیوستن خیال های مختلف به خواننده دست می دهد.

البته این نوع ایجاد شگفتی و نمایش غرابت در آغاز کار، گریزی بوده است از ابتذال شعر و معانی شعری در شعر قرن نهم، و با گرم شدن بازار این شیوه، چیزی که دراصل گوشه‌ای از کار شاعران بوده،به‌گونه هدف و بنیاد کار درآمده است و شاعران قرن یازدهم، بویژه آنها که در نواحی هند می زیسته‌اند، تمام کوشش خویش را صرف این راه و رسم کرده اند.

دوره کمال و یا بهتر بگویم نمونه نسبتا طبیعی و زیبای این گونه شعرها را در دیوان صائب تبریزی می توان جست و چند شاعر دیگر از قبیل کلیم و عرفی و در این اواخر حزین لاهیجی، اما در عرض کار این شاعران، چندتن از سرایندگان معروف هستند که راه افراط پیش گرفته اند و پریشان سرایی و خیال پردازیهای شگفت آور رابه مرحله‌ای رسانده‌اند که اغلب درك نسبتها و جهات تناسب میان مصراعها و اجزای معانی یك بیت شعر شان نه تنها برای خواننده عادی، بلکه برای اهل ادب نیز دشوار می نماید.

در این میان ناصر علی سرهندی و بیدل و چند شاعر دیگر از همه ممتاز ترند، و بر روی هم بیدل به علت کثرت آثار و تنوع شعرش سر آمد همه این شاعران است و به رغم گمنامی و ناشناختگی درمحیط ایران،درافغانستان و دیگر اقالیم زبان فارسی شهرت بسیار دارد و طرفداران شعرش کم نیستند. دربارهٔ شیوهٔ شاعری بیدل، سخن بسیار می توان گفت و در این مجال اندك قصد ما این نیست.

در مجالهای آینده خواهیم کوشید بانمایش شیوه شاعری و مصالح سرشار و غنی شعرش از نظر خیال و تصویرهای متنوع و عمیق، اما پیچیده و اغلب نامفهوم، درس عبرتی برای بعضی شاعران نوپرداز امروز فراهم آوریم تا با درنظر گرفتن این نمونه روشن تاریخی دریابند که پریشان گویی و خیالپردازی، دور از موازین اعتدال و هماهنگی عناصر صورت و معنی، چه گونه سرانجامی دارد. بخصوص که وسعت کار بیدل که دیوانش چندین برابر

مجموع شاعران خوب و بدنو پرداز شعر و کلمه دارد،خود گواه زنده‌ای است که وضع آشفته شاعران پریشان گوی مدعی نوپردازی را محکوم می کند.

از حدود صد هزاربیت شعربیدل، ادبیات دل انگیز و نغز بسیاری می توان انتخاب کرد که از نظر کمیت برابربادیوانهای خوب شعرفارسی باشد، اما هنگامی که خواننده دیوان بزرگ این شاعر پرکار و خیال پرداز را پیش چشم دارد و آن همه ژرف نگریها و باریک بینی های او را موردنظر قرار می‌دهد، افسوس می خوردکه چرا این همه خیالهای لطیف شاعرانه بدین گونه دور از سامان طبیعت زبان و طبیعت اندیشه بشری عرضه شده است و براستی که شکست آشکار آن دسته از نوپردازان را که به عمد دور از ذهن و دور از طبیعت زبان سخن می گویند، پیش چشم می بیند، با این تفاوت که در مورد بیدل، یك تخیل عمیق و مواج را به هدر رفته می بیند و در شعر اینان این گونه تاسفی نیز برای خواننده نیست ؛ چراکه از دور، بی استعدادی مدعی را به خوبی نمایش می دهد !

شعر بیدل همان گونه که یاد کردیم ، بیرون از مرزهای ایران شهرت و پسند بسیار دارد، چنانچه آقای خلیل اللّه خلیلی افغانی در مقدمه جلد اول دیوان او می گوید:«... خاصه در دیار ما که پیوسته اشعار دل انگیزوی در مدرسه و خانقاه ورد شبانه و درس سحر گاه بوده ...» (صفحه الف ، ج اول).

بیدل شاعری است که پارسی ، زبان مادری او نبوده و به گفته تذکره نویسان از نژاد قوم «برلاس» است که در شهر عظیم آباد پتنه در هندوستان متولد شده است. تشخص وی در این شیوه از همان آغاز مورد نظر اهل ادب بوده و آزاد بلگرامی، دربارهٔ او می گوید :«... میرزا، معنی آفرین بی نظیر است ، اما عبارت،به طرز خود دارد..» (تذکرهٔ سرو آزاد ص ۱۵۰ چاپ لاهور۱۹۱۳).

اگر نگوییم پر شعر ترین شاعران زبان فارسی است، باید بگوییم یکی از چند شاعری است که فراوانی اشعارش مایهٔ حیرت است. دیوان بیدل چاپهای متعدد شده و اغلب برگزیده شعرهای اوست (مثل چاپ تاشکند و بعضی چاپهای هند). چاپ نسبتاً کاملی از دیوانش در هند شده بود. در فاصله

سالهای ۱۳۴۱-۱۳۴۲ کلیات آثار او در افغانستان منتشر شده است. دیوان چاپ شده که دیوان کامل اوست، در چهار مجلد است.

دور از تعصب می توان از این دیوان بزرگ مقداری شعر خوب و لطیف که مفهوم و روشن باشد برگزید، اما رنگ اصلی شعرهای دیوان رنگی مبهم و پیچیده است چنان که می گوید :

«حیرت دمیده» ام گل داغم بهانه ای است «طاووس جلوه زار» تو «آیینه خانه‌ای» است

«حسرت کمین» مژده وصل است حیرتم چشم به هم نیامده گوش فسانه ای است

و نسبتهای تداعی شاعرانه را به دشواری میان مصراعهای او می توان جست .

اگر کسی دیوان صد هزار بیتی این شاعر را بررسی کند و ترکیبات زیبایی که در شعر او به کار رفته جداگانه، یا در ضمن ابیاتی، یادداشت کند، اغلب دست اندر کاران شعر نو فارسی را مایه حیرتی خواهد شد ؛ چرا که به اندازه تمام ترکیبات زیبای شعر نو امروز،در دیوان این سراینده شگفت ترکیبات زیبا و بافتهای شاعرانه بیان دیده می شود.البته در اینجا یاد آوری این نکته را بجا می دانم که بگویم حقانیت و زنده بودن شعر نو به ترکیبات بدیع و جمال واژه های آن نیست.بلکه به خاطر اصالتی است که از نظر معنوی در قلمرو زندگی و جامعه ما دارد.البته زیبایی بیان و جمال واژه‌ها خود مزیتی است قابل بررسی.

در دیوان صد هزار بیتی بیدل، انواع اندیشه ها و تأملها تصویر شده است و با این همه خود می گوید :

ای بسا معنی که از نامحرمیهای زبان با همه شوخی ، مقیم پرده های راز ماند

و از نوادر حرفها یکی اینکه بسیاری از معانی تازه و اندیشه های خاص که در علوم و فلسفه جدید مطرح شده است، در شعر او دیده می شود و با اینکه بر خیالپردازی شاعر می توان حمل کرد، احتمال روشن بینی و ژرف نگری او را نیز نمی توان انکار کرد.

سبك شناسی شعر بیدل

چند سطر از یك گزارش روزنامه اطلاعات را در باب قتل کسی با کارد به دست شخصی دیگر اگر برداریم و در روزنامه کیهان چاپ کنیم، هیچ کس احساس تمایزی نمی کند؛ اما اگر همان چند سطر را در وسط تاریخ بلعمی یا تاریخ بیهقی بگذاریم، هر کس اندك سوادی داشته باشد، تفاوت حاصله را احساس می‌کند.همچنین اگر چند سطرازتاریخ بیهقی یابلعمی را در وسط یك گزارش روزنامه کیهان یا اطلاعات بگذاریم، باز این تمایز احساس می شود، این مثال روشن کننده این حقیقت است که هم روزنامه دارای سبك است ،هم بیهقی، ولی بر اثر تکرار و مانوس بودن روزنامه، ما این سبك را به طور عادی احساس نمی کنیم. اما وقتی در خارج بافت طبیعی خودش ، مثلاً در وسط تاریخ بیهقی، قرار گرفت، سبك خودش را نشان می دهد ، پس هیچ چیز نیست که سبك نداشته باشد ، همان طور که در عالم ماده هیچ چیز نیست که شکل و رنگ نداشته باشد .

سبك همیشه از طریق مقایسه قابل ادراك است . چنان که رنگها در تقابل یکدیگر، خود را نشان می دهند. هر قدر تضاد رنگها بیشتر باشد، تجلی رنگها بیشتر است. مقایسه کنید زرد را درکنار بنفش از یك سوی و بنفش را در کنار کبود از سوی دیگر. مسلماً زرد درکنار بنفش خود را بیشتر نشان می‌دهد. شما اگر یك غزل صائب را در وسط دیوان سعدی قرار دهید، خود را کاملاً مشخص نشان می دهد، ولی یك غزل صائب در دیوان کلیم شاید حتی برای متخصصان هم قابل تشخیص نباشد. از همین مثال ساده قرار دادن غزلی از صائب در داخل دیوانهای سعدی و کلیم یك امر مهم قابل تبیین است و آن مساله هنجار یا نُرم است. دیوان سعدی یك هنجار یا یك نرم است که غزل صائب در قیاس با آن، انحراف از نرم دارد (بنا بر این دارای سبك است). ولی غزل صائب در داخل دیوان کلیم، از هنجار یا نرم دیوان کلیم ، یا اصلاً انحراف ندارد، یا اگر انحرافی دارد، بسیار اندك است که جز با چشم مسلح قابل رویت نیست. پس می توان گفت : صائب نسبت به نرم کلیم سبك ندارد یا

اگر دارد، فقط برای اهل فن و با تجزیه و تحلیل‌های آماری قابل تبیین است، ولی نسبت به سعدی و هنجار شعری او دارای سبك است، سبکی آشکار و مشخص.

پس به زبان ساده و اندکی علمی باید گفت: هیچ نوشته ای نیست که سبك نداشته باشد، و هیچ سبکی را جز از طریق مقایسه نرم و درجه انحراف آن از نرم نمی توان تشخیص داد و در یك کلام :« سبك یعنی انحراف از نرم». به اختصار می گوئیم سبك نخستین ادوار شعر فارسی (عصر سامانی) یك نرم است و انحراف از این نرم ، سبك غزنوی است و سبك غزنوی خود یك نرم است که انحراف از آن ، دو سبك قرن ششم را (آذر بایجانی و عراقی ، هر کدام یك نوع انحراف از نرم به شمار می روند و دو سبك مستقل اند) تشکیل می‌دهد و مجموعه این دو سبك خود نرمی است که انحراف از آن شعر عصر تیموری را سبك می دهد و انحراف از نرم عصر تیموری چیزی است که به سبك عصری صفوی می انجامد ، همان که عموماً به نام سبك هندی خوانده می شود . ما در اینجا به ناچار ، سبك عصر صفوی را به دو گروه باید تقسیم کنیم : سبك هندی و سبك ایرانی یا اصفهانی یا... (لامشاحة فی الاصطلاح)هم سبك‌هندی (بیدل)و هم سبك ایرانی(صائب)هر دو انحراف از نرم قبلی (= شعر عصر تیموری)دارند،ولی نوع انحراف از نرم شان یکسان نیست، همان گونه که در قرن ششم، نوع انحراف از نرم خاقانی یعنی سبك او، بانوع انحراف از نرم انوری و ظهیر فاریابی یعنی سبك آن از زمین تا آسمان تفاوت دارد.بااینکه نرم‌آنها(که شعراسلوب‌خراسانی است، یعنی شعر امثال مسعود سعد و سنایی) یکی است.

ما به هیچ وجه نمی خواهیم داخل مباحث اساسی سبك شناسی شویم، بلکه در اینجا از این نقطه آغاز می کنیم که اگر شعر دورهٔ تیموری (عصر جامی و فغانی و ...) نرم به حساب آید ، انحراف از نرم شاخه هندی سبك عصر صفوی ، یعنی سبك بیدل، در کجاهاست؟مجال وارد شدن در تمام عناصر و اجزا را نداریم، زیرا در اینجا مستلزم نقل تمام مباحث کتاب

سبك شناسی است . فقط و فقط نقطه های برجسته انحراف از نرم شعر بیدل را، در قیاس بانرم عصر تیموری و گاهی هم با اشاره بـه سـبك صـائب، بـه اختصار تعقیب می کنیم.

قبل از هر چیز، یك اصل بسیار مهم، علم سبك شناسی را بـاید یـاد آوری کنیم و آن این است که در مطالعه «نرم» و «انحراف از نرم» بودن یا نبودن یك عنصر یا چند عنصر آنقدر اهمیت ندارد که«بسامد»آن عنصر یا عناصر،به این مثال بسیار ساده توجه کـنید : وجـود CVCC (یـعنی یك صـامت و یك مصوت و دو صامت در دنبال آن: مثلاً «چُوْنْش» به جای «چُوْنْش» در این شعر:

انـدر غـزل خـویش نهـان خـواهـم گشـتن تابر دو لبت بـوسه زنـم چـونش بـخوانـی

از ویژگیهای شعر سبك خراسانی است که در شعر رودکی و فرخی و منوچهری بسیار نمونه ها دارد و تا آثار عطار ادامه آن دیده می شود، اما همین نمونه درشعر حافظ هم هست،ولی جزء سبك به حساب نمی‌آید، زیرا در شعر آن گویندگان دارای بسامد بالا و آمار چشمگیری است ، ولی در کل دیـوان حافظ یك یادوبار به کار رفته است،بنابراین مطالعه ظهور یك عنصر خاص در سبك شناسی آن قدر مهم نیست که مطالعه آماری بسامد بالا و چشمگیرآن. مثال دیگر:تصویرهای پارادوکسی با بسامد بالا و چشمگیر در شعر بیدل یك عامل سبکی است،ولی نمونه آن را در شعر سنائی هم می‌توان دید.

تمام نزاعهایی که سبک شناسان معاصر دارند و یکی می گوید سبك هندی از خاقانی شروع می شود ، یکی می گوید از فغانی و دیگری می گوید از رودکی ، همه نتیجه بی اطلاعی از همین مساله نـقش تکـرار یـا بسـامد در تحلیل‌های سبکی است .

ما در اینجا از مجموعه تقریباً بی نهایت عناصر سبکی ، که بیدل را از شاعران دورهٔ تیموری و حتی صائب و اقمار او جدا می کند ، فقط به چـند عامل مرکزی توجه می کنیم که عبارتند از :

۱ ـ افزونی بسامد تصویر های پارادوکسی (Paradoxical Image)

۲ ـ افزونی بسامد حسامیزی (Synaesthesia)

۳ ـ افزونی بسامد وابسته های خاص عددی (Determiner)

۴ ـ افزونی بسامد تشخیص (Personification)

۵ ـ افزونی بسامد ترکیبات خاص

۶ ـ افزونی بسامد تجرید (Abstraction)

۷ ـ افزونی بسامد اسلوب معادله

۸ ـ شبکه جدید تداعی در پیرامون موضوعها و بن مایه های قدیم و ایجاد موضوعها و بن مایه های نو .

حسامیزی :

منظور از حسامیزی ، بیان و تعبیری است که حاصل آن از آمیخته شدن دو حس به یکدیگر یا جانشینی آنها خبر دهد : مانند «قیافه بانمك» و «سخن شیرین» که اگر دقت کنیم، می‌بینیم در نمونه اولی امری که مرتبط با حس بینایی است،به‌ذائقه‌نسبت داده‌شده است:قیافه بانمك،و در دومی چیزی که در حوزه حس شنیداری است ، به قلمرو حس ذائقه وارد شده است : سخن شیرین .

ما درگفتارهای روزمره خود این‌گونه تعبیرات را بسیار تکرار می کنیم و چون از طریق عادت و تکرار وارد زبان شده اند ، هیچ کس به انکار آن تعبیرات برنمی خیزد و نمی گوید : « قیافه اشخاص چیزی است که با چشم دیده می‌شود و ماقیافه هیچ کس را مزه نکرده‌ایم که ببینیم آیانمك دارد یا نه ؟» و هیچ کس نخواهد گفت :« مگر سخن او را زیر زبانتان قرار دادید تا ببینید شیرین است یا مزه دیگری دارد ؟»

اینگونه تعبیرات وقتی از حوزهٔ نمونه های تکراری و روزمره خود خارج شوند،به جاهایی می رسند که حتی اهل ذوق و ادب هم آن را در تمام موارد قبول نمی کنند تا چه رسد به عامه اهل زبان . هر کس با مجادلات ادبی سی سال اخیر مطبوعات فارسی در باب شعر نو مختصر آشنایی داشته باشد ، بارها از زبان مخالفان شعر نو تعبیر «جیغ بنفش» را شنیده است به عنوان یك

تعبیر بی معنی مسخره؛اما حقیقت این است که جیغ بنفش هم به لحاظ معنی شناسی (Semantics) چیزی است از مقوله سخن شیرین و قیافه بانمك،حال چرا این نمونه را مردم مسخره می کنند و آن دو دیگر را،بدون کوچکترین توجهی،روزی هزار بار در سخن خویش می آورند،دلیلش بماند برای فرصتی دیگر .

در شعر فارسی نمونه های حسامیزی فراوان است و در ادبیات دوره‌های مختلف بسامد استفاده از آن متفاوت است . در دوره های نخستین بسیار کم و به ندرت می توان یافت و در شعر بعد از مغول افزایش می یابد و در شعر سبك هندی (هر دو شاخه آن : ایرانی و هندی) بسامد آن بالا می رود و در شعر بیدل شاید بیشترین بسامد را داشته باشد . ما در کتاب سبك شعر فارسی به‌استقصای بنیادهای فلسفی این گونه تصویرها و انواع آن پرداخته‌ایم این یاد آوری فقط برای توجه دادن خوانندگان به مفهوم حسامیزی بود. و اینکه در شعر بیدل ، حسامیزی بسامد چشم گیری دارد. اینك نمونه هایی از حسامیزی در شعر او :

□ شمع روشن می توان کرد از صدای عندلیب

□ رنگها خفته است بیدل در صدای عندلیب

□ از زبان برگ گل بشنو نوای عندلیب

در تمام این مصراعها که از یك غزل برگرفته شده است ، تصویرها بر اساس نوعی حسامیزی به وجود آمده است . از صدای عندلیب (که امری است شنیداری) شمع می توان روشن کرد (که امری است دیداری) و رنگ را در صدای عندلیب دیدن (مصرع دوم) نیز از همین مقوله است و نوای عندلیب را (امری شنیداری) در برگ گل دیدن (امری دیداری). اینك به نمونه‌های دیگر توجه کنید :

□ توان به دیده شنیدن ، فسانه ای که ندارم

□ رنگ و همی از نوای عندلیبان ریختند

□ پنهان تر از بو در ساز رنگیم

که در مصراع اخیر سه نوع حس به هم آمیخته است : بو ، صدا ، رنگ .

□ به هرنقشی‌که‌چشمت واشود،رنگ صدابنگر

□از شیون رنگین وفا هیچ مپرسید
□که در گوشم زبوی گل صدای نیر می آید
□عمرها شد، چشم من فریاد حالی می کند
□ساز خاموش تر صداییم
□شب از رویت سخنهایی بهاراندوده می‌گفتم
□شکست رنگ من چون خنده مینا صدادارد
□دیده ها باز است،لیك از راه گوشم دیده اند
□بوی گل آینه ای بود که پنهان کردند
□گوشها میخانه شد از نعره مستانه ام
□گوش بر آیینه نه تابشنوی آواز من
□چون بوی غنچه ای که فتد در نقاب رنگ
□خون می خورد به پرده حسرت ترانه ام

که در آن سه نوع احساس به هم آمیخته است . و در دیوان او تعبیراتی از نوع «شعله آواز» بسیار دیده می شود که از فرط شیوع نیازی به یاد آوری ندارد . نکته قابل یاد آوری اینکه میدان دادن شاعر به این تصویرها ، عامل اصلی ابهام شعر اوست و گاه تصویرهای نادری ایجاد کرده است که برای خوانندگان عادی شعر مضحك به نظر می رسد ؛ تعبیر «تبسم خاکستری» در این بیت :

چون سحر از تمریان باغ سودای که ام ؟ کز بهارم گرتبسم می دمد خاکستری است

و درمقابل آن گونه تصویرهای غریب و فاقد مبانی جمال شناسی،این گونه تعبیرها نیز بسیار دارد:

خوش آن نفس که چو معنی رسد به عریانی چو بوی گل ز بهارش لباس پوشانی

در طول تاریخ شعر فارسی تا عصر ما تقریباً چشمگیر ترین نمونه ها و بسامدهای حسامیزی را باید در شعر او جستجو کرد و تنها در این اواخر در شعر نو ، آنهم تحت تأثیر شعرای فرنگی ، این نوع تصویرها روی به افزایش رفته و بالاترین ویژگی سبکی سهراب سپهری را تشکیل می دهد :

□حرفهایم ، مثل یك تکه چمن روشن بود
□به طنین گل سرخ
□پشت پرچین سخنهای درشت
□آفتابی لب درگاه شماست

□ که اگر در بگشاید به رفتار شما می تابد

(سوره تماشا،حجم سبز)

چیزی که سپهری عالماً عامداً آن را به عنوان یك عنصر سبکی پذیرفته و بسامد آن را مخصوصاً در آخرین کتابش «ماهیچ،مانگاه» به بالاترین نقطه رسانده است. سخن از :

□فلسفه‌های لاجوردی

□ مفصل ترد لذت

□ و هندسه دقیق اندوه

طلوع توس

(ازآبهابه‌بعد،ماهیچ‌مانگاه)

و این همان نقطه ای است که آغاز انحطاط شعر او را نیز نشان می دهد. کسی که با اعتدال نسبی تصویرها در قطعاتی مانند«آب»یا«نشانی»یا«دوست» یا «سوره تماشا» و «ندای آغاز» شعرهای درخشانی سروده بود، با بالا بردن بیش از حد بسامد حسامیزی ، کار را به آنجا کشانیده که در سراسر کتاب اخیرش حتی یك بند شعر دلپذیر ندارد ؛ یعنی عملاً خودش دست خودش را رو کرده است ، مثل زنی که به جای آرایش ملایم تکه هایی از سرخاب و سفیدابش را عمداً روی گونه هایش چسبانیده باشد برای اینکه به بیننده بفهماند که مبدأ زیبایی او در کجاست !

وابسته های عددی

اگر بگویم :«طول صد متر پارچه برای این کار لازم است .» در فارسی عصر ما ، این یك محور مألوف همنشینی کلمات است ؛ یعنی قاعده زبان چنین است که این نوع ترکیب در باب عدد و معدود و وابسته های عددی میان همه فارسی زبانان شناخته شده است . همچنین اگر بگویم :«یکبار لبخندبزن» یا «در یك بار بخند» نظام بیان عددی در هنجار طبیعی خویش برای همه اهل زبان یکسان است ؛ حال اگر بگوییم ؛ «یك شکر بخند»چنان که درین مصراع حافظ می خوانیم :

مشتاقم از برای خدا یك شکر بخند

تاحدی از هنجار عادی محور جانشینی خارج شده‌ایم،گرچه این نوع استعمال بر اثر فراوانی کاربرد آن و مأنوس بودن و تداول اصطلاح«شکر خند» تا حد زیادی قابل فهم و تصویر است ؛ اما در سبك هندی دایره این نوع وابسته های عددی چندان متنوع و گسترده است که حدی برای آن نمی توان قائل شد . در قیاس بانمونه نخستین ماکه عبارت بود از :«طول صد متر پارچه» شاعر می گوید :

همچو برق،آغوش از وحشت مهیا کرده‌ام طول صد عقبی‌امل صرف‌است برپهنای من

خروج از هنجار،دو برابر شده است و از جهاتی بی نهایت.تصور «صدمتر» کار آسانی است ، اما تصور «صد عقبی » دشوار است و دشوار تر از آن تصور « صد عقبی امل» است که هم معدود و هم وابسته عددی هر دو اموری انتزاعی و تجریدی است و غیر قابل شمارش و اندازه گیری .

در زبان فارسی مَثل هر زبان دیگری برای بیان معدودها غالباً صورتهای شناخته شده و کلیشه واری هست که کمتر مورد تغییر قرار می‌گیرد؛ مثلاً می گویند: یك لیوان شیر، یك تخته قالی، یك باب منزل، یك جفت کفش، یك دست لباس ، یك رأس اسب، یك طغرا سند، یك فرسنگ راه، یك قبضه شمشیر (یا تفنگ یا) و امثال آن؛ ولی در تمام موارد علاوه بر اینکه این ساختار خاص بیان عدد همیشه ثابت و تقریباً کلیشه است (دست کم در هر برش همزمانی)، اجزای آن علاوه بر عدد، آن دو بخش دیگر ، یعنی وابسته عددی و معدود همیشه امر مادی و ملموس اند که قابل اندازه گیری و شمارش اند ، اما در شعر این هنجار در هم شکسته می شود از قدیم نمونه‌های آن را می توان دید ، چنان که در شعر حافظ «یك شکر بخند» را دیدیم .

چیزی که در سبك هندی اساس و محور بیان قرار می گیرد ، تنوع بیش از حد این نوع استعمال است ، آنهم در مواردی که گاه یکی از دو عامل بعد از عدد امری انتزاعی است و گاه هر دو از اموری هستند که انتزاعی اند و غیر قابل اندازه گیری .

در این نمونه ها که فقط از شعر بیدل استخراج شده و هیچ قصد استقصایی در آن به کار نرفته است ، نمونه هایی از این ساختار بیان عدد را با یك یا دو امر انتزاعی می توان دید ؛ یعنی اگر نظام نحوی ترکیب چنین باشد :

عدد + وابسته عددی + معدود

این صورتها را در سبك بیدل بسیار می توان دید :

۱ ـ عدد + مادی + مادی ؛ مانند : صد مصر شکر.

۲ ـ عدد + مادی + انتزاعی ؛ مانند : یك سحر رسوایی .

۳ ـ عدد + انتزاعی + مادی ؛ مانند : یك افتادگی زنجیر.

۴ ـ عدد + انتزاعی + انتزاعی ؛ مانند : طول صدعقبی امل.

■ نمونه های گروه اول

از نمونه های نوع اول که ترکیب معدود و رابطه عددی هر دو مادی باشد ، به این نمونه ها توجه کنید که با همه ملموس بودن ، اجزای بیان کاملاً از هنجار عادی منحرف است :

صد دشت مجنون ، صد کوه فرهاد

قیامت می کند حسرت مپرس از طبع ناشادم

که‌من «صددشت مجنون»دارم و «صد کوه فرهادم»

یك خرابات قدح

بیخود جام نگاه تو ، چویال طاووس — «یك خرابات قدح» می‌کشد از گردش رنگ

صد مصر شکر

« صد مصر شکر» آب شد از شرم حلاوت — پیش دو لب او که مکرر شده قندش

یك لب نمك

گلهای آن تبسم،باغ فلك ندارد — صد صبح اگر بخندد،«یك لب نمك» ندارد

یك سطر اشك

ندارم دردبستان محبت شوق‌بیکاری — به‌یادت«سطراشکی»می‌نویسم ناله‌می‌خوانم

یك جبهه نم

شرم غرور افعال آبی نزد برویت — ای انفعال کوثر «یك جبهه نم» برون آ

■ نمونه های گروه دوم

نوع دوم ساختار معنائی پیچیده تری دارد. ترکیب عدد و معدود انتزاعی با وابسته عددی ملموس و مادی است.

یك آینه حیرت

شوخی نظاره‌ام در حسرت دیدار سوخت — کاش «یك آینه حیرت» جوهری می‌داشتم

یك سحر رسوایی

ابجد اظهار هستی «یك سحر رسوایی» است — از گریبان، جای سر چاك بیان می کشم

یک نفس تپش

طی شد. به وهم، عمر، دنیاچه آخرت — زین «یك نفس تپش» به کجا ها زدیم ما

یك چراغان داغ دل

ما سیه بختان به نومیدی مهیا کرده ایم — «یك چراغان داغ دل»، دور از شبستان شما

صد صحرا جنون

ای قیامت صبح خیزلعل خندان شما — شور «صد صحراجنون» گردنمکدان شما

یك مژه حیرت

چشم دو عالم نشاط، محو تماشای ماست — دیده به دیدار اگر «یک مژه حیران» کنیم

و همچنین است یك اشک لغزیدن ، یك اشك غلتیدن ، یك لب خندیدن، هزار آیینه خندیدن ، یك دوگلشن شکفتن ، صد شعله نازپرور بودن و دو سه سرو آه کردن :

چه قدر بهار دارد سوی دل نگاه کردن — به خیال قامت یار، دو سه سرو آه کردن

که از نادر ترین نمونه های این نوع ترکیب عددی است و ساختار معنایی آن پیچیده تر از نمونه های قبلی می نماید . علت آن به یك امر معنی شناسی خاص بر می گردد و آن مسأله تشبیه آه است به سرو که از تشبیهات ویژهٔ سبك هندی است.

■ نمونه های گروه سوم

ساختار معنایی این نوع ترکیب که وابسته عددی آن انتزاعی و معدود مادی است ، پیچیده تر از نوع دوم است و البته شواهد آن فراوان نیست ؛ ولی

نمونه هایی می توان یافت :

یك افتادگی زنجیر

به چشم اعتبارازبیخودی عمری جنون کردم　　کنون چون اشك یك افتادگی زنجیر می خواهم

یعنی به اندازه یك افتادن ، خواهان زنجیرم ، یعنی زنجیری که مرا در راه رفتن به زمین بیندازد .

■ نمونه های گروه چهارم

پیچیده ترین ساختار معنایی در این گروه قرار دارد که هم معدود و هم وابسته عددی هر دو انتزاعی و تجریدی‌اند و نمونه‌های آن بسیار است از قبیل:

طول صدعقبی اَمل

همچو برق آغوش از وحشت مهیا کرده‌ام　　طول صدعقبی امل صرف است برپهنای من

یك تپش درنگ

سپند مجمر هستی ندارد آنهمه طاقت　　نیاز حوصله کن یك تپش درنگ برون آ

یك تپش جرات

چوموج گوهر از من یك‌تپش جرات نمی‌بالد　　جنون ناتوانان شورناآرام میده‌ای دارد

صد جنون شورنیستان

بوریاراحت مخمل به‌فراموشی داد　　صدجنون‌شورنیستان،رگ‌خواب‌است‌اینجا

نیم تپش بال افشاندن

کو فضایی که توان نیم تپش بال افشاند　　ای اسیران قفس خدمت صیاد کنید

نمونه های دیگر هم می توان از این مقوله یافت که گرچه ساختار صوری موردنظر ما در آنها عیناً وجودندارد ، ولی به لحاظ مقوله عدد و معدود و انتزاعی بودن اجزای بیان شباهت به این گروه دارند مانند :

یك سجده جبین

هر قدم در ره او کعبه و دیر دگراست　　آه،یك سجده جبین خشت چه بنیاد کنم ؟

یك غنچه فکر

گر کنی یك غنچه فکر عالم آزادگی　　یابی از هر چین دامن صد گریبان زار گل

یعنی به اندازه یك غنچه .

و همچنین است یك تبسم و از گل،یك وداع آغوشی رفتارها، چندین عدم،....

و از نوع دیگر ترکیباتی که مفهوم اندازه و شمار را به نوعی می رساند و از مقوله شمار و اندازه نیست، مانند:

یك لغز وار

قصر فنا اگرچه زاوهام برتراست یك لغزوار بیش ندیدم کمند او

و نیز یك ناله رسی، یك آغوش وار، یك اشك وار، و ....

آنچه در این باب یاد آوری کردیم ، در شعر سبك هندی بویژه در جناح هندی آن چنان که دیدیم،بسیار رایج است و از بسامد زیادی برخوردار است. درشعر مدرن ایران،شاید تحت تاثیر کارهای فرنگی،گاه نمونه‌هایی از این نوع کاربرد عدد و معدود درزنجیره گفتار و باپارادایم‌های (Paradigm) غیرنرمال، می توان یافت:

در اتاقی که به اندازه یك تنهایی است / و به آواز قناریها / که به اندازه یك پنجره می خوانند

که در اسلوب هندی فشرده تر از این بیان می شده است مثلا «یک تنهایی اتاق» یا «یك پنجره آواز».

و نزدیك به همین مقوله است :

باید امشب چمدانی را / که به اندازه پیراهن تنهایی من جا دارد،بردارم / و به سمتی بروم / که درختان حماسی پیداست.

و این نوع بیان به هیچ وجه متاثر از اسلوب بیان شاعران سبك هندی نیست و بیشتر متاثر از کل نظریه‌های زبانی شاعران مدرن غرب است و نمونه‌های این گونه بیان را در کارهای دیلان تماس (۱) می توان دید: که به جای یك ساعت پیش از این می‌گوید:یك غم پیش ازین (a grief ago) و هنجار پارادایم ها را منحرف می کند (۲) و من وقتی شعر دیلان تماس را خواندم (۳)، به شوخی این بیت را در حاشیه نوشتم :

دو غم بعد از سحر گه بود و یک شادی پس از شبگیر/ که من نیلوفری گشتم به روی آبهای آبی تقدیر

این کار دیلان تماس را زبانشناسانی که به نقد شعر پرداخته اند مورد بررسی بسیار قرار داده‌اند (۴) خدا می داند اگر بیدل به دست آنها می‌افتاد ، چه می‌کردند !

تصویرهای پارادوکسی

من این نوع تصویرها را در کتاب «سبك شعر فارسی» به تفصیل مورد بحث قرار داده ام و حتی به بنیادهای فلسفی آن در کلام اشعری که عرفا غالباً متاثر از آن هستند ، پرداخته ام . در اینجا فقط به توضیح ساده ای در باب آن می پردازم که خوانندگان فقط مفهوم آن را در یابند. اصطلاحی است که من ساخته ام ، نه در ادبیات قدیم خود مان وجود داشته است (یعنی کتب بلاغی) و نه در ادبیات فرنگی (تا آنجا که من جستجو کرده ام) . منظور از تصویر پارادوکسی ، تصویری است که دو روی ترکیب آن ، به لحاظ مفهوم ، یکدیگر را نقض می کنند ؛ مثل «سلطنت فقر» . من کاری به تعریف فلسفی پارادوکس ندارم و اینکه معادل «نقلی» (۵) آن در فارسی چیست . فعلاً از ناچاری همین تعبیر را همچنان به کار می برم تا معادل خوبی برای پارا دوکس پیدا شود .

اگر در تعبیرات عامه مردم دقت کنید ، هسته های این نوع تصویر و تعبیر وجود دارد:«ارزانتراز مفت»یا«هیچ کس» یا این تعبیر زیباتر عامه قدیم که می گفته‌اند:«فلان هیچ‌کس است و چیزی کم»(۶)یا«فلان از هیچ دو جو کمتر ارزد»(۷) اگر به تعبیرات ساده‌ای از نوع «لامکان»یا«لامکانی که دراو نور خداست» توجه کنید تا حدی به مفهوم تصویر پار ادو کسی نزدیك شده‌اید: از یك طرف «لا مکان» است و از یك طرف «در او نور خدا» که نفس تعبیر «در او» اثبات نوعی مکان است (من اینجا بحث کلامی و فلسفی نمی کنم ، اینجا قلمرو زبان شناسی و معنی شناسی است) به این ابیات مولوی توجه کنید :

هر کسی رویی به سویی برده‌اند — وین عزیزان رو به بی‌سو کرده‌اند
هر کبوتر می پرد ذی جانبی — وین کبوتر جانب بی جانبی
هر عقابی می پرد از جا به جا — وین عقابان راست بی جایی سرا
مانه مرغان هوا نی خانگی — دانه مادانهٔ بی دانگی

زان فـــراخ آمـــد چـــنین روزی مـــا　　کـــه دریـــدن شـــد قبـــادوزی مـــا

در هر کدام از تعبیرات مشخص شده این ابیات که دقت کنید می بینید که در تحلیل معنایی از دو مقوله متناقض (به همان معنی : نقیض کل شیء رفعه) ترکیب شده اند : «جانب بی جانبی» یا « دانه بی دانگی» به این تصویر عظیم و حیرت آور حکیم سنایی توجه کنید :

خنده گریند (۸) همه لاف زنان بر در تو　　گریه خندند همه سوختگان در بر تو (۹)

کاری به معجزهٔ هنری سنایی ندارم، به تصویر شگفت آور «گریه خندیدن» و «خنده گریستن». اگر توجه کنید منظور مرا از تصویر پارادوکسی دریافته اید و در اینجا به همین اندازه توضیح بسنده می کنم و جویندگان تفصیل بیشتر را به «سبك شعر فارسی» ارجاع می دهم . نمونه این گونه تصویرهای پارادوکسی را در شعر فارسی ، در همه ادوار ، می توان یافت در دوره های نخستین اندك و ساده است و در دوره گسترش عرفان بویژه در ادبیات مغانه (شطحیات صوفیه چه در نظم و چه در نثر) نمونه های بسیار دارد و بااینهمه در شعر سبك هندی بسامد این نوع تصویر از آنهم بالاتر می‌رود و درمیان شاعران سبك هندی ، بیدل بیشترین نمونهای این گونه تصویرها را ارائه می کند .

غیر عریانی لباسی نیست تا پوشد کسی　　از خجالت چون صدا در خویش پنهانیم ما

□

برگ بی برگی تو را چون برگ شد　　جان باقی یافتی و مرگ شد

چون تو را غم شادی لافزودن گرفت　　روضه جانت گل و سوسن گرفت

و حافظ از او گرفته است :

وز خدا شادی این غم به دعا خواسته‌ام و من این نکته را درکتاب «زبان شعر در نثر صوفیه» نشان داده‌ام که سرچشمه تصاویر پارادوکسی و نیز حسامیزی،خلاقیت عارفان‌ایرانی است و درصدرآنان،بزرگترین شاعرهستی، ابویزید بسطامی که فرمود :«روشن تر از خاموشی چراغی ندیدم».

به عیش ، خاصیت شیشه های می داریم　　که خنده برلب ماه تاه تاه می گرید

□

سیر آیینهٔ دل ، ضبط نفس می خواهد ورنه آزادی ما اینهمه محبوس نبود

□

بخندید ای قدر دانان فرصت ! که یك خنده برخویش نگریستم من

□

در این غمکده کس میراد یا رب! به مرگی که بی دوستان زیستم من

□

ساز هستی غیر آهنگ عدم چیزی نداشت هر نوایی را که وادیدم خموشی می سرود

□

به‌پستی نیز معراجی است،گر آزاده‌ای بیدل! صدای آب شو،ساز ترقی کن تنزل را

□

چو گرد باد،تو هم دسته کن پریشانی! رفتم، اما همه جا،تانرسیدن رفتم

در نتیجه توجه به این گونه تصاویر است که در دیوان او ترکیباتی از نوع «طاقت عجز» و «عجز رسا» و «یك تپش درنگ» فراوان می توان دید و از عوامل عمده ابهام در شعر اوست.

تشخیص:

در باب مفهوم تشخیص (Personification) که در جای دیگر از آن به تفصیل بحث کرده ام ،باید گفت که در شعر همه شاعران نمونه‌های آن را می‌توان‌یافت.به عنوان یك اصل عام درسبك شناسی شعرفارسی،می‌توان گفت که حرکت تصویرهای برخاسته از تشخیص از ساده ترین نوع به سوی پیچیده ترین نمونه‌ها و از بسامدهای اندك به سوی بسامدهای بالا،خط سیری است که شعر فارسی از آغاز تا بیدل پیموده است و به نظر من بیدل آخرین فرد و اوج بهره برداری از تشخیص است، هم به اعتبار بسامد تشخیص‌ها و هم به اعتبار پیچیدگی عناصر تشخیص شده در شعر او . در اینجا یکی دو نمونه از تشخیص های شعر او را می آورم و نمونه های بیشتر تشخیص شعر او را در بحث تجرید ، در همین یاد داشت خواهم آورد، به این بیت توجه کنید :

به‌خیال‌چشم‌که‌می‌زند‌قدح‌جنون‌دل‌تنگ‌ما

که«هزار‌میکده‌می‌دود»به«رکاب‌گردش‌رنگ‌ما»

اولاً «میکده ها» را که مکانهایی است، و طبعاً ساکن و مستقر، به صورت اشخاصی تصویر کرده است که در حال دویدن اند و از سوی دیگر «گردش رنگ» را که یک حالت جسمانی است و نتیجه تغییری در نفسانیات، به صورت شخصی تصویر کرده است که آن شخص سوار بر اسبی است و آن اسب هم دارای رکابی است و «میکده ها» در رکاب چنان شخصی در حال دویدن اند. نیازی به یادآوری نیست که استعاره مکینه یا دقیق تر بگوییم تشخیص، از لوازم طبیعی شعر همه زبانهاست، ولی با این خصوصیات و با این حد از تجرید، از ویژگیهای عمومی سبک هندی است و در شعر بیدل دارای تشخص بیشتر.

تجرید:

بااینکه اساس هر شعر و هر هنری، به یک تعبیر، چیزی جز تجرید نیست، اما تجرید در سبک بیدل امتیازهایی دارد که به عنوان یک عامل سبکی همیشه خود در انسان می دهد. منظور از تجرید دراین بحث، انتزاع یک یا چند خصوصیت است از یک شئ و آن امر منتزع را مورد حکم و تداعی قرار دادن، از ساده ترین انواع تجرید که در استعاره دیده می شود، مثل «چشم روزگار» تا پیچیده ترین انواع آن، همه، در این مقوله قرار می‌گیرند. وقتی بیدل می گوید: «سایه اندیشه ما» بعد از آنکه «اندیشه» را به گونه شخص یا شئ خارجی و عینی فرض کرده، برای او «سایه» ای نیز فرض کرده یا از آن شئ «سایه» ای انتزاع کرده است و در باب آن امرانتزاعی، حکمی صادر کرده است این زنجیره تجرید، گاه در شعر او از حد اعتدال می گذرد؛ مثلاً وقتی می‌گوید:

عافیت سوز بود، سایه اندیشه ما

بگذریم از جنبه نقیضی و پارادوکسی «سوختن به وسیله سایه» این زنجیره در ذهن ایجاد پیچیدگی هایی می کند، در همین غزل می گوید:

می چکد خون تحیر زرگ و ریشه ما

تحیر را که حالتی است نفسانی به صورت شخصی در نظر گرفتن و برای او «خون» تصور کردن و گفتن که «خون تحیر می چکد» تجرید در تجرید است و هنگامی که می گوید:

آب، از جوی دم تیغ خورد، ریشه ما

این زنجیره پیچ در پیچ تر می شود: نخست باید بدانیم در زبان فارسی شمشیر و تیغی را که برندگی و جوهر داشته باشد، می گویند «تیغ آبدار» پس رابطه «تیغ» و «آب» معلوم شد. رابطه «آب» با جوی» هم که روشن است؛ بنابر این می توان برای «دم تیغ» جویی تصور کرد، حال، ریشه درخت وجودی شاعر به جای اینکه از رودخانه یا چشمه یا باران آبیاری شود، از «جوی دم تیغ» آبیاری می شود. چنین زنجیره ای از تجرید که گاه واسطه ها همگی اموری انتزاعی و غالباً قراردادی اند (یعنی محصول شکل گیری یک سنت ادبی به مانند: «آب» در «شمشیر» کار فهم شعر او و دیگر شاعران این سبک را دشوار می کند. به این مثالها که فقط از مطلع چند غزل در حرف «الف» انتخاب شده است، توجه کنید:

آبیار چمن رنگ، سراب است اینجا — در گل خنده تصویر، گلاب است اینجا

ای خیال قامتت آه ضعیفان را عصا — بر رخت نظاره ها را لغزش از جوش صفا

نخل شمعیم که در شعله دود ریشه ما — عافیت سوز بود سایه اندیشه ما

و در همین غزل به مناسبت تحمیل ردیف و محور جانشینی برخاسته از تداعی ردیف به این ابیات توجه کنید:

گر به تسلیم وفا پافشرد، طاقت عجز — باده از خون رگ سنگ کند شیشه ما

که باید به مرکز این تداعی و تجرید، یعنی «رگ سنگ» توجه شود. وقتی اصطلاح «رگ سنگ» را داریم، بالاخره لازمه هر رگی داشتن خون است، پس می توان در رگ سنگ هم تصور خون کرد، حالا می توان این خون موجود در رگ سنگ را نوشید، آن هم به جای شراب، شاعر می گوید: اگر «طاقت عجز» ما (که خود تصویری است پارادوکسی) به تسلیم وفاداری خویش، پای فشاری کند، از خون رگ سنگ می توان شراب ساخت و این هم

یک نمونه دیگر از همین غزل:

از گـل راز، بـه مرغان هـوس ، بـوندهد　　غـنچه خـامشی گـلشن انـدیشه مـا

و باید توجه کرد که این تجرید ها با ساختار «دریف» و درجه پیچیدگی «ردیف» در کمال ارتباط است.

اسلوب معادله :

اسلوب معادله را من به عمد ساخته ام برای استفاده در سبک شناسی، بعضی آن را «تمثیل» خوانده اند. برای اینکه با « ارسال المثل» و یا هر نوع مصراع حکمت آمیزی که بتواند جای مثل را بگیرد، اشتباه نشود ، عمداً این اصطلاح رابه کار می برم. منظور من از اسلوب معادله یک ساختار مخصوص نحوی است. تمام مواردی که به عنوان تمثیل آورده می شود ،مصداق اسلوب معادله نیست. اسلوب معادله این است که دو مصراع کاملاًاز لحاظ نـحوی مستقل باشند ، هیچ حرف ربط یا شرط یا چیز دیگری آنها راحتی معنا (نه فقط به لحاظ نحو) هم مرتبط نکند. در صورتی که در اغلب مواردی که به عنوان تمثیل ذکر شده است ، این استقلال نحوی مورد بحث و توجه قـرار نگرفته است . به این ابیات از سعدی توجه کنید :

مقدار یار همنفس چون من نداند هیچ کس　　ماهی که بر خشك اوفتند قیمت بداند آب را

□

سعدی از سرزنش خلق نترسد ، هیهات　　غـرقه در نیل چه انـدیشه کـند بـاران را

□

کامجویان را زناکامی چشیدن چاره نیست　　بـر زمستان صبر باید طالب نـوروز را

اینها اسلوب معادله است و این در سبک هندی بسامد بسیار بـالایی دارد و شاید در صائب بالاترین بسامد راداشته باشد . در شعر بیدل اسلوب هست. حافظ بسیار کم دارد با اینکه سعدی قبل از او بسیار دارد. و سعدی در این کار گویا به سبک «متنبّی» چشم دارد ؛ زیرا در شعر عرب اسلوب معادله را در متنبّی بیش از دیگران می توان یافت.

ترکیبات خاص :

زبان فارسی درمیان زبانهای جهان ، به لحاظ امکان ساختن ترکیب ، چنان که زبان شناسان می گویند ، در ردیف نیرومند ترین و با استعدادترین زبانهاست و مسأله ساختن ترکیبات خاص ، یکی از مسائلی است که هر شاعری ، در هر دوره ای در راه آن ، گرچه اندك ، کوشش کرده است ؛ اما شاعران فارسی زبان در قدرت ترکیب سازی یا در توجه به ترکیب سازی، یکسان نیستند. همچنین ادوار شعر فارسی به لحاظ توجه گویندگان به ساختن ترکیبها یکسان نیست. در شعر خراسانی هم میزان توجه به ترکیبها و هم نوع ترکیبها با شعر آذربایجانی (خاقانی و نظامی) متفاوت است و این در شعر شاعران عراق هم تفاوتهایی دارد، حتی سعدی و حافظ توجه شان به ترکیب سازی یکسان نیست. در سبک هندی مسأله بالا بودن بسامد ترکیب خود یک عامل سبک شناسی است ؛ ولی بحث ما در اینجا بر سر نوع ترکیبهایی است که بیدل ساخته و این ترکیبها از نوع تجارب شاعران قبل از او نیست و به همین دلیل کسانی که با این ساختارهای ترکیبی آشنایی کامل نداشته باشند ، به دشواری می توانند از شعر او لذت ببرند . شاید مهمترین عامل غموض در شعر او همین نوع ترکیبات باشد :

□ ای دلت حسرت کمین انتخاب صبحدم
□ دوش آزادی تحمل طاقت اسباب نیست
□ کوس شهرت انتظاران بشکنم یا نشکنم؟
□ نیست شمع من تماشا خلوت این انجمن
□ کاروانهاست در این دشت خموشی دنبال

هر جا دمد صبح ، «شبنم کمین » است　　چشمی به نم گیر ای « خنده مایل !»

□

«معنی سبقان » گر همه صد بحر کتابند　　چون موج گهر پیش لبت «سکته جواب»اند

□

□ «غفلت آهنگم » ز ساز « حیرت ایجادم » مپرس

«فرصت انشایان هستی» گر تکلف کرده اند　　«سکته مقداری»درین‌مصرع توقف کرده‌اند

□

□ اشکم امشب بسمل « حسن عرق طوفان » کیست ؟
□ «عزت کلاه » بی سر و سامانی خودم
□ ز چاک سینه یک « آه سحر تعبیر» می خواهم
□ « وطن آواره شوقم » نگاه خانه بر دوشم

و دیوان او سرشار است از ترکیباتی مانند : کدورت انشا ، استغنا نگاه ، حیا بیگانه ، حیرت نگه ، حیا سرمایگی ، تپش ایجاد ، حیرت صدا ، فرصت کمین ، ادب اظهار ، نفس امداد ، عجز نوا ، عبرت انجمن هوس آواره ، عنقا سرو برگ ، کلام هوش تسخیر، عدم سراغ ، عدم فرصت ، خجلت نقاب ، که گاه تمام اجزای بیت را مجموعه ای از این گونه ترکیبات فرا می گیرد و در تزاحم این مجموعه است که خواننده ناآشنای شعر او احساس سر در گمی و عجز می کند و اگر صرف این گونه کارها می توانست ملاك«رستاخیز کلمات » باشد ،او می توانست در این میدان فرد شاخص تاریخ شعر فارسی به شمار آید و خود نیز گویی به این خصوصیت شعر خویش آگاهی داشته و به زبانی دیگر همان سخن فرمالیست های روس راپیشنهاد می کند که می خواهد با «قیامت کلمات » ، ایجاد « حشر معانی » کند:

بیدل ! نفسم کار گه حشر معانی ست　　چون غلغله صور قیامت ، کلماتم

و من این دو تعبیر را در شعر او ، به عنوان نخستین توجه به مفهوم «رستاخیز کلمات » و به تبع آنها «حشر معانی » در تاریخ نظریات شعری تلقی می کنم و اگر ملامتم نکنند ، می گویم : بیدل بنیادگذار نظریه رستاخیز کلمات است که اساس بلاغت جدید در نقد فرمالیست های روس است و تعبیر حشر معانی در شعر او ، ارزش بلاغی بسیار دارد و در نقد شعر مورد نیاز است.

ترکیب حسامیزی و تصاویر پارادوکسی :

یکی از مواردی که درجه ابهام شعر بیدل را افزونی می‌بخشد،مواردی است که در شعر او دو نوع تصویر بایکدیگر ترکیب می‌شوند، حسامیزی از سویی و تصویرهای پارادوکسی از سوی دیگر . به این موارد توجه کنید :

نفسها سوختم در هوزه نالی تا دم آخر　　رسانیدم به گوش آینه فریاد خاموشی

که به گوش آینه رساندن ، نوعی حسامیزی است ؛ یعنی انتقال محسوسات مرتبط باقلمرو شنوایی به حسن بینایی که حوزه آینه و دیدار است . از سوی دیگر ، شاعر «فریاد خاموشی » را که خود یک تصویر پارادوکسی است ، وارد قلمرو حسامیزی کرده است و به همین دلیل درجه ابهام شعر او تا حد غریب و ناآشنایی بالا رفته است . اکنون به این نمونه های دیگر توجه کنید :

گرم نوید کیست سروش شکست رنگ　　کز خویش می روم به خروش شکست رنگ

آخر برای دیده بی خواب ما چو شمع　　افسانه شد «صدای خموش» شکست رنگ

که « صدای خموش » خود تعبیری پارادوکسی است و «شکست رنگ» هم هر چه باشد از مقوله مبصرات است و امری دیداری.

یاران فسانه های «تو» و « من » شنیده اند　　دیدن ندیده ونشنیدن شنیده اند

افسانه نیست آینه دار مآل شمع　　آثار تیرگی همه روشن شنیده اند

و در این بیت ترکیب حسامیزی و تصویر پارادوکسی را به کمال رسانده و در مصراع دوم خواننده را به یاد «آی آدمهای » نیما یوشیج می اندازد:

«گوش» مروتی کوکز ما « نظر نپوشد » / «دست غریق » یعنی : فریاد بی صداییم »

که به نظر من تصویری است بسیار زیبا و حسی و شگفت آور . در دیوان او تعبیرهای برخاسته از این نوع بیان کم نیست.

ادات خاص تشبیه :

از عصر صفوی و شاید هم اندکی قبل از آن ، بر مجموعه رایج ادات تشبیه (که در زبان فارسی عبارت است از : چون ، همچون ، مانند ،مثل و) یک کلمه دیگر هم اضافه شده است و آن ترکیب « به رنگ » است ؛ یعنی « به مانند » و این کلمه به هیچ وجه اختصاص به مواردی ندارد که سخن از مقایسه دو چیز به اعتبار رنگ باشد ، بلکه در مورد تشابه شکل ، حرکت ، اندازه و هر نوع شباهتی ، این ادات به کار می رود . به این مصراعها که همه از یک غزل گرفته شده است توجه کنید :

□ « به رنگ » رشته تسبیح چندین رهگذر دارم

□ «به رنگ » خون بسمل در چکیدنها جگر دارم

□ «به رنگ » موی چینی طرفه شام بی سحر دارم

و در تمام موارد ، مقایسه و تشبیه در مفهوم عام آن مورد نظر است نه مقایسه رنگ دو چیز . استفاده از این ادات تشبیه که در تمام شاعران سبک هندی رواج دارد، گاه در شعر بیدل چشمگیر تر از دیگران می نماید:

از هجوم ناتوانیها « به رنگ » آبله تاز روی قطره آبی بگذرم پل بسته ام

□ گر « به رنگ » موج ، بر قلب تپیدنها زنید

□ «به رنگ » موج ز گردابها گریزان باش

□ « به رنگ » غنچه گردامان جمعیت به چنگ افتد

نوعی ایهام:

ایهام از صنایع رایج شعر در همه زبانهاست و در شعر فارسی ، حافظ معتدلترین و زیباترین کاربردها را از آن به وجود آورده است. در شعر سبک هندی ایهامها بیشتر بر اساس دو معنایی بودن فعلها و ترکیبات فعلی است. مثلاً :« پوشیدن » (لباس به تن کردن) و « چشم پوشیدن »(صرف نظر کردن) که مرکز اصلی ایهام این بیتهاست :

در محیط حادثات دهر مانند حباب چشم پوشیدن ، لباس عافیت شد در برم

□

هر نفس باید عبث رسوای خودبینی شدن تا«نمی پوشیم چشم» از خویش «عریانیم » ما

یا گرفتن (اخذ) وسراغ گرفتن (جستجو و طلب) که در این بیت مرکز ایهام است:

ز بس دارد دماغ همتم ننگ «گرفتن » ها اگر تا حشر گم باشم ، « سراغ خود نمی گیرم»

یا «خوردن » «(اکل) و « قسم خوردن » (که از تقابل سوگندخوردن در فارسی به وجود آمده و ریشه در عقاید کهن ایرانی دارد):

«غذای همت » از انواع نعمت ها « قسم» کردم

یا « برداشتن » (برگرفتن) و « ناله برداشتن »(فریادبر آوردن) که در این بیت تمام زیبایی یا هنر شاعر را در خود نهفته دارد :

چو کو هم بس که افکنده است از پا سر گرانیها به سعی غیر محتاجم همه گر ناله بردارم

یا « کشیدن » (به معنی نقاشی کردن) و « کشیدن از » که در این بیت مورد نظر بوده است:

غبار ناتوانم بسته نقش دست امیدی که تواند ز دامانت کشیدن کلک بهزادم

محرکها و موضوع های جدید

«شمع و پروانه » یا « گل و بلبل » و آنچه تصویر و شبکه تداعی در پیرامون این گونه عناصر در شعر باشد ، یک موضوع یا یک محرک است. در شعر سبک هندی علاوه برگسترش حوزه تداعی و شبکه تصویرها در پیرامون موضوع های رایج بین شاعران دوره های قبل ، کوشش برای وارد کردن موتیوهای جدید هم فراوان به چشم می خورد ، بنابر این موتیوهایی از قبیل: گل کاغذی ، کاغذ آتش گرفته ،شیشه ساعت ،گلهای قالی ، گلهای تصویر، ریگ روان ، خواب مخمل و امثال آن از خصایص شعر این گویندگان است و مثلاً در شعر حافظ یا سعدی کوچکترین اشاره ای به این گونه عناصر دیده نمی شود ، در صورتی که در شعر گویندگان سبك هندی چه مایه تصویرهای زیبا که در پیرامون هر یک از این عناصر ایجاد شده است.

گذشته از این موتیوهای جدید،گسترش بعضی از موضوع های قبلی در شعر این دوره نیز بسیار چشمگیر است ؛ مثلاً آنچه برپایه موج ، یا حباب ، یا گرداب ، یا ساحل در شعر این دوره مورد تصویر قرار گرفته است ، به حدی است که می توان گفت خاص این دسته از شاعران است و آنچه قدما در باب آنها گفته اند ، بسیار اندك است و قابل اغماض.

قافیه در شعر بیدل:

شاید برای بعضی از خوانندگان جوان یاد آوری این نکته ضرورت داشته باشد که در شعر سبک هندی ، بر خلاف سنت رایج استادان سبک

خراسانی و آذربایجانی و عراقی (که تکرار قافیه را عیب می شمردند و اگر شاعری ناچار می شد در یک قصیده بلند و به فاصله چندین بیت قافیه ای را تکرار کند، به عذر خواهی می پرداخت) شاعران سبک هندی تکرار قافیه را به فاصله یک یا دو بیت (و گاه بی هیچ فاصله ای) عیب نمی شمرده اند، بلکه آن را نوعی هنر نمایی نیز به حساب می آورده اند.

در نظر اینان، مبنای استتیک قافیه بیش از آنکه در «جنبه موسیقایی» آن باشد، در «ابزار تداعی» بودن آن است. شاعر سبک هندی به قافیه چنان می‌نگرد که صیادی به تور وشبکه صید خویش، یا شکار چی به تفنگش، می خواهد به خواننده بگوید: «خیال نکنی که من با این تور، همیشه یک نوع ماهی صید می کنم، یا خیال نکنی که من با این تفنگ، فقط کبوتر چاهی یا قرقاول شکار می کنم، نه، من می توانم با این تور انواع ماهی ها را صید کنم یا آن شاعرانی که از قافیه «حباب» مثلاً فلان معنی خاص را تداعی می کنند شکارچیهای قابلی نیستند، شکارچی قابل کسی است که از «حباب» همه چیز بتواند تداعی کند.» بنابر این در شگفت نباید شد اگر در دیوانهای این شاعران نمونه های بسیاری از تکرار قافیه دیده شود. این تکرار قافیه در بیدل، شاید بیشتر از دیگر استادان این شیوه باشد و علتش هم همین است که بیدل در این چشم انداز، خود را ماهر تر از دیگران می دیده است.

مصراع: دریچه آشنایی با بیدل

شاید آسانترین راه، برای ورود به دنیای بیدل، دریچه «مصراع» باشد، یعنی اندیشیدن به «مصراع» و نه «بیت» یا کل یک غزل، ما وقتی غزل سعدی را می‌خوانیم و به این بیت می رسیم:

تو را در آینه دیدن جمال طلعت خویش　　بیان کند که چه بوده است ناشکیبارا

مجموعه دو مصراع، به طور مساوی، در خدمت انتقال مفهوم موردنظر شاعر قرار دارد؛ ولی در غزلهای صائب، مثلاً در این بیت:

فکر شنبه تلخ دارد جمعه اطفال را　　عشرت امروز، بی اندیشه فردا خوش است

هر مصراعی جداگانه مفهومی دارد و مستقلاداری زیبایی و ارزش هنری است ، به حدی که شما می توانید در وقت خواندن و زمزمه کردن بارها یکی از این دو مصراع را با خودتان تکرار کنید ، بدون آنکه نیازی به مصراع موازی آن داشته باشید. البته بر خواننده اهل و آشنا پوشیده نیست که در عین حال دو مصراع صائب ، لطف هنری شان در حالتی ادراک می شود که موازی یکدیگر به ذهن بیایند (اسلوب معادله ، در مباحث قبلی این گفتار) یعنی هر یک از این دو مصراع بیان یک حقیقت است : فکر شنبه تلخ دارد جمعه اطفال را = عشرت امروز بی اندیشه فردا خوش است ؛ یعنی در اغلب موارد ، باید میان دو مصراع صائب یک علامت (=) قرار دهید. به این معنی که مصراع قبل همان پیامی را دارد که مصراع دوم و مصراع دوم هم همان پیام مصراع قبل را دارد. در تحلیل مفهومی ، هر دو مصراع یک سخن می گویند :« لذت اکنون بی دغدغه آینده ، خوش است .» بنابر این خواندن شعرهای سبک هندی ،در اغلب موارد مدخل معنایی ، مصراع است ، اگر مصراع اول رانفهمیدید، به مصراع دوم فکر کنید واز عجایب این که غالباً مصراع دوم است که مصراع اول را قابل فهم می کند و توجه به این مساله اگر در شعر صائب کمتر لازم باشد، در شعر بیدل لازم است ، به این بیت توجه کنید :

ما و تو خراب اعتقادیم بت ، کار به کفر و دین ندارد

بگذریم از معنی بلند و اندیشه حکیمانه ای که در این بیت او نهفته است و می خواهد بگوید : «بسیاری از مادیون و بسیاری از مارکسیست ها هم بت پرستند ، بت پرستی و داشتن دگم های تغییر ناپذیر ، انحصارا در قلمرو مذهب و الهیات نیست ، می توان در خارج حوزه الهیات هم بت پرست بود». به هر حال ، در این بیت ، مصراع دوم قابل فهم تر است :

بت ، کار به کفر و دین ندارد

بعدکه به مصراع اول توجه کنیم ، هم مفهوم مصراع اول ، و هم ارتباط آن با مصراع دوم روشن می شود ، حال به این بیت که کمی پیچیده تر است ، دقت کنید :

جامه فتحی چو گرد عجز نتوان یافتن　　پیکرموج‌ازشکست خویش جوشن‌می‌شود

برای فهم این بیت ،ناگزیر باید به مصراع دوم که حسی تر و ملموس تر است ، اندیشید :« امواج آب را در نظر بگیرید. امواج ، حاصل شکسته شدن طرح آب است ، اگر طرح آب ، آرام باشد و شکسته نشود ، موجی وجود ندارد؛ پس موج حاصل شکستگی آب است ؛ اما همین موج وقتی شکست ، تبدیل به حلقه حلقه هایی می شود که آن حلقه ها شبیه به زره یا جوشن است و زره یا جوشن بر تن هر کس که باشد ، او در جنگ حفاظ و جان پناهی دارد که تیر وتیغ را در آن راه نیست ، پس شکستگی در عین حال مایه پیروزی است و سبب نیرومند شدن آن کس که شکسته شده است.»

این بود خلاصه آنچه در مصراع دوم گفته بود :« پیکر موج از شکست خویش ، جوشن می شود». حال برای اینکه مصراع اول را درک کنیم ، یک بار دیگر با سابقه ای که از مصراع دوم داریم ، آن را در نظر می گیریم، در مصراع اول هم همین را می خواهد بگوید که :« شکست ، خود ، نوعی پیروزی است». به این بیان که «گرد عجز و ناتوانی که بر سر و روی ما می نشیند» این «گرد عجز و ناتوانی » خود« جامه فتح و پیروزی ماست» همان گونه که آب وقتی شکسته شد ، تبدیل به زره شد که لباس فاتحان و پیروزمندان است، گرد عجز هم ، لباس پیروزی و فتح است برای ما.

در غزلهای سبك هندی،، بویژه در غزلهای بیدل ، همیشه مصراع دوم است که کلید معنایی بیت را تشکیل می دهد و از لحاظ نحو زبان و نیز بهنجار بودن روابط کلمات در محور جانشینی گفتار مصراعهای دوم غالباً طبیعی تر و بهنجار ترند ، چراکه در این اسلوب شعر ، شاعر ، نخست مصراع دوم را غالبا می سراید (البته در کل شعر کلاسیک فارسی و عربی این حالت وجود دارد ، اما در این سبك بسامد این کار بالاتر است .) به این ابیات توجه کنید:

صافی آینه ناموس غبار رنگ است　　جز سیاهی به دل خود چه نهان دارد شمع

نیست جز بخت سیه زیر نگین داغم　　حکم بر مملکت شام روان دارد شمع

مصراعهای دوم ، مفهومتر ، و از لحاظ نحو زبان و همچنین به لحاظ

محور جانشینی گفتار بهنجار تر و طبیعی ترند. برگردیم به بحث قبلی ، به این بیت توجه کنید :

پرفشان است نفس لیك ز خود رستن کو ؟ با همه شور جنون ، در قفس هوش خودم

ابتدا مصراع دوم را مورد توجه قرار دهید :« با همه شور جنون ، در قفس هوش خودم ». الحق زیباست ، هم معنی و هم تصویر : « هوش و خرد» را به گونه قفسی تصویر کرده است که انسان عاقل گرفتار آن قفس است،می‌گوید :« با همه نیروی جنون ، هنوز گرفتار قفس عقلم » این خلاصه حرف شاعر است در مصراع دوم. حال توجه کنید به مصراع اول :« پرفشان است نفس ، لیک ز خود رستن کو؟» می گوید :« با اینکه حیات و زندگی من کوششی است برای رهایی و نفس زدن من به مانند پرپر زدن پرنده ای است در قفس، در جهت رهایی و آزادی ، اما هنوز از خود رهایی نمی یابم وگرفتار خویشتن خویش و تمایلات و خواستهای نفسانی خود هستم.» حالا هر دو مصراع را با در نظر گرفتن این توضیحات یک بار در کنار هم بخوانید و توجه کنید که می خواهد بگوید :« با همه تلاشی که برای رهایی از خویش دارم ، هنوز جنونم به درجه ای نرسیده است که از قفس خرد و هوش ، خود را رها کنم.»

حالا یکی از ابیات دشوارتر او را (شاید بتوان گفت : دشوار ترین نوع ، که در مباحث دیگر به آن اشارت کرده ایم) مورد نظر قرار می دهیم ،همان بیتی که می گوید :

شعله ادراک خاکستر کلاه افتاده است نیست غیر از بال قمری پنبه مینای سرو

ظاهرا هیچ ارتباطی بین این دو مصرع وجودندارد، اصلا بین اجزای هر مصراع هم ، رابطه آشکاری احساس نمی شود . بگذارید قبل از آنکه رابطه دو مصراع را تحلیل کنیم به رابطه اجزای هر مصراع ، به طور مستقل نگاهی بیفکنیم :

شعله ادارک خاکستر کلاه افتاده است

با تصرفی در تعبیرات چومسکی ، ژرف ساخت این عبارت این است که « سرانجام کوشش ادراك (= تعقل) افسردگی و سردی است.» [یعنی سردی

در مقابل گرمای عشق یا جنون.] اما همین مطلب را با چه تعبیری شاعر بیان می کند :

۱ - ادراک را به گونه شعله ای و شراره ای تصویر می کند

۲ - سرانجام سرد فعالیتهای عقل و ادراک را - به جای آنکه بگوید : «عقل ، سرانجامی افسرده دارد.» - به گونه «داشتن کلاهی از خاکستر» تصویر می کند.

۳ - در همین بیان (شماره ۲) ترکیب خاکستر کلاه خود ،انحرافی از هنجار بیان عادی وجود دارد. «خاکستر کلاه » یعنی دارای کلاهی از خاکستر .

حالا، برگردیم به مصراع دوم:

نیست غیر از بال قمری پنبه مینای سرو

اول ، بگذارید رابطه اجزای همین مصراع را جزء به جزء بررسی کنیم : در سنت ادبی بیدل ، « سرو» را به گونه « مینای شراب» دیدن بسیار طبیعی است ، از سوی دیگر ، رابطه « قمری » با «سرو» هم چیزی است شبیه رابطه «گل و بلبل» در شعر شعرای دیگر. حالا ، نگاهی بیندازید به بال قمری و « رنگ خاکستری بال قمری » و از طرف دیگر حتما توجه دارید که در قدیم سرمینای شراب را با وسایل امروزی نمی بسته اند ، بلکه با پنبه سر آن را می بسته‌اند. باتوجه به مجموعه این نکات در مصراع دوم می خواهد بگوید :« قمری را جز با سرو انس و الفتی نیست»، قدری دقیق تر بگوییم : آرامش سرو، با حضور قمری حاصل است و برعکس :« آرامش قمری در بالای سرو است.»

حالا به رابطه دو مصراع توجه کنید : همان گونه که قمری جایش بالای سرو است (= پنبه روی مینای شراب) یعنی ملازمه ای است میان سرو و قمری و برعکس ، به همان گونه ملازمه ای است میان افسردگی و خاکستر شدگی شعله ادراک . همان گونه که قمری (رنگ خاکستری ، و ارتباط آن با دیگر اجزا) و سرو لازم و ملزوم یکدیگرند ، افسردگی و ادراک هم لازم و ملزوم یکدیگرند . به زبان طبیعی : عقل و ادراک ، افسرده است و به دلالت التزامی : عشق است که گرم است ، یا جنون است که حرارت دارد.

این گونه کارها، شعر نیست حماقت است. بیدل اگر ارزشی دارد، در مواردی است از نوع :

دریاست قطره ای که به دریا رسیده است　　جز ما کسی دگر نتواندبه ما رسید

یا

این موجها که گردن دعوی کشیده اند　　بحر حقیقت اند اگر سرو فرو کنند

یا

ز پیراهن برون آ، بی شکوهی نیست عریانی　　جنون کن تا حبابی را لباس بحر پوشانی

و نه کوششهایی از نوع : « شعله ادراک خاکستر کلاه افتاده است» که متاسفانه در دیوان او ، نمونه هایش کم نیست.

بنابر این ، به خوانندگانی که قصد ورود به مدخل این سنت ادبی را دارند ، توصیه می کنم اگر غزلی را شروع کردند وهیچ چیز دستگیر شان نشد ادامه بدهند تا به غزل دیگری برسند ، در آن غزل هم لازم نیست زیبایی تمام ابیات را در همان مطالعه نخستین احساس کنند. هر مقدار بیت راکه توانستند دریابند ، کافی است ، بعدها فرصت خواهند داشت که تمام ابیات آن غزل را مورد تامل و التذاذ هنری قرار دهند ، حتی اگر در غزلی بیتی نیافتید که شما را تحت تاثیر قرار دهد، به مصراعی هم می توانید قناعت کنید ، در بسیاری موارد مصراعها ، کار یک دیوان شعر را انجام می دهند به این مصراعها - مجرد از کل بیت وتمام غزل - نگاه کنید :

- گران شد زندگی ، اما نمی افتد ز دوش من
- رنگ آب از سیلی امواج می گردد کبود
- قیامت ریخت ، بر آیینه ام ، برق تماشایش
- چشم آهو ، حلقه گرداب بحر حیرت است
- جهان جایی ندارد ، گر توانی در دلی جاکن
- که چون آتش از سوختن زیستم من

من ، این نمونه ها را ، از گونه های مختلف سخن او (اخلاق ، عرفان ، تصویرسازی ، بازی شاعرانه با کلمه وکشف ساحت های هنری کلام) بدون هیچ گونه سعی وکوششی از حافظه نقل کردم و اگر به جستجو می پرداختم ، هم نمونه های بهتری می شد آورد و هم مصراعهای بیشتری.

در غالب غزلهای او می توان چنین مصراعهایی یافت که بستگی به چشم انداز و نوع سلیقه و انس و الفت ما دارد.

شما اگر در همین نمونه هایی که من اینجا آوردم خوب دقت کنید ، به راستی در شگفت می شوید . باور کنید از چند شاعر معاصر که بگذریم ، آن هم بعضی کارهاشان مجموعه میراث ادبی معاصران را اگر در یک کفه تراز و بگذارند و یک مصراع از نوع :

گران شد زندگی اما نمی افتد ز دوش من

یا

قیامت ریخت بر آیینه ام برق تماشایش

من ترجیح می دهم همان مصراع به نام من بماند و نه آن مجموعه عظیم کلیشه ها وکلمات پوک . نکته دیگری که می توانم برای آسانتر شدن آشنائی با بیدل ، پیشنهاد کنم ، این است که از رباعیهای او شروع کنید . در غالب این رباعیها ،برای مجذوب شدن در رموز هنر بیدل ، دریچه هایی وجود دارد.

پی نویس ها

1 - Dylan Thomas(1914-1953).... شاعر انگلیسی زبان عصر حاضر

2 - The Collected Poems of Dylan Thomas. p.63.

3 - G.N.Leech . A Linguistic Guide to English Poetry. p.3.0

۴ - مراجعه شود به

S.R.Levin. Poetry and Gramaticalness. in Proceeding of the 19th international Congress of Linguists, ed.H.G.Lunt.the Hague 1964-308 14.

به نقل کتاب قبلی .

۵ - شادروان دکتر غلامحسین مصاحب کلمه «نقلی» را درمورد لغات و اصطلاحاتی به کار می برد که کوتاه و جاافتاده باشند.

۶ - دیوان رشید وطواط، چاپ نفیسی، ۶۹۳.

۷ - المختارات من الرسائل، چاپ انجمن آثار ملی، ۲۴۳.

۸ - حمیدی شیرازی با توجه به شعر سنایی گفته:

نه خنده کرد و نه گریید،بل به خنده گریست　　به روز آخر هر سال چون دلم نگریست

و سایه در غزلی گوید:

جان دل و دیده منم گریهٔ خندیده منم　　یار پسندیده منم، یار پسندید مرا

۹ - تصاویر پارادوکسی به معنی دقیق کلمه، باسنائی و شعرهای مغانهٔ او آغاز می شود:

برگ بی برگی نداری لاف درویشی مزن

که مولانا، همین گونه تصویر را گسترش داده‌است.

****

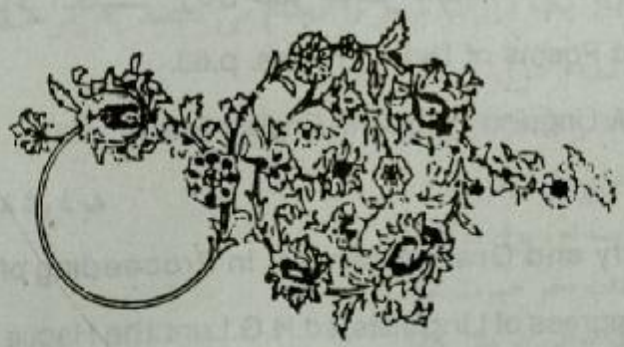

دکتر یونس جعفری
دهلی - هند

صائب و شعر زبان اردو

خم چو گردد قد افراخته می باید رفت — پل بر این آب چو شد ساخته می باید رفت
راه باریک عدم راه گرانباران نیست — هرچه داری همه انداخته می باید رفت
آنچه درکار بود ساختنش خودسازی است — گو مشو کار جهان ساخته می باید رفت
سنگ راه است غم قافله و فکر رفیق — فرد و تنها همه جا تاخته می باید رفت
به نفس طی نشود دامن صحرای عدم — این ره دور ، نفس باخته می باید رفت
تا مگر شاهد مقصود مصور گردد — دل چون آینه پرداخته می باید رفت
سپر راهرو از راهزنان عریانی است — تیغ جان را ز نیام آخته می باید رفت
این ره پرخس و خاشاک شود پاک به آه (۱) — علم آه برافراخته می بایدرفت
من گرفتم که تمار از همه عالم بردی — دست آخر همه را باخته می باید رفت

این سفر همچو سفرهای دگر صائب نیست
بار هستی ز خود انداخته می باید رفت

صائب از معدود شعرائی است که آوازهٔ او در ایران بزرگ و در شبه قاره هند و پاکستان طنین افکنده است. او که از دربار شاه عباس ثانی لقب ملک الشعرائی دریافت کرد در همان عصر ، علیرغم وجود ناسازگاریهای سیاسی میان دول مغول بابری هندو صفویه ، در شبه قاره نیز محبوب و مطلوب خاص و عام بود. اورنگزیب عالمگیر از جمله امپراطوران مغول هند است که به داشتن اعتقادات خشک مذهبی معروف گشته ، در کتب تاریخی او را عامل رکود هنر دانسته اند و نقل می کنند که روزی نوازندگان و خنیاگران تابوت به دست از پیشگاه او عبور می کردند. امپراطور پرسید که موضوع چیست ؟ گفتند : این موسیقی است که ما آن را تشییع می کنیم ، چه آن در این عصر مرده است. اورنگ زیب با قاطعیت گفت « چنان عمیق دفنش کنید که تا قرنها آوازش برنخیزد ». ولی جالب اینجاست که همین اورنگزیب در مقابل اشعار

صائب بسیار نرم و رام بود. بر این مسئله در تاریخ تأکید شده است، چنانکه محمد ساقی ملقب به مستعد خان صاحب «مآثر عالمگیری»، که وقایع پنجاه سالهٔ عهد فرمانروایی اورنگ زیب عالمگیر (۱۱۱۸ - ۱۰۶۸) پادشاه مغول بابری هند را به رشتهٔ تحریر آورده است، در وقایع ماه شوال سال ۱۱۰۷ هـ ق (چهلمین سال جلوس به تخت سلطنت) می نویسد :

مخلص خان بخشی الملک دیوان صائب را به پادشاه عرضه کرد و چون بیشتر ابیات وی مبنی بر پند و نصایح می باشد به خاطر این دیوان مزبور مورد پسند قرار گرفت. غزل آغازین این مقاله که چندین مرتبه در محفل دربارشاه خوانده شد ، اورنگ زیب آن را باکمال میل و رغبت شنید و از آن روز به بعد شاعران این دیار شعر صائب را تتبع نمودند.

قبل از اینکه به اصل مطلب بپردازیم در اینجا چند نکته لازم به تذکر است:

۱ - همایون (۹۶۳ - ۹۳۷) یکی از اجداد اورنگزیب و دومین امپراطور مغول هند باکمک و پشتیبانی شاه طهماسب صفوی (۹۸۴ - ۹۳۰ هـ ق) توانست حکومت شمال هند را باز پس گیرد. از همان زمان گروه های هنرمندان و دانشوران از ایران و دیگر نقاط و بلاد آسیای مرکزی سیل آسا به طرف شبه قاره سرازیر گردیدند و این جریان تا انقراض حکومت شاه جهان (۱۰۶۸ - ۱۰۳۷ هـ ق) ادامه داشت. پس از شاه جهان آتش جنگ داخلی میان چهار پسرش شعله ور شده موجب گردید تا شکوه فرهنگی به کاستی گرائید و به جهت اختلاط ترکان پارسی گوی و فارسی زبانان سبك جداگانه ای به وجود آمد که از فارسی ادبی ایرانیان و تورانیان کاملاً جداگانه بود.

در اینجا این نکته هم جالب توجه و شایستهٔ یادآوری است که در این عهد و زمان اهالی شبه قاره در نثر ، سبک فارسی نویسی ترکان تاجیك را پذیرفتند ولی در شعر تحت تأثیر اصفهانیان ماندند که خود این سبك شکل تحول یافته سبک خراسانی و عراقی می باشد.

۲ - دولت پادشاهان مغول بابری هند(۱۲۷۵- ۹۳۰ هـ ق) موقعی در هند تشکیل گردید که صفویها (۱۱۴۹ - ۹۰۵ هـ ق) و ترکان عثمانی (۱۳۴۲ - ۶۹۹ هـ ق) در آذربایجان با یکدیکر در گیر بودند و صفویها برای ترویج

مذهب تشیع سعی بلیغ می نمودند.

مغولان بابری هند ، حکومت خود را به دو گروه منقسم نمودند. یکی از آنها تورانی خوانده می شد و دیگری ایرانی . تورانیان بیشتر سنی مذهب بودند و ایرانیان شیعه مذهب. هر گروه از آنها سعی می کرد که به هر نحوی که باشد پادشاه را تحت نفوذ خودداشته باشد و کار عمدهٔ پادشاه این بود که بین قدرت هر دو توازن و تعادل برقرار نماید. از این رقابت و همچشمی سیاسی میان ایرانیان و تورانیان ، زبان و ادب فارسی شبه قاره نیز مصون نماند. چنانکه هرچه ایرانیان می نوشتند و می سرودند مورد پسندتورانیان نبود. همچنین ایرانیان نثر وشعر تورانیان را مورد اعتنا قرار نمی‌دادند واتفاقاتی می‌افتاد که در محافل ادبی به دعوی و مشاجره می پرداختند. همچنین هرچه بومیان ویا به اصطلاح امروزه شبه قاره‌ای ها به فارسی می‌نوشتند مورد انتقاد این و یا آن گروه قرار می گرفت .این مجادله ها و مبارزه ها بین ایرانیان و تورانیان درذهن بومیان خلائی ایجادکرد ، ولی بعضی از آنها به طرف تورانیان گرویدند. این مشاجرهٔ ادبی و لسانی همچنین ادامه داشت تا اینکه در قرن دوازدهم هجری دو قهرمان به نام خان آرزو (متوفی ۲۳ ربیع الثانی سال ۱۱۶۹) و شیخ علی حزین لاهیجی (۱۱۸۰ - ۱۱۰۳) به صحنه وا رد شدند. شیخ علی حزین از زبان فارسی فارسها (ایرانیان) دفاع می کرد و خان آرزو قایل و معتقد به مستند بودن نوشته ها و سروده های تورانیان بود. ولی قبل از اینکه این نهضت ادبی مملو از تعصب مذهبی به اوج خود برسد و ادبا و شعرا به مناظره ومناقشه بپردازند چندتن از دوستداران شعر و ادب که میان آنها صائب از همه برجسته تر بود ، می خواستند از هر دو نهضت ادبی بهره بگیرند و مستفیض بشوند. صائب که از جوی مولیان و آب رکناباد سیراب گردیده بود، زنده رود تازه ای میان زمین رودهای گنگ و جمنا جاری ساخت. وی از یک سو شاعران پارسی گوی ترک ، مانند امیر خسرو دهلوی (۷۲۵ - ۶۵۱ ه) را مورد توجه و تتبع قرار داده و از طرف دیگر از سروده های شاعران بزرگ مانند شیخ سعدی (۶۹۴ - ۷۱۰) و حافظ شیرازی (۷۹۱ - ۶۲۶) استفاده کرده سبک آنها را پیروی نمود. چنانکه در یک مقطع غزل چنین می گوید :

این آن غزل خسرو معنی است که فرمود　　خوبان عمل فتنه ز دیوان تو یابند

و در جای دیگر از شیخ شیراز کسب فیض نموده می گوید :

صائب این آن غزل حضرت سعدی است که گفت
عشقبازی دگر ونفس پرستی دگرست

نسبت به شعر حافظ شیرازی اظهار عقیدت نموده چنین می گوید :

به شعر صائب از آن می کنند رغبت خلق که یاد می دهد ازطرز حافظ شیراز

وی از افکار عارفانهٔ مولانا جلال الدین رومی بلخی هم بی بهره نمانده و می‌گوید :

از گفتهٔ مولانا مدهوش شدم صائب این ساغر روحانی صهبای دگر دارد

صائب پس از گردهم آوردن افکار شعرا و عرفا و سرایندگان سبک خراسانی و همچنین عراقی در شعر راه تازه ای گشود که مبنی بود بر تحمل و بردباری و احترام گذاشتن نسبت به افکار و عقاید دیگران که عرفا و شعرای اردو زبان آن را «صلح کل » نامیده‌اند. چون امواج عقاید و افکار مختلف دریکجا بهم برخورد نمود، این زمزمه و ترنم از آنها برخاست:

خواهی به کعبه روکن و خواهی به سومنات از اختلاف راه چه غم رهنما یکی است

این نوع افکار وعقاید با طبع مردم این شبه قاره بخصوص اهالی استان پنجاب بسیار سازگار بود، چه قبل از وی عرفای این خاک مانند بابا فرید (۶۶۴ - ۵۶۹ ه) وگورو نانك ، مؤسس سیکها (۱۵۳۹ - ۱۴۶۹ میلادی) که همه تحت نفوذ افکار وعقاید معنوی عرفا و شعرای خراسان بودند،زمینه را آماده داشتند.

چون غزل فوق الذکر به دربار عالمگیر رسید و مورد پسند قرار گرفت شعرای اردو زبان که در آن زمان همه زبان فارسی می دانستند به دو علت زیر از آن استقبال نمودند:

اول) در رقابت سیاسی - ادبی میان ایرانیان و تورانیان عموم سرایندگان بومی در بیشتر مواقع مورد استهزا قرار می گرفتند.

دوم) این استقبال برهویت ادبای بومی مهر صحت می‌گذاشت .

این دو علت باعث شد که آنها در پی آن شدند که برای خود راه تازه ای پیدا کنند و اولین کسی که دراین میان از شعر صائب استقبال نمود میر تقی متخلص به میر(متوفی ۱۲۲۵ ه) بود . این شاعر نامدار اردو زبان که قبلاً شعر

به فارسی می سرود چنان تحت تأثیر صائب تبریزی قرار گرفت که بعضی ابیات را از فارسی به شعر اردو برگرداند. مانند:

سچ پوچھو تو کب ہیگا اسکا سادھن غنچہ　　تسکین کے لیے ہم نے اک بات بنالی ہے

این بیت ترجمهٔ منظوم این بیت صائب است:

محض حرف است که او را دهنی ساخته‌اند　　درمیان نیست دهانی، سخنی ساخته اند

تا پایان قرن دوازدهم هجری همهٔ شاعران اردو زبان از شعر صائب تتبع می کردند؛ در اینجا به تذکر چند نمونه از آنها بسنده می‌کنیم.

صادق حسین وصفی صاحب تذکرهٔ «بحر ذخار» معتقد است که میرزا رفیع متخلص به سودا در بیت زیر از صائب الهام گرفته است:

کیفیت چشم او سکی مجھے یاد ہے سودا　　ساغر کو میرے ہاتھ سے لیجیو کہ چلا مین

و بیت صائب این است:

خراب از گردش چشم تو شد کار من ای ساقی　　بگیراز دست من این جام که از خویشتن رفتم

میرزا غالب یکی از برجسته ترین شاعران اردو زبان محسوب می‌شود. اگرچه وی ابیات صائب را تحت اللفظی ترجمه ننموده ولی چندین جا تحت تأثیر صائب قرارگرفته است:

کعبہ کس منہ سے جاوے گے غالب　　شرم تم کو مگر نہین آتی

«غالب»

باکدامین آبرو در کعبه آرم روی خویش　　من‌که،سرجوش حیاتم صرف در بتخانه شد

«صائب»

تا انقراض دولت مغول بابری هند (۱۲۷۵ ه) شعر اردو جنبهٔ سنتی داشت ولی پس از تسلط یافتن انگلیسیهابر این شبه قاره، بذرهای نهضت آزادی وانقلاب و ملی گرایی نیز کاسته شد و شعر اردو که تا آن زمان جنبهٔ بیان حالات فردی صرف در آن مطرح بود به درجه ای ارتقا یافت که خصایل اجتماعی و اهداف ملی در آن جلوه گر شد. به عبارت دیگر شعر اردو به شعری متعهد تبدیل شد و در شعور اجتماعی جامعهٔ شبه قاره نقش مؤثری ایفاء نمود. الطاف حسین متخلص به حالی کار را از تهذیب اخلاق شروع کرد و اقبال لاهوری آن را به اوج انقلاب رسانید ولی هر دو شاعر در هدف خوداز صائب بهره مند شده اند. بیت زیر مولانا حالی بسیار معروف است:

یاران تیز گام نـ منزل کو جالیا هم محو نالهٔ جرس کاروان رهـ

(دوستان تند رو به منزل رسیدند ولی ما هنوز منتظر صدای جرس نشسته ایم تا قافله ای برسد و همراه آن به راه بیافتیم).

در این مورد صائب چنین می گوید :

ز نـه سپهر گذشتند گرم رفتاران تو سست عزم ، همان در شمار فرسنگی

اقبال در ذکر مسائل اجتماعی و انحرافاتی که از جانب حکام غربی به جامعه وارد شده و طریق اصلاح این انحرافات از راه بازگشت به خویشتن و سنن اصیل فرهنگی ، اشعاری سرود. وی در این اشعار گاه بیگاه به شعرهای صائب ارجاع می دهد و نمونه هایی از آن اشعار را در لابلای گفتار خویش می آورد. مثلاً در بیت زیر ، اقبال چنین گفته :

همان بهتر که لیلی در بیابان جلوه گر باشد ندارد تنگنای شهر تاب حسن صحرایی

و در جای دیگر چنین می گوید :

عجب کیا گرمه وپروین مرـ نخچیر هوجائین که بر فتراک صاحب دولتی بستم سر خود را

در بیت فوق اقبال از صائب بهره گرفته ، چنانکه دربیت ذیل که سرودهٔ صائب است مصرعهایی وجود دارد که اقبال آن را در شعر خویش تکرار کرده :

ازآن خورشید برگرد جهان سرگشته می گردد که برفتراک صاحب دولتی بندد سر خود را

ارسال المثل

صائب شاعر تک بیت‌ها است که هر مصراع آن ضرب المثل است ویا جنبهٔ ضرب المثل دارد.

چه رسایی است که باطبع تو آمیخته صائب مصرعی نیست ز دیوان تو مشهور نباشد

به همین دلیل وی را شاعر ارسال المثل می خوانند. شالودهٔ شعر اردو با ارسال المثل بیخته و آمیخته است ؛ چه شعر به زبان اردو موقعی شروع شد که در اصفهان سبکی که به اسم سبك هندی و یا اصفهانی معروف و متداول بود و تمام معایب و محاسن این سبک و دیگر خصوصیات آن به زبان اردو انتقال یافت. از عهد میر تقی میر تا عهد حاضر همه شاعران اردو زبان از این صنعت شعر بهره مند شده اند. چنانکه آتش (۱۷۷۷ - ۱۸۴۷ میلادی) می گوید :

هم نشین ، کهتـ هین : ذکر عیش نصف عیش هـ

مین کهون ، تو سن جمال یار کا افسانه آج

شعر اقبال لاهوری نیز از این قاعدهٔ کلی مستثنی نیست. وی هم در شعری که تحت عنوان «خضر راه» سروده ازضرب المثل برات عاشقان بر شاخ آهواستفاده کرده. چنانکه می‌گوید:

اے کہ تجھکو کھا گیا سرمایہ دار حیلہ گر

شاخ آہو پر رہی صدیون تلک تیری برات

(ای کارگر، سرمایه دار حیله گر خون تو را قرنهاست که می مکد و تو بر این امید زنده هستی که فردا آرزوی تو بر آورده می شود).

تا نیمهٔ اول قرن بیستم میلادی در سرتاسر شبه قاره شاعر یا نویسنده اردو زبانی پیدا نشد که با ابیات صائب آشنایی نداشته باشد و در سخن گفتن و نوشتن آنها را به کار نبرد. چنانکه مرحوم ابو الکلام آزاد در کتابهای خود به نام «غبار خاطر» و «کاروان خیال» چندین جا در نثر و اقبال لاهوری در شعر از تک بیتهای صائب استفاده نموده اند و همچنین حکیم جمیل فرزند حکیم اجمل خان که در نهضت آزادی هند سهم مؤثری داشت انتخابی تحت عنوان «میری پسند» (ابیات پسند من) نموده است. در کتاب نامبرده از صفحه ۳۷ الی ۴۱ ابیات منتخب صائب اختصاص یافته است ولی در نیمهٔ دوم این قرن چندنفر به ترجمهٔ ابیات و غزلیات صائب همت گماشته اند که از میان آنها اسامی آقا شاعر قزلباش و شمیم عثمانی را می توان برد. آقا قزلباش ابیات منتخب راترجمه کرده است و آقای شمیم عثمانی چند غزل را از فارسی به اردو برگردانده است. بیتی از صائب و ترجمهٔ آن در زیر درج می‌گردد.

صائب:

کفر و دین را پرده دار جلوهٔ معشوق دان

گه در بیت الحرام و گاه در بتخانه باش

ترجمهٔ آقا شاعر قزلباش:

کفر و دین کو پردہ دار جلوۂ معشوق جان

کعبہ مین جا اور کبھی خاک در بتخانہ بن

در غنای زبان اردو و علاوه بر زبان فارسی ،زبانهای ترکان تاجیك وزبان سانسکریت و همچنین زبانهای بومی شبه قاره و لهجه های مختلف زبان فارسی سهم بسزایی داشته است. اگر زبان انگلیسی بر ما مسلط نمی شد

زبان اردو شاید غنی تر می‌گشت. در آخر استدعای من این است اگر ما می خواهیم زبان خود اردو را غنی کنیم پیش از اینکه طرف اروپا وآمریکا بنگریم باید ببینیم که اسلاف و نیاکان ما چه سرمایهٔ بزرگی (به زبان فارسی) برای ما گذاشته اند. اول باید از آن استفاده کنیم و بعداً به سوی بیگانگان و اغیار نگاه کنیم.

پی نویس ها:

۱ - مخلص خان پسر صف شکن خان نبیرهٔ قوام الدین خان صدر ایران برادر زادهٔ خلیفه سلطان مشهور ولایت زابود. در ایام محاصرهٔ قلعهٔ گلکنده داروغگی توپخانهٔ پادشاهی را به نیابت پدر سرانجام می داد. بعد از انفتاح آن حصار استوار به اضافهٔ دو صد سوار به منصب هزاری سیصدسوار و اصالةً بدان خدمت مقرر گردید و در سی و سیوم به خدمت عرض مکرر سرمایهٔ مباهات اندوخت . پس از آن قوربیگی شد و به منصب دو هزاری صد سوار تحصیل کامیابی نمود. و در سال سی و ششم به افزونی پانصدی و از تغیر بهره مند خان به خدمت بخشیگری دوم چهرهٔ امتیاز برافروخت و پس تر پانصدی دیگر یافته به منزلت سه هزاری عروج نمود و در آخر سال چهل و چهارم الویهٔ ظفر پرچم عالمگیری از خاص پور به قصد انتزاع پرناله به اهتزاز آمد و دوم شعبان قصبهٔ مرتضی آباد مرچ مضاف بیجاپور به مسافت سی و شش کروه مضرب خیام پادشاهی گردید. خان مذکور که به امراض شدید مبتلا شده بود چهارم شهر مذکور سنه یک هزار و یکصد و دوازده هجری به رحمت حق پیوست و در روضهٔ زبدة العرفا سید شمس‌الدین که یکی از مشایخ آن دیار است واقع قصبهٔ مذکور مدفون گردید.

نجابت ذاتی با کمالات کسبی جمع داشت. مجموعهٔ بود از محاسن اخلاق ، ابواب فیض بر روی آشنا و بیگانه مفتوح داشتی و در اجرای کار خلایق بسیار کوشیدی و در مثل گذرانیدن منصبداران و عرض مطالب دربارگاه مثل روح الله خان جری و حریص بود. باآنکه طمعی ها نداشته بلکه استغنا و آزادی جبلی و ظفری طبعش بود.طرفه جا در مزاج پادشاه کرده بود.

بالجمله مخلص خان با فضیلت و ملائی طبع موزون داشت و اشعار رنگین می گفت . ازوست :

خمار ما و در توبه و دل ساقی به یک تبسم مینا شکست و بست و گشاد

و غریب تر آنکه با مغلیت و فضیلت مذاق تصوف داشت خالی از درد نبود. (منقول از :مآثر الامرا تألیف شاهنواز خان چاپ انجمن آسیایی بنگال کلکته.)

*****

ادب امروز ایران

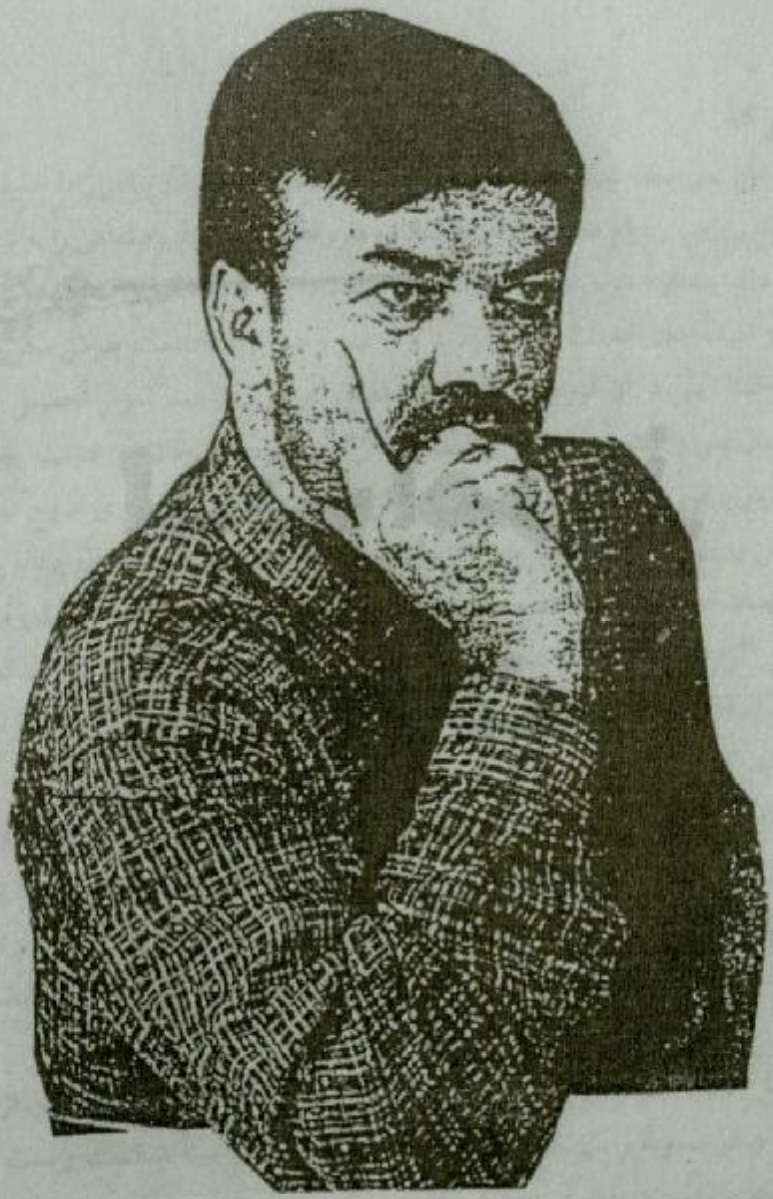

یوسف علیخانی
ایران

دنیای داستان، دنیای راستی و صداقت است

[گفتگو با فیروز زنوزی جلالی، داستان نویس]

■ خوب است در ابتدا مشخص کنم که پرسشهایم رادر سه بخش طراحی کرده ام : بخش اول دربارهٔ « خود نویسنده » است ، بخش دوم دربارهٔ «خود داستان » و بخش سوم درباره « داستان نویسند ه ». از آنجاکه خودم یک طلبهٔ داستان نویسی هستم ، دوست دارم جوابهایتان دقیق تر باشد. اگر اجازه می‌فرمایید بخش خود نویسنده را با این سؤال شروع می کنم : کودکی تان راکجا جاگذاشته اید ؟

□ سعی می کنم تا آنجا که ممکن است جوابهایم دقیق باشد.پدرم نظامی بود. او به شهرستان خرم آباد منتقل شد و در همان جا من نیز به دنیا آمدم. از جا گذاشتن کودکی ام پرسیدید و شاید باور نکنید که من چیزهای گنگ و در هاله مانده ای از اولین ماههای تولدم را به خاطر دارم ! زمانی که از غلاف نه چندان محکم قنداقم،باتقلا ، می گریختم ، از آن تودهٔ سفید ، آن انبوه پیچیدهٔ پارچه ، آن گیر مزاحم و چسبناك ، چار دست و پا بیرون می آمدم و برای این کار سرزنش می شدم از آدمهایی بی چهره ! حتی به خاطر دارم وقتی را ، که خواهرم از غیبت مادر استفاده کرده بود و متکا را روی دهانم گذاشته بود و خودش روی آن نشسته بود تا خفه ام کند - و حتماً به دلیل حسادت و توجه بیش از اندازهٔ دیگران به من و بی توجهی به او -. به یاد دارم که آن دنیای مبهم که نیمه جنینی بود ، چیزی مثل خوابزدگی و به حال و هوای آدمی می مانست

---

۱. از بنیاد اندیشه اسلامی که این مقاله را در اختیار «دانش» گذشته است سپاسگزاری می شود .

که نه خواب است و نه بیدار ، ناگاه داشت تاریک و تاریکتر می شد . راه نفسم بند آمده بود، داشتم دست و پا می زدم ،که گویا همسایه ای کنجکاو سر رسید و نجاتم داد. و سالها بعد ازآن ، اولین روز رفتن به مدرسه را نیز به خاطر دارم ، مدرسه ای که پشت کمرش کوچه ای سنگی بود و در چوبی کوچکی داشت و حیاطی دنگال. اضطراب دل کندن از مادر ، که با من تا آنجا آمده بودو دربان پیر و قوزی به او اجازه ورود نداده بود و در را به رویش بسته بود هنوز در خاطرم هست . از ته دل گریه می‌کردم و مادر مادر می کردم و خودم را به در و دیوار می کوفتم. بگذریم ، بگذریم.

سالهای طولانی و غمگینی بودند ، هر روزش به اندازهٔ یکماه بود و هر ماهش به اندازهٔ یک سال . کوچه ها چه طولانی بودند و درختها چه بزرگ ، خانه ها و خیابانها هم ! وقتی بزرگ شدم و به آنجا سر زدم حیرت کردم. آن کوچه ها و خیابانها چقدر حقیر وکوچک شده بودند. راستی که دنیای کودکی دنیای دیگری است . قسمتی از خاطرات آن روزها را سال پیش در خاطره داستان « امیر ارسلان و کرسی بی بی طوطی» نوشته ام.

■ اغلب دوستانی که می نویسند، در کودکی هم تجربه هایی در زمینهٔ نوشتن داشته‌اند، آیا شما هم چنین تجربه هایی داشته اید؟

□ بله ، خاطرم هست که همواره زنگ انشاء را خیلی دوست داشتم و همیشه هم ناراحت بودم که چرا آن زنگ را زیاد جدی نمی گرفتند. زنگی بود برای دیگران بینابین زنگ ورزش و درس و برای من مهمترین زنگ . دبیر ادبیاتمان مرد جا افتادهٔ مو سفیدی بود که عینک ته استکانی می زد و به من علاقهٔ خاصی داشت.تعریف و تمجیدهای بیش از اندازه اش از من ، حسادت بیشتر بچه ها را برانگیخته بود و تا استاد لب باز می کرد به تعریف می گفتند : استاد ، زنوزی را باید در زنگ ریاضیات ببینید که چه موش می شود ! یادم می آید ، روزی دبیرمان از بچه ها دربارهٔ ماضی استمراری پرسید و هیچ کدام از بچه ها بلد نبودند . دبیرمان کلی بچه ها را سرزنش کرد و به من گفت : زنوزی جان بلند شو و برای این بچه های بی سواد ماضی استمراری را تعریف کن! یخ زدم ، چون من هم نمی دانستم ! تمجمج کنان گفتم : ماضی استمراری آقا... ماضی

استمراری ، چیز است یعنی... ماضی استمراری ! و بچه ها شروع کردند به هلهله کردن و خندیدن ! دبیرمان عصبانی روی میز کوبید و عینکش را جا به جا کرد و گفت : بنشین زنوزی جان ، بنشین ! من که خجالت زده نشستم ، دبیرمان با اطمینان گفت : می دانید بچه ها ، زنوزی حق دارد، پاره ای وقتها آدم از شدت معلومات زیاد قاطی می کند ! قند تو دلم آب شد! به هر حال نوشتن برای من کاری لذت بخش بود ، هر چند آن نوشته ها بیشتر احساسی بودند و تا رسید به مرحلهٔ قوام یافتگی ، احساس و منطق ، راه درازی در پیش داشتم.

■ گمان می کنم که ابتدا، علاقه به نوشتن داستان ، یک حالت ذاتی و ناخودآگاه است. بعد از سالها نوشتن ، مطمئناً فکر کرده اید که چرا می‌نویسید؟

□ درست است ! آن دانه، و آن ژن، باید در خمیرهٔ آدم باشد تا او را به مرحلهٔ بی قراری و نوشتن وا دارد! و چون قلم روی کاغذ می گذارد ، انگار ذهن ، مفری برای رهایی می یابد و سرریز می شود ! ولی این سرریز شدن طبعاً زائده‌هایی با خود دارد که باید در اثر استمرار نوشتن بی آلایش شود ! راستش را بخواهید من در نوشتن تابع موقعیتها و شرایط روحی مساعد دیررسی هستم. ولی اگر آن زمینه و موقعیت فراهم شود ، نوشتن دیگر برایم مثل یک نیاز است.مثل نفس کشیدن ! آدم نفس می کشد چون باید زنده باشد و زندگی کند! منتها برای رسیدن به آن شرایط روحی مساعد بد قلقی های روح گدازی هست که گذشتن از آنها کار ساده ای نیست !

■ اغلب نویسنده ها تحت تاثیر یک یا چند نویسنده دیگر قرار می گیرند و شروع به نوشتن می کنند. آیا شما به شخص بخصوصی توجه داشته اید ؟

□ تأثیر پذیری نوقلمان از یک و یا چند نویسندهٔ صاحب نام و صاحب سبک امری کاملاً طبیعی و بدیهی است ! این همانندنگاری اولیه پس از مدتی به یک همانند اندیشی خام نیز منجر می شود که در اثر مروز زمان ، بستگی به قابلیت نو قلم ، کم کم گسستهٔ می شود تا مرحله پختگی که نویسنده سبک و سیاق کار خودش را بیابد. چون فرزندی که پدرش را قوی ترین مرد دنیا می پندارد ، ولی وقتی کم کم بزرگ شد و پا به محیط خارج از خانه و جامعه گذاشت ، با

گذشت زمان، هر روز بیش از پیش، به بطلان فکر ماضی پی می برد. البته این برای نویسندگانی رخ می دهد که دامنهٔ مطالعات خود را افزایش می دهند و مانند آن فرزند کنجکاو، به هر کنج و کناری سر می کشد و می کاود و می جوید و در نتیجه کم کم در این محدوده دست به انتخابی ناخواسته می زند و دامنهٔ کارش منحصر می شود به همسویی و همفکری و هم نویسی با آن دسته از نویسندگانی که تناسب فکرشان با او همخوانی دارد و فهم دنیایشان برای نویسنده قابل درک تر و قابل لمس تر است. و درست از همین جاست که راه نویسندگان از هم جدا می شود .تولستوی و داستایفسکی این ابر مردان ادبیات جهان، هر دو نویسنده اند، منتها با دو جهان بینی کاملاً متمایز از یکدیگر! شخصاً خیلی زیاد مطالعه کرده ام و می کنم! از کارهای مارسل پروست و هرمان هسه گرفته تا رومن رولان و شولوخف و گورکی و داستایفسکی و...تا برسم به نویسندگان صاحب نام ادبیات داستانی خودمان، از آل احمد گرفته تا هدایت و گلستان و علوی و... نویسنده باید با سبک و سیاق آثار نویسندگان صاحب نام آشنایی داشته باشد و ابزارش را بشناسد. استادی می‌گفت :« چطور ممکن است نویسنده نگران نوشته های اطرافش نباشد». وقتی دامنهٔ مطالعهٔ نویسنده وسیع شد طبعاً کم کم از آن خام اندیشی و تأثیر پذیری متعصبانه دور می شود و آن وقت است که اگر چیزی به نام تأثیرپذیری هم در کارهای او باشد ناخواسته و غیر ارادی است؛ یک تأثیر پذیری پخته است. و آن وقت است که آن خط فکری خام متعصبانه، در آثار نویسنده استحاله می یابد. و آنچه رو بود و واضح، چون جسمی سنگین اندک اندک ته نشین می شود و از این روست که کار منقد بسیار دشوار می شود، چنانچه بخواهد با تحلیل آثار چنین نویسنده ای میزان تأثیر پذیری او را از نویسندگان دیگر پیدا کند.

■ نظرتان دربارهٔ نوشته های نویسندگان نسل بعد از انقلاب چیست؟

□ اکنون دیگر، ادبیات داستانی نسل بعد از انقلاب به مرحله بلوغ رسیده و باگذشت بیش از هجده سال، قلمها به مرحلهٔ پختگی نزدیک شده است. البته هنوز احساس زدگی هایی، کمابیش در کارها مشاهده می شود ولی باید گفت

که این خار و خاشاک، باعث نخواهد شد که امکان قضاوت درست دربارهٔ نویسندگان گرفته شود. در سالهای اولیهٔ انقلاب ، الزاماً اغلب کارها بر مبنای احساسات صرف نوشته می شد ، ولی در همان وقت نیز می شد رگه های ناب و خود جوش را در نوشته های برخی از نویسندگان دید. اکنون کارها به پختگی رسیده اند و موقعیت نویسنده ها تقریباً مشخص شده است ؛ به این معنی که به راحتی می شود آنها را دسته بندی کرد و گفت که از چه کسانی می‌شود انتظار کارهای جدی وخوب داشت و از چه کسانی نه. برخی نویسندگان ما اکنون دچار عادت ویرانگر پرنویسی هستند و به کیفیت کارشان کمتر توجه دارند ، وجه اقتصادی زندگی و لزوم گذران روزمرگی ، در این میان بی تأثیر نیست، ولی در مجموع دورهٔ عقلانی داستان نویسی ما شروع شده و از آن احساس زدگی سالهای اولیه تقریباً خبری نیست. می توان گفت که روند کارها بسیار خوشبینانه و امیدوار کننده است و نویسندگان بعداز انقلاب دارند به زمانی می رسند که در عرصهٔ ادبیات داستانی معاصر نقش بایسته خود را ایفا کنند و صد البته این کار میسر نیست جز اینکه نویسندگان ما کمی از شتابزدگی کارها بکاهند و از لطمات شتابزدگی آگاه شوند . مطمئن هستم دیر نخواهد بود که دنیا متوجه آثار درخشان داستانی ما شود چراکه به شخصه اطمینان دارم ما جز از نظر فرم از سایر نویسندگان ینگه دنیا، چیزی کم نداریم و اگر همین کارهای فعلی ما - و حتی با این نقایص - از دیوار ترجمه بگذرند، انصافاً با بسیاری از آثاری که در دنیا منتشر می شوند؛ می توانند ، برابری کنند.

■ به چه شکل می شود از این دایره ترجمه ، که ضعف بزرگ ماست گذر کرد ؟ ما مترجمانی که ادبیاتمان را به زبانهای دیگر برگردانند، نداریم. به نظر شما برای گذشتن از این پل ، باید چه اقداماتی انجام شود.

□ این ، امری دو وجهی است ، در مرحلهٔ اول ، ادبیات داستانی ما باید به آن حد از زورمندی و توانایی برسد که بتواند این سد مخل ومانع - ترجمه - را در هم بشکند، یعنی از نظر کلی ما بتوانیم با ادبیات جهان همان کاری را بکنیم که ادبیات آمریکای لاتین کرد. شاهد بودید که وقتی اروپا و آمریکا خبر از

مرگ رمان نویسی می داد ، ناگاه مارکز با شاهکارش «صد سال تنهایی » خودی نشان داد. رئالیسم جاودیی مارکز که برگرفته از ادبیات فولکلوریک و اسطوره های آمریکای لاتین بود با اندیشه و تخیل نویسنده ورز خورد و آن تحول را ایجاد کرد. در مرحلهٔ دوم ، انعکاس و انکسار این ادبیات توانمند، بی شک به برگردانی پذیرفته شده در ادبیات خودمان نیازمند است. بدیهی است که تا ما خود کمر همت نبندیم و دست به ترجمهٔ آثارمان نزنیم ، در این بلبشوی دنیای پر هرج و مرج کسی برای ما -دست کم بی منظور - دلسوزی نمی‌کند. باهمین اعتقاد اکنون در حوزهٔ هنری مترصد آن هستیم ک در شورایی آثاری از نویسندگان را برگزینیم وبا نکته سنجی معقولی ، از بین آنها یک یا دو داستان را انتخاب کنیم - در مرحلهٔ نخست این شورا نویسنده را برای ارسال دو داستان برگزیده اش مخیر می گرداند - ولی چه بسا که شورا ، با بررسی مجموعه کارهای نویسنده ، داستانهای دیگری از او را برگزیند. سپس این آثار به زبانهای رایج ترجمه و منتشر شود. در این باره با مسؤولین واحد ادبیات ، صحبتهایی کرده ایم و آنها نیز قولهای مساعدی داده اند . امیدوارم در این مورد حوزه هنری که همواره پیشگام و پذیرندهٔ راههای جدید برای انعکاس ادبیات معاصر بوده چون گذشته نقش مؤثر خود را ایفا کند.

■ آقای زنوزی ! آیا شده است که از کارهای جوانان هم تاثیری گرفته باشید. چون جوانترها، ذهن بی دغدغه ای دارند و خیلی راحت تر و سلیس تر کار می‌کنند.

□ اگر منظورتان تأثیر پذیری از آثار این نویسندگان است باید بگویم خیر ! زیرا من نیز ، همچون دیگر نویسنده ها ، درگیر انبوه سوژه ها و فکرهای ننوشته ای هستم که برای نوشتن آنها چندین سال وقت و فراغت لازم است (اعم از داستان کوتاه ، نمایشنامه ، رمان و فیلمنامه). اینها چون موجودات عنین و ناقص الخلقه ای که به گریبان من آویخته باشند التماس وجود می کنند و رنجم می دهند . اگر بتوانم برای احیای یکی از آنها همتی بکنم شاهکار است چه برسد به اینکه بخواهم از کارهای دیگران متأثر شوم و... ولی اگر منظورتان این است که در کارهای قصه نویسهای جوان به آثاری در خور توجه برخورده ام ، باید بگویم ، آری ، گاه به نوشته هایی برخورده ام که غیر منتظره بوده اند.

■ منظورم دقیقاً همین نکته است.

□ بله ! گاهی در بین آوار نوشته های بی در و پیکر غالباً احساساتی ، به معدود نوشته هایی بر می خورم که از نظر فکر و جانمایه خوب و جالب توجهند . این نویسنده ها معمولاً در کارهایشان مشکلات عدیدهٔ نثری و توصیفی و... دارند. طبیعی هم هست ، چون اصول داستان نویسی ، به هر حال ، در اثر مرور زمان فراگرفتنی هستند. در واحد کارشناسی داستان و رمان هرگاه که به چنین آثاری برخورده ام ، نویسنده را حضوری خواسته ام و گاه نشسته ام و ساعتها با او صحبت کرده ام و حتی شده که یک داستان خوب را بیش از پنج یا شش بار پس از بحث ، نویسنده بازنویسی کرده و بعد دوباره با دقت وسواس گونه‌ای داستان را هرس کرده ایم تا در نهایت به داستانی قوی و خوب دست یافته ایم ! گمان می کنم اگر اسم این نویسندگان نو قلم را نیاورم بهتر است ولی اطمینان دارم که آنها با کمی ممارست در آینده ای نزدیک از چهره های خوب داستان نویسی ما خواهند بود.

■ امیدواریم چنین باشد . اشاره کردید به کاردر نیروی دریایی. چطور شد که عرصه کشتی را انتخاب کردید. آیا کشتی و دریا جای خوبی برای کسب تجربه بود ؟

□ جواب این پرسش به سالهای دور بر می گردد ، به آن سالهای گنگ و شیفتگیهای بی دلیل و به دنبال بهانه ای گشتن برای سُر خوردن به سوی زندگی و مقدر من هم این بود که دبیرستان ما واقع باشد در جایی که کارکنان نیروی دریایی را با آن لباسهای سفید می‌دیدم،و شاید ذهن احساساتی و بی‌قرار من، در آن واقعیتهای محصور به دنبال گریزگاهی می گشت که آنها طعمه اش بودند. چون ماهی سرگردان و گرسنه ای بودم در ذلال آب که آماده بودم هر قلابی را به دهان گیرم . این شد که آن قلاب مرا گرفت و برد و ناگاه خودم را دیدم که در شمال هستم و سپس بوشهر . در نوزده سالگی ، رفتن به آن شهر از گرما سوخته و شرجی زده و داغ که شبهایش پر از کابوس بود و روزهایش ... بگذریم.

بله ، دریا را این طور انتخاب کرده بودم ! ولی نیروی دریایی دنیای جدا افتاده ای است که در این ملک ، بسیار مهجور افتاده. کارکنان نیروی دریایی از

بیش از ۲۴۰۰ کیلومتر مرزآبی این کشور ، پاسداری می کنند ولی هیچ کس نمی داند با چه رنجی و چطور و چگونه ! ادبیات داستانی ما هم در این باره سکوت کرده است ، چرا که دربارهٔ آن تجربه هایی ندارد و این البته طبیعی است. اکنون بنده با درجه ناخدا یکمی نیروی دریـایی و بـا رسـتهٔ کـمیسر دریایی در خدمت شما هستم.گفتنیهای زیادی دربارهٔ دریا و نیروی دریایی دارم که مثنوی هفتاد من کاغذ است . نمی خواهم وارد آن عرصه شوم ، چون آن وقت مجبور می شوم از بغضهایم بگویم بغض جنگ تـحمیلی ، بغض سقوط پایگاه نیروی دریایی در خرمشهر ، از دست دادن بهترین همکاران ، خانه و زندگی و آن روزهای تلخ و مرارت بار . اجازه بدهید آنها را درست هضم کنم ، آن وقت آنها را ، خاطرات تلخ و شوریده را خواهم نوشت... نمی دانم ، شاید تعجب کرده‌اید چرا تاکنون از ناو و ناوچه و دریا و خلیج فارس ننوشته ام.

■ کم استفاده کرده اید.

□ دراین زمینه که اصلاتابه حال کاری نداشته ام ، ولی گمان نکنید که به آن بی توجه هستم ، خیر . نیروی دریایی ، خـلیج فـارس ، در گیریهـا ، و سـقوط خرمشهر ، و آن دوستان سفید پوش غرقه به خونم که جسدشان در گرماگرم روزهای داغ خوزستان متورم شد و بو گرفت و خواباندنشان لای یخ، اسرار هزار مگوی تو در توی غریبی است که هنوز شبهای من را و این قلم ناتوان را بر می آشوباند. اگر عمری باشد به آنها خواهم پرداخت . دست نوشته های زیادی هم از آن ایام دارم ! به عنوان مثال در انبوه نوشته هایم طرح رمانی را دارم به نام «همهٔ چهل و هشت سال و سه ماه و دو روزه و ده ثانیه » که رمانی است دقیقاً فصل بندی شده دربـارهٔ یکـی از کـارکنان نـیروی دریـایی ، در خرمشهر ،که تیر خورده و ناوچه اش غرق شده و زیر چادر اکسیژن است و دم دمای مرگ است و دارد زندگی گذشته اش را مرور می کند . شخصیت آن رمان در ذهنیاتش واقعه های جنگ را - و آنچه را که شناخت من از دریا و نیروی دریایی است - مرور می کند.

■ یک کمیسر دریایی ؟

□ بله ، یک افسر کمیسر دریایی ، هم رستهٔ خود من ! اما با همهٔ تلخ زبانیهای واقعیت گونه اش که ممکن است روح ظاهراً شاداب پاره ای را خدشه دار کند... نویسنده به انعکاس صادقانه اندیشه اش زنده است، و من قصد دارم روزی به این انعکاس صادقانه دست بزنم ، تمام و کمال آنچه در من اثری عمیق بر جا گذاشت و...

امیدوارم کاری شود که گوشه ای از فقر داستانی ما را در زمینهٔ داستانهای دریایی جبران کند.

■ آیا در حال [illegible] مشغول نوشتن داستان یا فیلمنامه ای هم هستید ؟

□ بله . اخیراً بغض گره بسته ا[illegible]ا در داستانی به نام حضور گشوده ام . وفیلمنامه ای هم به نام « میعاد[illegible]ه خورشید » نوشته ام ، با دو سال آمد و شد برای « بنیاد جانبازان ». هر چند قصه و داستان برای من دنیای دیگری است.

■ منظورتان این است که فیلمنامه را برای گذران معیشت می نویسید؟

□ بله ! چون به هر حال ما هم با این همهات و عیال باید زندگی کنیم. ولی با این حال ، هیچ گاه درعین نیاز مغبون نظرات تحمیلی نشده ام ، کارد بخورد به آن شکم ! اگر هم بنا به مقتضیات مشغول نوشتن فیلمنامه ای بوده ام که چاله ای از هزار چاله های زندگی ام را پر کرده و در همان حال سوژه داستانی دلخواهم به خاطرم آمده ، با اینکه می دانستم ، نوشتن آن قصه - از نظر مادی - چاله کوچکی را هم پر نمی کند ، فیلمنامه را یکسر به کناری گذاشته ام و پرداخته ام به قصه (داستان). نمونه اش رمان « در جست و جوی خورشید » است که بریده ای از آن هم در مجلهٔ «ادبیات داستانی » چاپ شد. طرح این رمان را در چهار جلد ریخته ام که جلد اولش کامل شده و دست نویس اول از جلد دومش هم به اتمام رسیده. در جلدهای سوم و چهارم تازه وارد جنگ می‌شویم، جنگی که از سقوط خرمشهر ، حصر آبادان و باز پس گیری خرمشهر می گوید (قصد داشته ام هر آنچه را که شخصاً هنگام سقوط خرمشهر شاهد آن بوده ام در این رمان بگویم و بنویسم). در این زمینه فیشهای زیادی هم نوشته ام ، اما این رمان بنا به دلائل عدیده و نامهربانیهایی ،

اکنون دو سال است که دارد خاک می خورد ، و حالا طوری از آن فاصله گرفته‌ام که به کلی شور وشوق نگارش آن را از دست داده ام ! رمان ناتمام دیگری به نام «زائدها» را نیز - که یک مونولوگ سیصد صفحه ای است - کنار گذاشته ام و اکنون دارم باجدیت رمانی به نام «مخلوق » را کامل می کنم. نوشتن این رمان بنا به ویژگی خاصش از نظر ایده و محتوا بسیار سخت پیش می رود و امیدوارم دست نویس اول آن تا پایان امسال به اتمام برسد. همهٔ اینها در حالی است که می‌دانم،حتی یک دهم عرق ریزیهای نوشتن رمانهایی از این دست،متأسفانه، در این ملک ارزش مادی یک فیلمنانه درجه «ج» را هم ندارد. و این بسیار تأسف برانگیز است . چه از نظر مادی و چه از نظر معنوی. یک نگاه به مطبوعات این مملکت شما را به این مسأله واقف می کند که نام یک بازیگر جوان بازلفهای پریشان در فلان مجموعهٔ تلویزیونی ارجحیت دارد بر فلان نویسنده خاک خورده ؛ اسم هر دوشان را هم می گذارند هنرمند ! و تازه آدم نمی‌داند این زخم ناسور راکجا پنهان کند که بسیاری از بانیان به اصطلاح مشوق ادبیات این مملکت دسته دوم را به این اولینهای خاکسترنشین ترجیح می دهند و...! نمی خواهید بگذریم؟!

■ من بخش «خود داستان » را با این سوال که داستان چیست ، شروع می‌کنم. البته منظورم از داستان به شیوه سنتی است ، و بعد به شیوهٔ نو می‌رسیم.

□ « اثر کوتاهی که در آن نویسنده به مدد یک طرح منظم یک سناژ اصلی را در یک حادثه اصلی نشان می دهد ، و این اثر من حیث المجموع تأثیر واحدی را القا می کند» ، اولین و قطعی ترین تعریفی است که از داستان کرده اند . لیکن به قول سامرست موام ، داستان کوتاه باید چنان چیزی باشد که بتوان آن را در سر میز شام ویا ناهار برای دوستان تعریف کرد! ولی اصول کارهای چخوف ، زیاد این تعریف را تأیید نمی کند. برخی آنرا با طرح اشتباه می‌گیرند، عده ای با قصه و جمعی معتقدند داستان کوتاه چون گشودن پنجره ای است و نمایاندن منظری بیرونی و سپس بستن آن. بعضی داستان کوتاه را نوشته ای می دانند که حسی را برانگیزد و عده ای ... و ... ظاهراً داستان کوتاه تعریف کردنی نیست (چون بحث امیل زولا معروفترین نویسنده ناتورالیست

با رئالیستها ، که زندگی را مبارزه ای برای بقای اصلح می‌دید و بر تجزیه و تحلیل علمی محیط و وراثت پافشاری می کرد و مطابق دیدگاه او که عمدتاً مبتنی بر تحقیقات زیست شناسی داروین بود و انگیزه های زیستی و نیروهای محیطی خارج از کنترل انسان را جزو عوامل تعیین کننده اعمال او می دانست و با این تعریف مدعی بود که مکتب ناتورالیست ، حقیقی ترین تعریف مکتب رئالیسم است !) به گفته اهل فن ، ظاهراً هیچ تعریفی مشکل تر از تعریف داستان کوتاه نیست. و گواه زندهٔ این مدعا آثار منتشر شده در مطبوعات ماست ! داستان «گردنبند» موپاسان داستان است و «دوبلینی ها » ی جیمز جویس هم داستان . داستان «در آن غروب » ویلیام فالکنر هم داستان است و «تپه هایی چون فیل سفید » همینگ ی هم داستان و... اگر نظر به قواره و ساخت این داستانها بیندازیم متوجه می شویم که هیچ کدام از این داستانها را نمی‌شود در فرمولی مشخص و واحد گنجاند! ولی ظاهراً ، آن تعریف نخستین « یک پرسناژ اصلی را در یک حادثه اصلی نشان دادن» را می‌توان به عنوان تعریفی منطقی تر پذیرفت ، بگذریم از اینکه بهرام صادقی نویسندهٔ خوش قریحهٔ معاصر با نوشتن داستانی با حدود هشت شخصیت متفاوت در یک حادثه واحد این اصل را با هنرمندی تمام نقض کرده است!

■ پس معیار شناخت داستان از غیر داستان و ضد داستان همین موضوع واحد و شخصیت واحد است.

□ ظاهراً بله - اگر آن تعریف سنتی را معیار بدانیم - ولی چنین پیداست که تعاریف مورد اختلاف مکاتب گوناگون در جهان ، وقتی به مرزهای داستانی ما راه می یابد ، بی ممانعت مورد پذیرش قرار می گیرد و عده ای آنها را حجت دانسته ، به گونه ای خام مانندنگاری می کنند ! و یا این آخری با حذف ویا در سایه قرار دادن آدمها و مهم کردن اشیاء.

■ مثل کاری که رب گری یه می کند.

□ بله ! همان پاک کن ها ونظایر آن ، اهمیت دادن به اشیاء و حذف تعمدی کلیهٔ چارچوب های داستان نویسی سنتی و یا پیروان مکتب مینی مالیستی!

■ منظور من هم از پنجره، همان خود پنجره است.

□ بله ، یا تعریف پنجره ! که درستی و نادرستی اش شاید کم اهمیت تر از این باشد که نو قلمان بیایند و کور کورانه به چنین دامهایی بغلتند و فکر کنند بدون آگاهی از اصول پذیرفته شده ، می توان هر پرت و پلایی را به نام داستان، داستان نو و یا روشنفکرانه نوشت و چاپ کرد!

■ اگر اجازه بدهید ... تفاوت رمان و داستان کوتاه در چیست؟

□ در داستان کوتاه ! اما بیشتر با یک موقعیت واحد و یک شخص واحد و اگر نگوییم فقط در یک مکان - به هر حال مکانهایی محدود و زمانی بالنسبه محدود طرفیم که در شرایطی حساس می خواهند تصمیم بگیرند و مقدمات این تصمیم قبل از آغاز داستان به انجام رسیده. فرصت پردازش و نگاه ریز به جزئیات را تقریباً نداریم و باید عمده بینی و عمده گویی کنیم. انگار سواریم بر ماشینی تندرو که باید در ظرف زمانی معینی و با شتابی معین به مقصد برسیم و از آن اشیای به سرعت درگذر ، طرحی کلی از درخت و کوه و خانه و دشت رابفهمیم ولی در رمان انگار تعجیلی برای زود رسیدن به مقصدنداریم، می توانیم سر صبر و با سرعت دلخواهمان به رانیم ، حتی توقف کنیم و به دقت به کوه و دشت نظری بیندازیم و اجزای متشکلهٔ یک درخت و یا خشت خشت یک ساختمان را وارسی کنیم ، در این گذر طبعاً می توانیم آدمها را هم که مهمترین عناصر داستانی هستند به همین شکل ملاقات کنیم ، می توانیم بایستیم و اگر ضرورت ایجاد کرد اجزا و سلولهای آنها را هم وارسی کنیم . در رمان فضاهای متنوعی وجود دارد و آدمهای بیشتری در دیدگاه ما در آمد و شدند ، یا با حوادث بی شماری طرفیم و یا یک حادثه با دقت کافی و سرصبر شکافته می شود.

■ به نظر شما می توانیم تعریف فوئنتس را از رمان و داستان ، به این شکل قبول کنیم که داستان کوتاه قایقی در کنار ساحل است که فقط محدوده ساحل را در می نوردد ولی رمان یک کشتی عظیم الجثه است که تمام اقیانوسها را می پیماید.

□ بله . این همان تعریف معمول ماست ، ولی ترکیب شده با ذائقه داستان پردازانهٔ فوئنتس وحتماً به نظر بعضیها بدیع و تازه !

■ شخصیت در داستان چه جایگاهی دارد.

□ «آناکارنینا» در رمانی به همین نام از تولستوی ، «ژانت » در رمان « جان شیفته»ی رومن رولان ،«راسکولنیکوف» در رمان «جنایت ومکافات » داستایفسکی ، « ابلوموف» در رمانی به همین نام از ایوان گنچاروف و « سین سیناتوس» در «دعوت به مراسم گردن زنی» از ناباکف ، همهٔ بار و هستی رمانها را به دوش می کشند ، جملگی در بستر رمانهای موصوف قابل لمس و درک کردنی هستند و پیرنگ این آثار بر وجود آنها استوار است. اگر این شخصیتها را از دل این آثار برداریم چیزی از آنها بر جا نمی ماند؛ ساختار و شالودهٔ شان در هم می ریزد. چشم انداز راسکولنیکوف است که به «جنایت و مکافات » عمق و ماندگاری می دهد ، همان طور که ابلوموف . این شخصیتهای جامع و چند بعدی همه چیز رمان هستند . در ادبیات معاصر خودمان هم « سید میران سرابی » در رمان « شوهر آهو خانم » و در رمان اخیر احمد محمود ، «نوذر اسفندیاری» و « اوسایارونی » در رمان «مدار صفر درجه» ، « مارال » و « گل محمد » در « کلیدر» همین نقش کلیدی را به عهده دارند ، حذف آنها یعنی فروپاشیدن ساختمان رمان. هرچه شخصیت جامع تر و چند بعدی تر باشد کار ارزنده تر است ! بنای رمان بعد از رنسانس ، بر شخصیت است و یکی از پیشقراولان این حضور در ادبیات جهانی «دون کیشوت» سروانتس. از آنجا که چشم انداز هر فرد به دنیا ، خود ، دنیایی بکر و تازه است که هیچ وقت کهنه نمی شود ، پرداخت عمیق به شخصیتهای جامع باعث ماندگاری آثاری از این دست می شود . « مسخ » کافکا « بیگانهٔ» کامو و ... نمونه های دیگرش !

■ آیا می توان پذیرفت که در داستان کوتاه ، تاکید بر موقعیت است و در رمان تاکید بر شخصیت . در داستان کوتاه ، یک موقعیت ، باعث به وجود آمدن یک داستان می شود ، ولی در رمان شخصیت ابعاد گسترده ای پیدا می کند و رمان را پدید می‌آورد ؟

□ بله. اغلب ما در داستان کوتاه با یک موقعیت به خطر افتاده و یک مشکل اساسی طرفیم ، و به علت کوتاه بودن داستان فرصت شخصیت پردازی

نداریم، موقعیتها درخشان تر از آدمها هستند ، البته این امر استثناهایی هم دارد. « داش آکل» نمونه اش در کار هدایت . یا « ننه امرو » در داستان تراژیک وماندگار «کجا می روی ننه امرو » از احمد محمود ، «ایوان ایلیچ» در داستان «مرگ ایوان ایلیچ » از تولستوی ! در این آثار اگرچه ما با موقعیتهایی حاد طرفیم ولی آدمهای داستان بینابین شخصیتهایی عادی و جامع قرار دارند و فراموش شدنی نیستند. اغلب داستانهای چخوف هم از این دست هستند. ما در همان موقعیت کوتاه با آدمهای داستان همذات پنداری می کنیم. اگر نویسنده زیر پوست آدم داستان برود و از دریچهٔ چشم او موقعیتی را تحلیل کند ما با شخصیتی قابل لمس طرف خواهیم بود چرا که گوشه ای از ضمیر راوی و قسمتی زخمی شده از روح او را می بینیم . خود من در داستانهای : «سوده» «کلمه سربی» ،« چرس» ،« روزی که خورشید سوخت »، و «حضور» سعی کرده ام ، با ایجاد موقعیتی به کند و کاو درونی آدمهای داستانم بپردازم. البته غالب داستان کوتاه برای وارسی خلقیات شخصیتهای داستانی تنگ است و نویسنده از حضور آنها برای بیان حرفهای دیگری استفاده می کند که دلمشغولی اصلی نویسنده است.

■ یعنی به عنوان ابزار از آنها استفاده می شود ؟

□ تقریباً ، ولی اگر ما بخواهیم رمان بنویسیم و رمان ما رمان شخصیت باشد آن موقع این تعریفی که شما می فرمایید درست تر است .

■ من گمان می کنم یک شخصیت داستانی ترکیبی از چند شخصیت واقعی است. این طور نیست ؟

□ طبیعی است . اصولاً آدمهای داستان مثل جهان داستان گزینش شده اند، داستان روبرداری واقعیت نیست. واقعیت در داستان به هم ریخته می‌شود، و نویسنده از این به هم ریختگی آن مصالح و موادی را دوباره سازی می کند که به کار داستان می آیند. شخصیتهای داستان هم تابع این اصل هستند. ترکیباتی هستند از رو حیات و خلقیات پاشیده که نویسنده آنها را سرو سامان می دهد. مختصات جسمی شان هم همین طور . شخصیتهای داستان ترکیب اغراق شدهٔ آدمهای واقعی هستند. دراین ترکیب جسمیت یافته ممکن است صورت

از یکی باشد، چشمها از دیگری و ذهنش از کسی دیگر. اندامش هم از کسانی دیگر. اینها در حقیقت گزینشهای وسواسی نویسنده است که مخلوق خود را از تکه پاره هایی روی هم سوار کند تا به شخصیت داستانش جامعیت بدهد.

■ یکی از اجزای داستان، ماجرا (حادثه) است. ماجرا تا چه میزان می تواند، داستان را پیش ببرد، آیا می تواند رکن اصلی باشد؟

□ بله. می تواند رکن اصلی داستان باشد ولی به هر حال آدمها هم قسمتی از این رکن را بر دوش دارند.

■ شیوه های روایت چطور؟ روایت اول شخص، سوم شخص، نامه و ... بیشتر از کدام شیوه در داستانهای خود استفاده کرده اید؟

□ به گواه همین چند مجموعه دم دست، من سعی کرده ام شیوه های گفته شده را در داستانهایم به کار ببرم. البته این شیوه ها بستگی تام دارند با محتوای کار. تا محتوا کدام شیوه را برگزیند، طوری که بشود حرف داستان را بهتر زد. گاه داستان فقط با دیالوگ پیش می رود مثل داستان «زیتون» و «شرلی» - که چاپ نشده - و «کابینها»، بدون حضور نویسنده! در این صورت کار بسیار مشکل است چون گفت وگو باید بارهای توصیفی، و موقعیتی، تعلیق و اوج و فرود داستانی را نیز انجام بدهد.

■ ... به خواننده اطلاعات بدهد.

□ بله، مثلاً در «کابینها» شما فقط چند گفت وگوی تلفنی را می شنوید، بدون حضور نویسنده، منتها آدمهای داستان باید خلقیات و تناسبهای خودشان را به خواننده منعکس کنند. در داستانهای «خاک و خاکستر» و «لک لکها» و «سوده» از شیوهٔ نامه نگاری استفاده کرده ام. در «سوده» کارمندی سه نامه به رئیسش می نویسد و با این سه نامه با موقعیت و افت و خیزهای داستانی و خلق و خوی راوی آشنا می شویم و داستان به انجام می رسد. ولی در «سیاه بمبک» زاویه دید اول شخص است، ذهنیات آشفتهٔ راوی در این زاویه دید بهتر قابل انتقال است. اگر به صورت سوم شخص نوشته می شد، نیمی از ارتباط از بین می رفت. در داستان «فتاح» این دیدگاه باید سوم شخص باشد چون انعکاس درون چند آدم داستان مهم است. گفتم که بستگی دارد خود

نوشته چه زاویه دیدی را طلب کند تا حرف داستان بهتر زده شود. مثلاً در رمان « در جست و جوی خورشید » زاویه دید باز سوم شخص است چون آن فضای فراخ و آمد و شد بیش از چهل و پنج آدم گوناگون ، جنگ و ... آن را بهتر می طلبد مخصوصاً اگر قرار باشد ما جنگ را به صورت فراخ منظر ببینیم. ولی در رمان « زائده ها » که در بردارندهٔ ذهنیات شوریدهٔ راوی است، زاویه دید اول شخص اجتناب ناپذیر است.

■ یعنی معتقدید که محتوا، فرم را تعیین می کند.

□ بله . دقیقاً.

■ اغلب دوستان می گویند ما منتظر الهام می نشینیم تا بیاید و ما بتوانیم داستان بنویسیم. شما هم منتظر آن جرقه یا الهام می نشینید یا همیشه با داستان درگیر هستید.

□ در این باره نظرات متفاوتی وجود دارد و هر گروهی برای خودشان دلائلی دارند، عده ای معتقد به رسیدن الهام هستند و برخی دیگر می گویند ، خیر ، اراده به کار مهم است . وقتی شما آستین همت را بالا زدید و پشت میز نشستید و آراده به کار کردید می نویسید. خودمن همانطور که گفتم تابع شرایط روحی ویژه ای هستم. باید آن شرایط ایجاد شود تا بتوانم بنویسم ، در این صورت مکان و زمان نقشی ندارند ، حتی در یک اتاق شلوغ و پر سر و صدا هم می‌نویسم و در آن موقع انگار در جایی ساکت و خلوت نشسته ام. فضای داستان آن قدر قوی و زورمند است که حتی حضور آدمها و سر و صداها را احساس نمی‌کنم. ولی اگر آن شرایط روحی نباشد خیر. شده که بارها روزهای متمادی تنها در مکانی آرام بوده ام ولی نتوانسته ام حتی سطری بنویسم . البته به اعتقاد من در آن موقع هم نویسنده دارد کار می کند، در ذهنش آدمهای زیادی را بررسی می کند و مسائل و راه کارها را سبک و سنگین می کند. شخصاً وقتی مشغول می شوم جز شبحی از طرح را در ذهن ندارم. مثل این می‌ماند که شما از دور تابلویی را می بینید، البته طرح کلی آن را ، ولی موقع نوشتن انگار کم کم به آن تابلو نزدیک می شوید و جزئیات تابلو را می بینید. در این حال گاه در داستان اتفاقات حیرت انگیزی می افتد و آدمهایی وارد می‌شوند که خودتان هم حیرت می کنید ، حرفهایی زده می شود که قابل پیش

بینی نیست ، در آن صورت تبدیل می شوید به تند نویسی که باید تا فرصت از دست نرفته و تصاویر عوض نشده آنها را منعکس کنید روی کاغذ و یا بجنبید و تند تند حرف آدمهای داستان را بنویسید چون اگر تعلل کنید جمله ای از دست می‌رود و موقعیتی ناگفته می ماند . در این جور مواقع خط هم در هم و برهم و بد می‌شود. بیشتر کارهای من از این دست هستند.شاید اراده به کار مهم باشد ولی نویسنده باید با خود ساده خواه و ساده پندارش در افتد و به مسائل سطحی و دم دست رضایت ندهد و بخواهد که به عمق وجودش برود. مثلاً طرح رمان «زائده ها» اول بار به نظرم در یک داستان کوتاه می گنجید ولی وقتی وارد دنیای راوی شدم دیدم خیر ، در گودال عمیقی افتاده ام ، گفتم ، حتماً در داستانی بلند می شود تمامش کرد ، باز دیدم خیر از مرز ۱۵۰ صفحه گذشته ام و هنوز بیش از نیمی از طرح پیش نرفته است ، بیان کامل این طرح در رمانی می گنجید ، آن هم یک مونولوگ سیصد صفحه ای سر سام آور ! بشر دنیای کوچکی است ، کافی است شما به این امر واقف شوید و کمی بلند پروازی داشته باشید و اراده کنید که کلید درهای بستهٔ این دنیا را به دست بیاورید و بخواهید آنها را باز کنید ، آن وقت می بینید خدایا در این هزار توها چه شگفتیهای عجیبی پنهان است.

■ اغلب دوستان معتقدند شروع مستحکم و قوی است که خواننده را جذب می کند. مثلاً در «صد سال تنهایی» مارکز به این شکل شروع می کند : «سالهای سال بعد ، وقتی آئورلیانوبوئندیا پای چوبهٔ دار ایستاده بود ، بعد از ظهر دور دستی را به یاد آورد که با پدر بزرگش به سفر یخ رفته بود.» یا شروع «بوف کور» که هدایت چنین شروع می کند: « در زندگی زخمهایی است که مثل خوره ، آدمی را در تنهایی می خورد...» و یا در «پدر و پارامو»، رولفو گیرا و قوی شروع می کند:« به کومالا آمدم. تا پدرم ، پدرو پارامو نامی را پیدا کنم...» اینها شروعهایی هستند که اغلب دوستان به این گونه شروعها معتقدند. برخی دیگر از دوستان به پایان مستحکم داستان ، معتقدند و می‌گویند خواننده با پایان قوی داستان است که فراموش نخواهد کرد چه خوانده است. شما به کدام قسمت از داستان تاکید دارید ؟

□ داستان و رمان خوب ، به اندام متناسب و شکیل و تراش خورده ای می

ماند که نویسنده باید با تیشه قلم از صخره ای - طرح اولیهٔ - آن را به زحمت و به قول فالکنربا عرق ریزی روح ، بیرون بیاورد. این تناسب باید در سرتاپای این اندام خودنمایی کند. شما نمی توانید صورت آن را دقیق تراش بدهید و از پاهایش سهل انگارانه بگذرید. این تراش خوردگی و دقت وسواس گونه باید در همهٔ اندام محسوس باشد. نویسنده به وزنه بردار و یا دونده ای می ماند که باید توان و نیرویش را در کار تقسیم کند. شاهدیم که بسیاری از نویسندگان ناشی ، ابتدای کار را خوب می نویسند (از همه انرژی شان استفاده می کنند) ولی پس از گذشت بیست سی صفحه یکباره کم می آورند وکمرشان زیر و زنه خم می شود. کارهای هنرمندانه مثل کاری است که دوندهٔ دوی ماراتون انجام می دهد. او باید انرژی اش را به اندازهٔ مسافتی که باید بدود تقسیم کند. دونده یا نویسندهٔ ناشی ، در همان ابتدای کار تمام انرژی اش را به کار می گیرد و تمام نیرویش را به هدر می دهد و در دورهای بعدی کم مـی آورد و از دور خارج می شود. ولی دونده و نویسنده آگاه می داند که انرژی اش را چطور باید تقسیم کند. نگاه کنید به بسیاری از آثار معاصر مان تا دلیل عینی این مثال را پیدا کنید. می بینید که اغلب شروعها خوب است ولی در نیمهٔ راه ،نویسنده کم آورده و با هزار بدبختی به پایان کار و صله پینه ای زده . به همین دلیل است که در بیشتر این آثار پیوندها درست نیست وکارها بسیار خطی پیش می روند و رمانها بافت هنرمندانه ندارند. اگر شروع اثری مطلوب نباشد خواننده آن را وا می‌نهد. ما در سینما هم این اصل را داریم ، بنا به توافق نـنوشته ای بـین کارگردان و بیننده اگر فیلم در پنج دقیقه اول نـتوانـدبیننده را جـذب کـند تماشاگر از خیر دیدن آن می گذرد . در داستان کوتاه و رمان هم این اصل مهم هست. شما در داستان کوتاه یک یا دو صفحه و در رمان بین ده تا پانزده صفحه فرصت دارید که خواننده را جذب اثر کنید ، اگر نتوانید ، او کتاب شما را به گوشه ای می نهد و در این صورت به پایان کار هم نرسیده که شما بخواهید به فکر این باشید که پایان قوی ممکن است مهم تر از شروع قوی باشد.

■ گاهی شروع قوی است ، ولی به نیمه های کار که می رسیم ، اثر از قوتش کاسته می شود.

□ بله اشاره کردم ، به این ساده انگاری.

■ برای برگزیدن تیتر داستان ـ چیزی که خود من غالب مشکل دارم ـ شما چه شرایطی را قائل هستید ، یا اصلاً به برگزیدن چنین تیتری اهمیت می دهید؟

□ اسم داستان ، کلید داستان است ! باید به راحتی بتوانید ، در داستان را با آن باز کنید و به فضای آن وارد شوید. البته اصول پیش گفته و کلاسیک مثل اینکه : اسم داستان نباید محتوای آن را لو بدهد و دارای تازگی باشد هم مهم است. اسم داستان باید جاذبیت هم داشته باشد. « شوهر آهو خانم » یک اسم خوب و ماندگار است برای رمانی از محمد علی افغانی ولی نام رمانی دیگر از همین نویسنده به اسم «شلغم میوه بهشته » نه تنها جاذب نیست بلکه دافعه دارد. کاری نداریم به اینکه اصلاً این عنوان درست است و در رمان اصلاً جا افتاده و یا نه . خواندن چنین عنوانی روی یک کتاب از نظر روانی تأثیر منفی دارد نه مثبت . اسم داستان و رمان گاه جنبه نمادین هم دارد.

■ گاهی یک داستان ، بعد از نوشتن ، مدتها ، ذهن نویسنده را مشغول می کند. شما بعد از نوشتن ، چه زمانی فکر می کنید که دیگر داستان تمام شده است و اگر در آن دست ببرید ، خراب می شود.

□ حقیقت این است که نویسنده هم مثل باقی آدمها مدام در حال استحاله است. بدیهی است که در این صورت ما نسبت به کارهای گذشته مان نظرهای تازه ای داریم ، منتها فکرهای تازه و سوژه های تازه مجال بازنویسی مجدد کارهای گذشته را نمی دهند. این احساسی معمول نویسنده دربارهٔ کارهای چاپ شده اش است. ولی درباره داستان در دست نگارش بستگی به رضایت نویسنده دارد که ببیند آیا اثر نظرش را تأمین می کند یا نه ! مثلاً من داستان «سیاه بمبک» را هفت - هشت بار بازنویسی کردم ، سه بار این داستان را با زاویه دید سوم شخص نوشتم و پنج بار با زاویه دید اول شخص ، آن قدر نوشتم تا سرانجام راضی ام کرد.

■ من بقبی من زنم به نقد. نقدی که مخصوص داستان است. اصولاً شما چه نوع نقدی را می پسندید؟

□ اصلاً ما شرقی ها ، آدمهایی ظریف القلب و حساس و بسیار احساساتی هستیم. اهل افراط و تفریطیم. این است که نقد ما هم اغلب تابع این احساسات است. یا اثری را از بیخ و بن رد می کنیم یا آن را حسابی تحویل می گیریم. در حالی که نقد باید سالم و بی غرض و مرض باشد ، باید عیار درست و خالص کار را نشان بدهد. بخشی از نقد امروز ما بر می گردد به رابطهٔ شخصی منتقد و نویسنده ؛ به جناح بندیها . در نقد سلیقه ای عمل می کنیم. با یک ایدئولوژی خاص و معیارهای من در آوردی مخصوص خودمان می آییم و اثر را اندازه می گیرم اگر با معیارهای ما خواند تحویلش می گیریم اگر نخواند ردش می‌کنیم. شخصیت نویسنده را خارج از اثر سنجاق می کنیم به نوشته ! این است که گاه سر از جاهایی در می آوریم که نباید ، گاهی هم به جای نقد ، دیکته صحیح می کنیم ... تسویه حساب شخصی می کنیم ! قدر مسلم اشکالات عدیدهٔ نثری جزیی از نقد را شامل می شود ولی این جزء در درجه اهمیت بسیار پایینی قرار دارد ، نمی شود با دو تا ایراد نثری را رد کرد. پرداختن به مسائل شخصی نویسنده نیز صحیح نیست. نقد درست نقدی است که با خود اثر سرو کار دارد. رابطه علی ، و علت و معلولها را بررسی می‌کند، از نظر جامعه شناسی و یا روانشناسی ، رفتار آدمهای اثر را تجزیه و تحلیل می کند. میزان موفقیت نویسنده را در حرفی که می خواسته در اثر بزند بررسی می کند. توصیفها ، گفتگوها و شاکلهٔ کار را مورد مداقه قرار می دهد. اگر تمثیل و نمادی در اثر وجود دارد آنها را از پس زمینه به پیش رو می آورد. از نظر رفتار شناسی کنشهای آدمهای اثر را می سنجد . در مجموع دانش منتقد باید همردیف نویسنده باشد ، اگر نگوییم بیشتر. منتقد باید یک برتری فکری نسبت به نویسنده داشته باشد و با یک اشاره خیلی چیزها را درک کند. نگاه کنید به کارهای ناباکوف ، به نقدهای او ، ببینید ، با چه اصول دقیق و حساب شده ای به سراغ آثار می رود و آنها را چطور بررسی می کند . به همین دلیل متأسفانه نقد در کشور ما زیاد پخته نیست. یعنی منتقد یا دارای آن دانش

بالا نیست و یا خیلی خطی و احساساتی عمل می کند . در بین منتقدمین معاصر آقایان عبد العلی دست غیب ، سیامک وکیلی و رضا رهگذر (سرشار) خیلی خوب عمل می کنند، شخصاً از نقدهای ایشان خیلی استفاده می کنم، آقای رهگذر تیزبینیهای ویژه ای دارند که کمتر کسی دارد ، هر چند که گاهی ، و در پاره ای از جاها با نظراتشان زیاد موافق نیستم.

■ اغلب ، نویسنده ، بعد از کنار گذاشتن کار و رجوع دوباره به همان کار ، پس از مدتی ، خود چون یک منتقد و گاه بهتر از منتقد به نقد کار خودش می‌نشیند، شما چطور ؟ کارهای گذشته خودتان را نقد کرده اید؟

□ بله ! ببینید ، حقیقت این است که دنیای داستان دنیای راستی است ، دنیای صداقت است. وقتی نویسنده داستانی می نویسد و تمامش می کند خودش اولین کسی است که می تواند با رجوع به درونش ببیند آیا آن کار واقعاً از دلش برآمده یا نه . کجای کار احیاناً دچار ناخالصی است ، کجا سفسطه کرده و کجای کار می لنگد و به معنای دیگر آیا اثر جوششی بوده است یا کوششی . بهترین منتقد هر اثری خود نویسنده است، خودش بهتر از دیگران می داند که چه کرده ! البته گاهی پیش می آید که نویسنده آن قدر در شور و شر نوشته است که پاره ای از وجوه کار را نمی بیند و این منتقدی تیز بین است که می‌آید و زاویه های پنهان مانده از چشم نویسنده را به اونشان می دهد. نمونه اش منتقد مشهور روس بلینسکی بود که به قسمتی از « جنایت و مکافات » اشاره کرد و داستایفسکی را متوجه شاهکارش کرد. تخم مرغی که در داستان «روزی مثل بقیه روزها » آمده ، از نظر من نویسنده تخم مرغی ساده بود. منتقدی تفسیر و معنایی دیگر از آن داده بود که می توانست تفسیر درستی هم باشد.

■ ما ادبیات کهن پرباری داشته ایم . آقای ابراهیمی ، مدعی هستند که ما پیشینهٔ پنج هزار سالهٔ ادبیات داستانی داشته ایم . چنین ادعایی به نظر شما درست است؟

□ دراین که ما دارای پیشینهٔ فرهنگی بسیار غنی و پرباری هستیم شکی نیست، به گواه آثاری که چون گنجهایی نهفته زیر سر ماست و بسیاری از ما از آن بی خبریم . ولی اینکه بگوییم پنج هزار سال زمینهٔ داستانی داریم باید

ببینیم تعریف ما از داستان چیست! بله ما داستانهای منثور و منظوم فراوانی داریم ولی آنها با قواره های پذیرفته شده داستانی همخوانی ندارند، دچار کاستیهای عدیده ای هستند. بیشتر حکایتند تا داستان . حقیقت این است که ما حدود هشتاد نود سال است که باالگوبرداری از ینگه دنیا داستان نویسی را شروع کرده ایم . حالا اگر بخواهیم نقب بزنیم به گذشته ها و از آنها حجت بیاوریم، چندان قابل اعتماد نیست. ولی حرف آقای ابراهیمی هم چندان بی راه نیست و قابل تعمق و بررسی است. حالا نمی توان در این حدود قاطعانه نظر داد. اما تأثیر پذیری نویسندگان بزرگ جهان از ادبیات غنی ما انکار کردنی نیست ، حتی نویسنده ای مثل بورخس می گوید :« وقتی به خانه می آیم می دانم که یک کتاب منتظر من است که آن را با تمام کتابهای دنیا عوض نمی کنم .» منظور او کتاب « هزار و یک شب » است که البته هنوز بر سر ملیت نویسندهٔ آن اختلاف نظر است. معلوم نیست او عرب بود یا هندی یا ایرانی که ایرانی بودن آن ظاهراً مسجل شده . آندره ژید هم تأثیر زیادی از ادبیات ما گرفته است. دانته و خیلیهای دیگر هم . «گلستان » و «بوستان» سعدی دریایی از معنا و زیبایی اند. « مثنوی» مولوی حیرت انگیز است. آن قدر ژرف و غنی که هر بیتش چکیدهٔ یک رمان فلسفی است. ولی متأسفانه مطالعهٔ نویسندگان ما در این زمینه ها بسیار اندک است و هنوز چشم دوخته ایم تا نمونه اثر نویسنده‌ای ترجمه شود ، و ما آن را الگو قرار دهیم. تصویر پردازی و توصیف را از آنها یاد بگیریم . مثلاً اگر در آثار میلان کوندرا همه چیز ، درهم و برهم و قاطی شده است، به محض اینکه بندهٔ زنوزی جلالی آن را خواندم برایم می شود حجت ، می گویم خب ، پس می توان اول شخص و سوم شخص را در یک فصل باهم قاطی کرد و نویسنده هی بیاید وسط داستان و نطق کند و...

■ در حالی که «مثنوی معنوی» را فرضاً کنار گذاشته ایم.

□ بله ! و این تأسف انگیز است .مثل اینکه نویسندگان ما نوشتن و مخصوصاً خواندن را زیاد جدی نمی گیرند. «مرزبان نامه» را در نظر بگیرید، ببینید چه توصیفهای درخشانی دارد. من زمانی حتی تهییج شدم و نتهایی هم از آن برداشتم. قصد داشتم آنها را مدون کنم و انتشار دهم که متأسفانه این کار هم نصفه نیمه در میان انبوه کارهایم دارد خاک می خورد.

■ این پیشینهٔ قوی آیا همان طور ادامه پیداکرده است یعنی آیا معتقدید که ما دارای ادبیات معاصر پرباری هستیم؟

□ تا حدودی ، ما داریم می رسیم به آن حد و مرزی که شایستهٔ آنیم. استفاده‌های شایسته ای می کنند و یکی از علل موفقیتشان هم در همین است.

■ دوستی می گفت : « ادبیات معاصر ایران از ادبیات معاصر عرب جلوتر است». نظر شما چیست؟

□ متأسفانه ترجمه هایی که از ادبیات معاصر عرب شده بسیار اندک است. ولی مدتی قبل برگزیده ای از آثار نویسندگان عرب راکه در مقدمهٔ آن هم کلی داد سخن داده بودند خواندم. اگر همان مجموعه را میزان قرار دهیم باید بگویم نه ، چندان چنگی به دلم نزد. نویسندگان متوسط ما خیلی بهتر از آنها ، از هر نظر می نویسند. ما در کشور خودمان نویسندگانی داریم که کارشان در حد جهانی است. حالا این کم لطفی مترجمان است یا چیز دیگر نمی دانم . مثلاً «کلیدر» محمود دولت آبادی یک شاهکار جهانی است و از بسیاری از رمانهای بزرگ چیزی کم ندارد.

■ ... که به عربی ترجمه شده .

□ نمی دانستم ... اگر این اثر در ینگه دنیا نوشته شده بود حالا در بوق و کرنا کرده بودنش . فکر نمی‌کنم دولت آبادی چیزی از نویسندهٔ ترک،یاشار کمال ، کم داشته باشد. متأسفانه ادبیات معاصر ما خیلی غریب افتاده است.

■ نظر شما دربارهٔ گلشیری چیست ؟

□ هوشنگ گلشیری فرم گراست. آنجاکه خودش است مثل «شازده احتجاب» که هنوز شاهکارش به شمار می رود ، خوب است ؛ آنجایی که به وجه احساسی و عقلانی اش، یکسان ، اجازه ظهور می دهد کارهایش درست نشسته است و نه دربارهٔ گلشیری که بالکل امری کلی است. نویسنده باید هم از غریزه و هم از احساس و عقلش در کار مایه بگذارد . فرم تا آنجا خوب است که در خدمت محتوا باشد. اگر ما محتوایی نداشته باشیم جوشکاری هنرمندانه کلمات هر چند میلیمتری و سنجیده باشد به چه دردی می خورد؟ نویسنده مهندس ساختمان که نیست . شما وقتی «آیینه های در دار» را

می‌خوانید از همان سطر اول حضور جناب گلشیری را متر به دست جلوتان احساس می کنید. در همه طول کار انگار مدام بغل گوش آدم می گوید : می‌بینی این منم، گلشیری ! یاد بگیر . این طوری بنویس ! حضور مهندسی مآبانه گلشیری باعث شده که او به یک بی حرفی محض در آثارش برسد. بله به شخصه به هر نویسنده ای که می خواهد فرم را بشناسد می گویم برو و فلان اثر گلشیری را بخوان ! البته نهایت بی انصافی است اگر بخواهیم تصاویر درخشان و سه بعدی قسمتهایی از کار او را نادیده بگیریم؛ مثلاً آن قویی که کنار دریاچه و در آن سایه روشن زنده و خون دار به قلم آمده و چند جای دیگر که دارد قصه هایش را می خواند . تصویر آن عروس و آن آیینه و یا آن قدم زدنها در کوچه باغی ها... ولی خب باید پرسید آیا درست است که ما در پاتیلی یک خروار روغن بریزیم و بخواهیم فقط یک تخم مرغ را در آن نیمرو کنیم ؟ «آیینه های دردار» به نوعی تکرار کارهای گذشته اوست.

■ «دست تاریک ، دست روشن» چطور؟

□ آن را نخوانده ام ! به هر حال فرم گرایی گلشیری برای او مشکل ساز شده . هر چند که می دانیم او برای رسیدن به این فرم زحمت بسیار کشیده ، ولی به قول ویلیام فالکنر : آنها که مدام به ساختار فکر می کنند بهتر است بروند و بنا شوند !

■ با این شکلی که پیش می رود ، آینده رمان و داستان کوتاه را چگونه می بینید؟

□ بسیار خوب است . من بسیار خوشبین هستم ، اما مشروط بر اینکه نویسندگان از آفت پرنویسی و شتابزده نگاری پرهیز کنند و هر فکر دم دستی را بهانه نوشتن قرار ندهند . عوامل و مسؤولینی که داعیهٔ پشتیبانی و راهبری و هدایت این عرصهٔ حساس را به عهده دارند ، متوجه موقعیت اهل قلم باشند و از آن حمایتهایی منطقی کنند. اعضای شوراهای بررسی برای چاپ رمان ، سنجیده انتخاب شوند.

کسی که دهها سال سابقهٔ مطالعه و نوشتن دارد هنگام نقد یک اثر و یا اظهار نظر دربارهٔ یک اثر با احتیاط رای قاطع می دهد ، چگونه ممکن است کسی که حتی پنج جلد رمان نخوانده و با اصول پیچیدهٔ ادبیات داستانی هیچ گونه آشنایی ندارد بتواند دربارهٔ سر نوشت یک اثر تصمیم گیری کند.

■تعریف شما از نثر چیست و آیا ما نثر داستانی و غیر داستانی داریم؟

□ نثر زبان داستان است که با محتوا رابطه ای تنگاتنگ دارد ؛ با فکری که می‌خواهد بیان شود و با فضای کار نیز به همچنین ، نثر داستانی احساسی با نثر داستانی حماسی تفاوت دارد . نثر غیر داستانی عبارت است از زبانی که مارا از فضای داستان دور می کند . مخل و مزاحم ارتباط خواننده با موقعیت داستان است . استفاده از جملات قالبی و دستمالی شده که لطف و تازگی خود را از دست داده اند نیز بنوعی غیر داستانی اند.

■ در اینجا من بحث داستان به شیوه سنتی راکنار می گذارم و می پردازم به بحثی که هم اکنون درگیرش هستیم.غرب مدتها قبل از ما، متوجه آن شد و ما، اکنون. از داستان «جریان سیال ذهن» و در ادامهٔ آن «قصهٔ نو فرانسه» برایمان بگویید.

□ خب تا بوده فرانسه پیشقر اول مکاتب جدید بوده است. از بالزاک گرفته تا امیل زولا، پروست ، موپاسان ، و اکنون آلن رب گری یه و ناتالی ساروت و کلودسیمون. ظهور این مکاتب خلق الساعه نیست ، مناسب و ملهم از شرایط اجتماعی ، سیاسی و اقتصادی جامعه است ، دنیای شتابزده و کم حوصله و سریع امروزه ، به نوعی ، دیگر آثار بحر طویل و چند جلدی را نمی پسندد، گو اینکه «خانواده تیبو» را روزه مارتین دوگار چاپ کرد - بحث و جدل ناتالی ساروت و ادعای مردن رمان و ... هم تازگی ندارد. همان طور که گفتم امیل زولا هم نا تورالیسم خود را رئالیسم ترین مکتب معرفی می کرد، او با زمانهای پیوستهٔ «خانواده روگن» مبنای توارثی و ژنتیکی را یک اصل غیر قابل تردید رئالیسمی می دانست و ... بگذریم .

جریان سیال ذهن که نوع شکوفا و جهانی اش را پروست در رمان «در جست و جوی زمان از دست رفته» از یک سو و جیمزجویس با «اولیس» نوشته اند و ویرجینا وولف با رمانهای «خانم دالووی» و «به سوی فانوس دریایی» ادامه داده اند می رسد به «پاک کن ها» اثر آلن رب گری یه . حذف انسان و اهمیت اشیاء . به هم ریختن معیار های کلاسیک داستانی از توصیف و شخصیت پردازی گرفته تا طرح و ... و ضدرمان که تعریفش در خودش است ، کار آنها کار تازه ای نیست ، مکتب کلاسیسیسم و رومانتیسم هم همین مساله

را داشتند. فلوبرهم با «مادام بواری» به ادعایی برخاست و اینک آمریکای لاتین با رئالیسم جادویی اش و ...

■ احساس می کنم نتوانسته ام سؤالم را خوب مطرح کنم. منظور من این است که وقتی دوژاردن می آید کارش را منتشر می کند و بعد ریچاردسون، در دو جای مختلف، از این طرف جویس در ایرلند و پروست در فرانسه، به طور همزمان بین سالهای ۱۹۱۳ تا ۱۹۱۹ یک سری کار می کنند که وقتی آثارشان منتشر می شود، مشخص می شود ادامهٔ همان کارهای دوژاردن و ریچاردسون بوده. این ادامه پیدا می کند و نام داستان جریان سیال ذهن را به خود می گیرد. قصدم این بود که چطور این جریان شروع شد، و چطور ادامه پیدا کرد و به وولف و فالکنر و ... رسید و آنجا هم ادامه پیدا کرد و آمد جلو یا دربارهٔ «قصه نو فرانسه» که با آلن رب گری یه و ناتالی ساروت و کلودسیمون و میشل بوتور شروع می شود.

□ حرف من هم همین است. گذر از این مقاطع لازم و ملزوم موقعیت اجتماعی سیاسی آنهاست. قصهٔ نو فرانسه، و آن بی داستانی با فرهنگ امروز آنها رابطهٔ مستقیمی دارد. وقتی نیچه اعلام می کند که خدا مرده است و به دنبال ابر مردش «چنین گفت زرتشت» را می نگارد، نوع بشر اصل می شود. زیر بنای فکری مارسل پروست هم به هنری برگسون و فلسفه او بر می گردد. در حقیقت پروست به نوعی نظریهٔ برگسون را ادبی می کند، همان طور که نگارش رمانهای «دیوار» و «تهوع» سارتر به مبنای مکتب اگزیستانسیالیزم بر می گردد. پی آمد رمانهای گفته شده مبنای مکتبی دارند. این آثار نوشته شده‌اند تا به نوعی آن مکتب را توجیه کنند. در روسیه نیز همین است. «دن آرام»، «دکتر ژیواگو» بهانه هایی هستند برای تأیید یا تکذیب ایدئولوژی حاکم و بسیار نمونه های دیگر که صحبت دربارهٔ آنها باعث اطالهٔ کلام خواهد شد. ولی باید دید آیا رمان نو فرانسه، زبان امروز ادبیات ماست یا خیر؟ آیا ما محتوی فرهنگی خود را می توانیم در ظروف آنها بریزیم؟ بدیهی است که نه! انسان جامعه امروز ما و مسائل عدیدهٔ او چقدر تفسیر و تحلیل شده؟ آیا ما هم به اینجا رسیده ایم که اشیاء را اصل بدانیم. مسلم است که نه! آیا مبنای عقیدتی ما می تواند بر مبنای نظریه نیچه باشد؟ معلوم است که خیر! این

است که می گویم استفاده از این قالبهای به طور کور کورانه و سرسری به نوعی به ادبیات معاصر ما لطمه می زند ، نگاه کنید به داستانهایی که نو قلمان می‌نویسند. اینان بدون اینکه بتوانند چهار قصه قرص و محکم رئالیستی بنویسند و یا در عرصه های معقول داستانی معاصر قلم ورزی کنند، به بهانهٔ سیال ذهن دست به آشفته نویسی و پریشان گویی می زنند واسمش را می‌گذارند داستان!

■ ایران الان را در نظر داریم.

□ بله ! ما برای چه داستان و رمان می نویسیم ؟ جز این است که به وسیلهٔ اثر می خواهیم با خوانندگان آثار مان ارتباط برقرار کنیم و یک پیام ، یک حرف و یا یک تصویر متفکرانه را منتقل کنیم؟ شما فکر می کنید سطح دانش خوانندگان ما به آنجا رسیده که فی المثل «اولیس» جویس را بخوانند و لذت ببرند ؟ و آیا نظیر «پاک کن ها» می تواند آن ارتباط منطقی را بین نویسنده و خواننده برقرار کند ؟ اروپا برای اینکه به اینجا برسد کلی کار کرده است و مکاتب گوناگونی را پشت سر گذاشته . شما بروید «سلول» هورست بینگ را بخوانید و مقایسه اش کنید با «یادداشتهای زیر زمینی » داستایفسکی. ببینید از یک منظر این دو اثر چقدر به هم نزدیکند ولی از نظر روایت چقدر دور! جنگ دوم جهانی وقتی به پایان رسید بعد از آن کشتارها و قحطی ها ، مکتب دادائیسم به وجود آمد ، که منکر همه چیز شد . اینها ملهم از شرایط آنها ست. ضد رمان معلول شرایط آنجاست. مکتبها این طور پدید نیامده که چهار تا نویسنده بنشینند کنار هم و بگویند ما می خواهیم از امروز فلان مکتب را رد کنیم و به جای آن بهمان مکتب را بنشانیم. صحبت بر سر این است که ببینیم آیا این اصول در کشور ما هم جا افتاده اند ، یا نه ! البته این صحبتها معنی اش این نیست که نویسندهٔ ما خودش را بی نیاز بداند از شناخت این مکتبها، خیر ، او باید پا به پای ادبیات معاصر جهان جلو برود و بداند که رمان چیست ، ضدرمان چیست ، رمان نو چیست ، مینی مالیستها چه می گویند ، مراحل کاربردی اینها را باید بداند ولی اینکه اینها چقدر در کشور ما جای استفاده دارد ، حرف دیگر است.

■ هنوز زمانش نرسیده است.

□ به این صراحت نمی شود در این باره گفت. شاید ما مثلاً در دورهٔ بالزاک باشیم - گفتم مثلاً - و شاید ... سابقه این بحث هم که می دانید همان بحث هنر برای هنر کذائیست که نه تنها در کشور ما بلکه در دنیا هنوز موافقان و مخالفان خودش را دارد و سرجمع اینها دنیای فردی هر نویسنده مختص به خود اوست ، او باید برای انعکاس این دنیا و رمز و راز هایش زبان و سبک خودش را پید کند . این مکاتب ، ابزارهای اویند، باید ببیند با کدام ابزار می تواند به شایسته ترین وجهی حرفش را بزند و با دیگران ارتباط برقرار کند.

■ بخش «داستان نویسنده» را با این پرسش شروع می کنم : زبانی که شما برای داستان «لک لک ها» اولین داستان از اولین مجموعه شما، انتخاب کرده اید، در مجموعه «سالهای سرد»، با شکل روایتی ای که داستان دارد، یکی نمی شود و خوشایند به نظر نمی رسد. بعد از گذشت هشت سال از چاپ این مجموعه ، حالا اگر دوباره سراغ آن بروید آن را با چه زبانی می نویسید ؟

□ اگر بخواهم دوباره «لک لکها» را بنویسم ، با همان زبان می نویسم . چون در شیوهٔ روایت و زبان داستان اشکالی نمی بینم. شیوهٔ نگارش این داستان به طریق نامه نگاری است و سادگی مرد روستایی که لک لکها را به شهر فرستاده با فرد مقابلش که شهری است و ته مایه رندانه ای دارد به نظر من جا افتاده . شاید اگر به داستان دیگری اشاره می کردید، موافق بودم مثلاً در همان مجموعه به داستان «زمین از هم می پاشد» ویا داستان «اسکاد روی ماز ۵۴۳» که خودم با واقف بودن به پاره ای از مشکلات داستان آن را در مجموعه جدیدم بازنویسی کرده ام و اصلاً اسم داستان را هم روی مجموعه داستانهای جنگ گذاشته ام . اسکادبازنویسی شده ، کاری است تقریباً سه برابر اسکادماضی. توجه داشته باشید که «لک لکها» به طریقهٔ نامه نگاری نوشته شده و در این صورت روایت جزو ماهیت این نوع نگارش است.

■ اینجا البته به نظر من این گونه آمده ؛ در حالی که در داستان «تمشک وحشی» با شروع زیبا و زبان چکشی و مستقل و در عین حال سریع ، داستان به قدری قشنگ است که خواننده داستان را رها نمی کند. می خواستم بدانم چطور به این زبان دست یافتید؟

□ خب ، هر داستانی زبان خودش را می خواهد . موقعیت آدمهای داستان «تمشک وحشی» و جنگ ، این طور ایجاب می کند. در آغاز داستان از ذهن راوی آغاز حمله را شاهدیم که در این شرایط ، زبان باید سریع و چکشی باشد. مثل کاتهای سینمایی در یک نبرد. بزیده بریده وتأثیر گذار، ولی در همان قصه وقتی راوی به ایام کودکی اش رجعت می کند ، ضرباهنگ سریع و چکشی جای خودش را با جملاتی طویل و آرام و نرم عوض می کند. آن خاطره ، ابرها و ستاره ها و رؤیای کودکی راوی با آن نوع نگارش جور می‌شود ولی به محض اینکه باز سر و کله عراقیها پیدا می شود ، دوباره هم موقعیت و هم زبان تغییر می کند...

■ در داستان «صیاد و توفان » از مجموعهٔ « خاک و خاکستر » شما به آن بخش از واقعیت داستانی دست یافته اید که کمتر اتفاق می افتد کسی بتواند چنین فضا و چنین شخصیت و چنین داستانی را بسازد... چطور شد که به چنین فضایی دست یافتید؟

□ بله ، « صیاد و توفان » را خودم هم نسبت به بسیاری از داستانهایم ترجیح می‌دهم . موقع نگارش آن داستان در حال و هوای خاصی بودم.آن کار خیلی درونی بود. می دید مشان (آدمهای داستان را می گویم) وقتی سارق (آقای سهیل) برای دزدیدن تابلوی « صیاد و توفان » به خانه آقای افشار می رود با آن هول و هراس درونی و آن ساده انگاری نیمه احمقانه افشار.درونیات این دو آدم برایم مهم بود. وجود سگ درخانه و حس قوی سگ . خود تابلوی «صیاد و توفان» که به نوعی ترجمان وضع روحی آقای سهیل بود و آن نقش پلنگ در پشت ربدوشامبر آقای افشار و کشف درونیات آن دو و سرانجام آگاهی افشار از نیت سهیل بدون اینکه صراحتاً به او بگوید و همچنین استحالهٔ سهیل مواردی ریز و دقیق و موشکافانه بودند که به این داستان ویژگیهای خاصی می‌دادند. یادم است هفته نامه «ولایت » هم ، دوباره ، آن را در دو شماره در شهرستان قزوین چاپ کرد.

■ داستان «چرس» در مجموعهٔ « روزی که خورشید سوخت » از دیگر داستانهای این مجموعه بهتر است . این داستان اگرچه تمرینی برای رسیدن به شیوهٔ نو داستان نویسی (جریان سیال ذهن) است ؛ الگوی خوبی است برای یادآوری عناصری که این نوع از کار را از باقی داستانها متمایز می سازد. در صورت امکان در این باره توضیح دهید.

□ مجموعهٔ «روزی که خورشید سوخت» داستانهای خاصی دارد. از خود «روزی که خورشید سوخت» گرفته تا «کابینها»، «زیتون»، «سکه»، «با باد باتوفان» وهمین داستان مورد اشاره شما «چرس». وقتی نویسنده ای داستانش را می نویسد، همهٔ حرفهای بایسته در آن داستان را باید زده باشد و توضیحهای بعدی نویسنده نه چیزی به قوتهای کار می افزاید و نه چیزی از آن کم می کند. اینکه شما «چرس» را بهتر از بقیهٔ داستانهای این مجموعه می دانید شاید به سبب فکر جهانشمولی است که پشت این داستان وجوددارد و نیز موقعیت خاص آدم داستان «الف» زندانی و «ب» نماینده قانون و «ث» جلادش و آن سلول تنها و اعدامهای عدیده الف که یک بار با گیوتین گردن زده می شود، یک بار به دار آویخته می شود و یک بار تیرباران می شود و بعد از هر اعدام دوباره خودش را در سلول می یابد، با همان «ب» نگهبان و دوباره همان محاکمه توسط «ت» و اعدامی دیگر و باز... این سیر گردونه وار بی انتها که بشریت تا هست باید رنج بکشد، زیر دست حکومتها استنطاق شود و کشته شود.

در این داستان انسان به معنای انسانی اش و با تمام ماهیتش در طول تاریخ مطرح است. باز پرس خسته است. زندانی خسته است و جلادهم، از این تکرار، منتها در این چرخهٔ محتوم محکوم به این بودنها و تکرارها هستند. این سیر تسلسل بوده و هست و خواهد بود. ممکن است نوعش فرق کند ولی فعلش با ذات بشر همراه است. تنها شاهد تسلی بخش در این اثر آن چشم ناظر است که همیشه با «الف» هست و شاهد درد کشیدن اوست. این تنها روزن امیدوار کننده بشر است! در «چرس» قصد داشتم به این تراژدی پایان ناپذیر بشر در دیروز و امروز و فردا بپردازم!

■ مجموعه داستان «روزی که خورشید سوخت» در کارنامهٔ داستانی شما، به نظر من نقطهٔ عطفی محسوب می شود. این مجموعه سرشار از تجربه های بدیع و دلنشین و داستانی است. همچون داستانهای «چرس»، «کابین ها»، «زیتون» و... در صورت امکان داستانهای این مجموعه رابرایمان بشکافید.

□ از « چرس» گفتم ! و از « روزی که خورشید سوخت » بگویم ، واگویهٔ مرد نابینایی که گذشته اش را مرور می کند و چگونگی انفجار دیگ بزرگ کارخانه را و چگونگی کور شدنش را او اکنون با بهره گیری از حسش راه اداره و خانه را طی می کند و ذهنیاتی دربارهٔ آدمهای اطرافش پیدا کرده که باید آنها را در خود داستان بخوانید . ایستاده است در این سوی خیابان و می خواهد امروز از کسی خواهش نکند که او را به آن سوی خیابان ببرد. می خواهد ببیند در بین این سیل آدمهای در گذر کسی پیدا می شود که خودش داوطلب کمک به او شود ؟ و بالاخره آن آدم می آید ولی ...! داستان را بخوانید. از «کابینها» گفته ام ، خطهای تلفن کابینهای مختلف روی هم می افتد و تقابل آدمهای مختلف با مشکلات مخصوص به خودشان را شاهدیم و مادری هم به دنبال مهدی گم شده اش می گردد. در «زیتون» که فقط با دیالوگ پیش می رود ، دو دزد دارند با ماشین از رودبار زلزله زده می آیند، آنها النگوی دختر زیر آوار ماندهٔ نیمه جان را به جای کمک به او از دستش در آورده اند !«فاخته» رو در رویی دو خواهر زشت و زیباست و تحلیل این دو صفت آزار دهنده و آرزومندی بشری! در مجموعه داستان «مردی با کفشهای قهوه ای» هم سعی کرده ام به موقعیتهای بکر و مسائلی که جنبه های گسترده ای از فکر بشر را به خود مشغول کرده اند بپردازم ! راستش را بخواهید اکنون نوشتن قدری قلم گیر است! در مجموعه جدیدم «سیاه بمبک» هم سعی کرده ام به اندیشه های دم دست میدان ندهم. همیشه کوشیده ام با داستانهایم حرف تازه ای بزنم. من با این تعریف که داستان برای سرگرمی است مخالفم ، نویسنده ای که حرفی برای گفتن نداشته باشد، بهتر است بی جهت وقت مردم را نگیرد و برود دنبال کار دیگری ، مردم برای سرگرم شدن به اندازهٔ کافی وسیله ارتباط جمعی دارند. نویسنده باید در خواننده فکری ایجاد کند.داستان خوب آن داستانی است که وقتی خواننده تمامش کرد،دقایقی از خودش جدا شود و به خودش بگوید : خوب شد که این داستان را خواندم .

■ نوشتن و روایت داستان به طریق «نامه نگاری» از دلمشغولیهای شما بوده است(باتوجه به وجود چند داستان به این شیوه در چهار مجموعه داستان شما).

دربارهٔ این شیوهٔ نوشتن توضیح دهید.

□ شیوهٔ نامه نگاری هم ویژگیهای خاص خودش را دارد مشروط بر اینکه دربارهٔ آن سوژه خاص بهترین نوع زاویه دید باشد. یعنی از دل کار برآید و درست بنشیند. محتوای داستان «خاک و خاکستر» به نظر من کاملاً با این شیوه مطابقت داشت.در این شیوه خطر شعار دادن بسیار کمرنگ می شود ، مقتضای نگارش نامه به ما فرصتهای معقول و پذیرفته ای می دهد که سایر انواع دیگر بیانی فاقد آنند. منتها از طرف دیگر دارای مشکلاتی است که سایر زاویه دیدها آن را ندارند. منتقدی درباره «خاک و خاکستر» گفته بود این داستان شخصیت پردازی ندارد. برایم هنوز جای سؤال بود که در یک موقعیت ترسلی چگونه می شود شخصیت پردازی کرد ، هرچند این حرف به آن معنی نیست که خواننده نباید به شخصیت نویسنده نامه ها پی ببرد، بلکه مقصودم این است که به هر حال ، با توجه به شیوهٔ ترسلی ، نویسنده دیگر نمی‌تواند مثل زاویه دیدهای دیگر با دست باز به شخصیت پردازی بپردازد ، هر چند باز این حرف جای ابهام دارد که در داستان کوتاه تا چه حد می‌شود شخصیت پردازی کرد.

■ باتشکر از اینکه وقتتان را به ما دادید، خسته نباشید.

□ من هم تشکر می کنم از شما ، و شما هم خسته نباشید.

****

سلمان هراتی

پاسخ یک نامه

تعارف کردی دوستمان داری
در نامه ای
در پاکتی که به تمبری از
آسمان خراش های واشنگتن
آلوده بود
و تصویری از تو
با لبخند
با پلاکی نقره ای در پارك
مثل یک گاو مقدس در هندوستان خوشبختی
و دو صفحه حرف از « فرانك»

***

اما اینجا
آسمان آبی است
وطن پیراهنی تابستانی در بر دارد
و کنار پنجره ای ایستاده است
که رو به آسمان باز می شود
اینجا همه خوبند
و بدها اند کند
با این همه از تو و «فرانك» عاقل ترند
اینجا درخت و آب
پرنده و آفتاب
و میلیونها دست
آسمان را آکنده اند
اینجا همیشه آوازی هست
که تاکنون نشنیده ایم
و مرتب گلهایی می شکوفند
که نامشان

در دائرة المعارف گلها نیست
و بهار با تعجب می پرسد:
خدایا اسم این گلها چیست ؟
اینجا مادران از کویر می آیند
اما دریا می زایند
کودکان طوفان می آفرینند
دختران بهار می بافند
و پسران برای توسعهٔ صبح
خورشید می افشانند
اینجا هر دریچه
تکرار گشایشی است
به دشت متنوع عشق
وطن سید بزرگواری است
که با دستاری سبز
چون موجی در سواحل طوفانی
حماسه می خواند
اینجا همه امام را دوست دارند
و امام همه را دوست دارد
پنجرهٔ چشمهامان را می گشاییم
با قلبها مان نگاه می کنیم
و سپس عشق
و سپس رنج و صبر
و خم شدن در خون خویش
و بدینسان
ما برای گسترش عشق
به دنیا می آییم
و از دنیا می رویم

شهریور ۶۴، تنکابن

فارسی امروز
شبه قاره

دکتر سلطان الطاف علی
کویته

رابعه قزداری ، زن انقلابی

خیام منجم و هیئت دان بود، ولی علت شهرت او رباعیاتش شد. شیخ سعدی شیرازی غزل را شکل جداگانه بخشید و کلیات او شامل بر غزلیات عالی و نظم های گرانقدر است در حالی که گلستان ، کتاب نثر، باعث شهرت دوام وی گشت. همینطور اگر احوال و وقایع راجع به رابعه قزداری بلخی به دقت مورد مطالعه قرار گیرد ازآن فهمیده می شود که وی یک شخصیت انقلاب آفرین بوده ، اما مورخان و تذکره نویسان او را فقط درشاعری ، عشق ورومان معرفی کرده اند.

شیخ فرید الدین عطار(ف ۵۴۵ ه) داستان رابعه را در مثنوی«الهی نامه» بیان می نماید. ابو سعید ابی الخیر (ت ۳۵۰ ه) بااختصار درباره اش ذکر نموده است . مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی (ت ۸۱۷ ه) در تألیف خود به نام «نفحات الانس» از روی بیان کرده عطار، رابعه را یک شاعرهٔ صوفی باصفا قرار داده است. در عهد حاضر حافظ محمود شیرانی در مقالات (لاهور ۱۹۷۲م) خود در ضمن رابعه مباحثی آورده است. محقق ایرانی دکتر همایون فرخ در « حافظ خراباتی» (تهران ۱۳۶۲ ه ش) اشاره ای به رابعه وشعرش نموده است. دکتر انعام الحق کوثر در تألیف گرانقدر خود « شعر فارسی در بلوچستان » (لاهور ۱۳۵۱ه) با همه وسایل تاریخی و ادبی که دسترسی به آن برای او ممکن بود به همین اشاره اکتفا نموده است. در این زمان

ناصر نجمی با تألیف کتابی به نام «رابعه دختر کعب» (تهران ۱۳۷۲ هـ ش) فکر نوینی را ارائه کرده است. وی در آن همه سلاسل واقعات دربارهٔ رابعه را به تحقیق و دلیل واقعی جمع آوری و تجزیه نموده و نشان داده که رابعه دارای روحی انقلابی و پُر شور وباعفت بوده است. یک مؤلف دیگرایرانی،احمد اداره چی، صاحب کتاب « شاعران همعصر رودکی » (تهران ۱۳۷۰ه) در پیروی محمد عوفی صاحب کتاب « لباب الالباب» رابعه را به عنوان صوفی نمی پذیرد.

حالا نظری بر احوال رابعه بیاندازیم و سلاسل واقعات را بهم سازیم و در هنر و فطرت آن زن با کمال حقیقتی را به دست آوریم که از آن بطور مصلحت غالباً پرده پوشی نموده اند.

حافظ محمود شیرانی معتقد است که احوال این شاعره خیلی کم به دست آمده است. در میان تاریخ نویسان هم در صفت و وضع آن شخصیت اختلاف شدیدی دیده می شود . صوفیان به اخلاق و حسن معنی آن موصوفه قایل اند. ولی از او در صف غیر صوفیان به عنوان زن شاهد باز یاد می‌شود . همینطور در تعیین زمان آن شاعره هم اختلاف می بینیم.اهل تصوف وی را معاصر آدم الشعرا استاد رودکی می شناسند. ولی محمد عوفی در «لباب الالباب» از او به عنوان معاصر آل سبکتگین یاد می کند. همینطور گروه اول الذکر قتل این شاعره را به درجهٔ شهادت می رسانند و موخرالذکر قتل او را روا می شمرند. اینجا گفته های محمد عوفی و مولانا جامی را نقل می کنیم ببینیم که چقدر بُعد در بیان احوال رابعه اتفاق افتاده است:

«رابعه بنت کعب القزداری، دختر کعب اگرچه زن بود اما بفضل بر مردمان جهان بخندیدی ، فارس هر دو میدان و والی هر دو بیان ، بر نظم تازی قادر و در شعر فارسی بغایت ماهر و باغایت ذکاء خاطر وحدت طبع پیوسته عشق باختی و شاهد بازی کردی و او را مگس روئین خواندی و سبب این نیز آن بود که وقتی شعری گفته بود :

خبر دهند که بارید بر سر ایوب ز آسمان ملخان و سر همه زرین
اگر ببارد زرین ملخ برو از صبر سزد که بارد بر من یکی مگس روئین

(مجمع الفصحاء ۱ : ۲۲۲)

(لباب الالباب ،ص ۶۱، طبع یورپ)

دختر کعب رحمها الله تعالی

«شیخ ابو سعید ابو الخیر قدس الله تعالی سره گوید که دختر کعب عاشق بود بر آن غلام ، اما پیران همه اتفاق کردند که این سخن که او می گوید نه آن سخن باشد که بر مخلوق توان گفت. او را جد دیگرکار افتاده بود. روزی آن غلام دختر را دریافت سر آستین وی بگرفت ، دختر بانگ بر غلام زد و گفت ترا این بس نیست که من باخداوندم و آنجا مبتلایم بر تو بیرون دادم که طمع می کنی . شیخ ابو سعید گفت ، سخنی که او گفته است نه چنانست که کسی را در مخلوق افتاده باشد».

(نفحات الانس ، جامی)

گوئی عوفی وی را در عشق مجاز شاهد باز قرار داده است و جامی و ابو سعید وی را در عشق حقیقی جانباز شمرده اند.

این نویسنده به تاریخ یکم ذی قعده ۱۳۹۷ ه / ۱۵ اکتبر ۱۹۷۷م به روز شنبه بلخ رسیده بود (که در آن روزها مشغول به دورهٔ مطالعاتی بودم درافغانستان) در شهر قدیمی بلخ که از زمان بعد اسلام وجود دارد، زیارت مزار رابعه بلخی کردم . رابعه اولین شاعرهٔ فارسی بود . بر لوح مزارش این عبارت نوشته اند.

«رابعه به گفته مولانا عبد الرحمن جامی از جمله عرفا و عاشقان پاکدل بوده و به قرار توضیح تذکره های متقدمین در اوایل قرن چهارم هجری حیات داشته است. پدرش کعب امیر بلخ او را «زین العرب»، خطاب می نمود. این شاعره ناکام بالاخره از دست برادرش حارث به شهادت رسید. شیخ فرید الدین عطار سرگذشت خونین او را در پنج صد بیت مثنوی مشروحاً تمثیل کرده است»

گوئی بر لوح مزارش معرفی از روی گفته عطار و جامی آمده است . خطاب «زین العرب»،هم رابعه رااز طرف امیربلخ که پدرش بود اعطاگشته بود.

مزار اصلی رابعه طبق معمول آن زمان در ته خانه زیر زمین ساخته

بودند - که در آن بر سطح زمین لوح مزارش تهیه کرده اند. خواجه پارسا (ابو نصر پارسا) هم در جنت آن مدفون است که مزارش در مقابل معروف مسجد پارسا بنا شده است. می گویند مزار پارسا ۱۱۵۶ سال قبل بنا شده است و گوئی همعصر رابعه بود.

شیخ فرید الدین عطار در مثنوی خود به نام « الهی نامه » درباره احوال رابعه توضیحی داده است. ازآن احوال در نظم فارسی اخذ می شود که رابعه زنی زیبا بوده و باوجود حسن ظاهری ، جمال معنوی هم داشت. در بدیهه گوئی ممتاز بوده و از شعرای مشاهیر عصر خود به شمار می آمده. فن شاعری را در اظهار احساسات و وجدان عشق بکار می برد. در شاعری به آن درجه رسیده بود که با استاد رودکی در مشاعره ها شعر می سرود . رودکی هم معترف فن و کلام وی بود. مزید برآن رابعه در نقاشی هم مهارت خوبی داشت. دیگر وصفی که بعلت آن از همه هم جنس خود تفوق داشت این بود که در شجاعت و فنون سپه گری به درجه کمال آراسته بود. در مبارزه ها شخصاً شرکت نمود. شعر رجزیه می سرائید و کامرانی ها می یافت. در یکی از معرکه‌ها ده مرد دلاور از مخالفین خود را به قتل رسانید . با این همه از شخصیت وی هیچ آگهی به دست نمی آید و درگمنامی و اخفا می ماند.

درباره زمان «زین عرب» اینقدر گفتن هم مناسبت دارد که عوفی وی را شاعره ای از آل ناصر به شمار می آورد، ولی از بیان و توضیح عطار هیچ شکی نمی‌ماند که رابعه معاصر رودکی است.کعب را عوفی به قزدار نسبت می‌دهد . او یک رئیس عرب در دوره آل سامان بوده است ، زیرا که در عهد غزنویان در ذکر قزدار دربارهٔ کعب یا جانشین آن حارث ، چنین به دست نمی‌آید. ازین ظاهر می شود که او قبل از عهد غزنویان بود . مراد شیخ عطار از شاه بخارا بادشاه سامانی نصر بن احمد ثانی (ف ۳۳۱ ه) می باشد که عطار اسم او را در «الهی نامه» آورده است. کعب هم تحت همین بادشاه سامانی رئیس یا فرمانرمای بلخ بود . شاه بخارا در کمک همین رئیس در بلخ لشکری فرستاده بود.عظمت و مرتبت رودکی خیلی عیان است و عطار هم وی را به عنوان استاد یاد کرده است. رودکی به دربار نصر بن احمد سامانی که

پایتختش بخارا بود،منسوب بود. عطار هم در بیان همه داستان می‌نویسد که حقیقت و واقعیت روشن می شود . ازین سلسله رویدادها تصور می شود که این اطلاعات از مآخذ تاریخی جمع آوری شده است - ولی متأسفانه آن منابع به دست ما نرسیده است. به همین سلسله شیخ ابو سعید ابو الخیر و پس از آن جامی هم به آن احوال تائید می‌نمایند. در هر حال خلاصهٔ حکایت که عطار می آورد، بقرار زیر است :

کعب ،امیری رئیس در حدود بلخ بود. او یک پسر به نام حارث و دختری ملقب به «زین العرب» داشت. آن دختر خیلی زیبا و ناز پروردهٔ پدر بود. حسن و جمال آن دختر در همه جا شهرت یافته بود و با آن حسن صورت، شاعره با کمال هم بود. هر چیزی که می شنید همان ساعت در قالب شعر در می‌آورد. چون کعب به مرض الموت مبتلا گشت ، حارث را خواند و قرة العین خود رابه او سپرد و تاکید کرد او را مدام با دوستی و دلجوئی با خواهر خود رفتار نماید. کعب افزود که بسیاری از رؤسا و سلاطین جلیل‌القدر خواستار این دختر بودند . ولی او به دوری از دختر عزیز خود آماده نشد ؛ او گفت که مواظب باشد به این خواهر رنجی نرسد و روح پدر را ناراحت بکند ، و گفت میان تو و من خدا است . پس ازین وصیت کعب فوت کرد و حارث به جایش فرمانفرما شد. رعیت و لشکر را آسودگی داد. در خاطر داری خواهر هم کوشید. روزی حارث در پیش باغ قصر خود دربار خود را آراسته بود و غلام‌ها صف بسته و ندیم و وضیع و شریف همه حسب مراتب ایستاده بودند که زین العرب بکاری بالای بام آمد و به هر سو نظر کرد. درین حین نظرش به بکتاش افتاد و بر آن فریفته شد. زین در عشق بکتاش بیتاب و بی اختیار و بیمار شد. طبیب آمد، هر چه درمان کرد بی سود بود ، بالاخره یک دایه از راه سئوالات خود به اسرار این عارضه اطلاع پیدا کرد و زین العرب اقرار نمود که در عشق بکتاش مبتلا شده است. آن دایه میان او و محبوب او واسطه شد و نامهٔ باتصویر نقش کرده از دست زین‌العرب به همراه اشعار شورانگیزی به بکتاش سپرد. بکتاش از نامه و تصویر و اشعار پر تأثیر به حیرت آمد و از تیغ عشق بسمل گشت. پس از این واقعه بکتاش هم متمنی دیدار شد. زین همواره

کلام عشقیهٔ خود را به بکتاش می فرستاد و به همین منوال مدتی گذشت . روزی زین بیرون ازقصر آمد و بکتاش او را شناخت و دامنش را بگرفت. زین عصبانی شد و گفت ، « ای بی ادب، ترا این جسارت که به دامن من دست دراز کنی؟ باید دیگر سایهٔ خود را از من دور سازی .»

شیخ عطار می فرماید که در ملفوظات شیخ ابو سعید دیده ام که نوشته است که آن شیخ به حدی تحقیق نمود و در احوال دختر کعب بررسی کرد که آیا عشقش حقیقی بوده یا مجازی ؟ و به این نتیجه رسید که شعرهایی که آن شاعره رقم کرده است تحت تأثیر مجازی نبوده بلکه این اشعار به مخلوق علاقه ندارد. مقصود آن شاعره عشق حقیقی بود .دختر کعب در معنویت به اوج کمال رسیده بود و آن غلام در راه عشق به جز بهانه ای چیزی دیگر نبود. روزی دختر کعب در باغ می خرامید و این شعر بر لبش آمده بود:

الا ای باد شبگیری گذر کن　　زمن آن ترک یغما را خبر کن
بگو کز تشنگی آبم تو بردی　　چو تشنه کردیم آبم به بردی

همان وقت برادرش حارث درباغ آمد واشعار را گوش کرد، ولی بر استفسار آن زین مفهوم شعر را تغییر داده خواند:

الا ای باد شبگیری گذر کن　　ز من آن سرخ سقا را خبر کن
بگو کز تشنگی آبم تو بردی　　ببردی آبم و آبم تو بردی

این قصهٔ به همین جا ختم شد. بعد از یک ماه لشکر دشمنان بر حارث حمله آور شد و مبارزه زور گرفت. به همراه حارث ، بکتاش هم دلیرانه در جنگ شرکت داشت . تیری از دشمن به بکتاش زخم آورد و ترس آن بود که بکتاش دستگیر شود ولی زین کعب در لباس مردانه به کمال تندی آمد و ده مرد از صف دشمنان را به قتل رسانیده مستقیماً به بکتاش خم شده او را برد و به گروه خود تحویل داد و غائب شد.جنگ چون به اختتام رسید همه کسان به تعجب بودند که آن جوان که بود و کجا رفت . کمکی از شاه بخارا هم به همین جنگ درحمایت امیر بلخ آمده بود. روزی استاد رودکی از آنجا دربلخ گذر کرد.بطور آزمایش چند شعر به زین عرب فرستاد .زین عرب در جواب آن چون اشعار بالفور نوشت رودکی از جودت طبع آن در حیرت آمد. همین جا

رودکی دربارهٔ عشق زین العرب هم آگاه شد و چون به بخارا رسید آنجا جشن شاهی برپا بود و در همین جشن حارث هم رسیده بود .اینجا رودکی اشعار زین العرب را خواند. و شاه بخارا پرسید که این اشعار از کـه بـود. رودکـی جواب داد که این اشعار از دختر کعب است که بر یک غلام عاشق هست و در عشق آن جوان شعر می سراید . حارث به شـنیدن ایـن در کـرب آمـد ولی مصلحتاً خود را به مدهوشی زد. حارث چون به وطن خود مراجعت کرد در پی تحقیق آن جرم عشق خواهر افتاد . باری یکی از دوستان بکتاش صندوق همه اشعار رابعه را که برایش فرستاده بود و به دست آورده بود تحویل حارث داد. برای حارث این ثبوت قوی بود. پس خواهر خود را در حمام گرم بـند کرده هر دو بازویش را باز کرد. چون از باز شدن فصد خون خارج می شد، زین از آن خون خود تا دم آخر بر دیوارهای حمام شعرهای آخرین خود نوشت و جان به جان آفرین سپرد . آخرین شعر او این قرار است:

نگـارا بـی تـو چشمم چشمه ساراست　　هـمه رویـم بـه خـون دل نگـاراست
مـرا بـی تـو سـر آمـد زندگـانی　　مـنت رفـتم تـو جـاویدان بمـانی

بکتاش که در زندان بود ، فرصتی یافت و بیرون آمد به قـصر رفت و حارث را به قتل رسانید و خود هم در غم رابعه جان به جان آفرین سپرده . این است داستانی که به توسط عطار رسیده است.

قبل ازین که درین داستان جنبه نوین درتحقیق آورده شود ، ببینیم که قزدار یا خضدار را به رابعه چطور نسبت مکانی داده شد . طبق «ادب نـامه ایران» تألیف میرزا مقبول بیگ بدخشانی دورهٔ سامانیان از ۲۷۹ ه تا ۳۸۹ ه ادامه داشت. پس از آن دورهٔ غزنویان تا دو قرن ادامه داشت.باید دید که درین ناحیه ها اقوام عرب و تاثیر شان از کدام عصر به شمار می آید. دراین ضمن مقصود ما از قبیله ایست که بنت کعب به آن منسوب می شود . و آیا امیر کعب که بر بلخ و نواحی آن فرمانفرما بود از روی تاریخ امکان عرب یا عربی النسل بودن را دارد یا نه.درین ضمن عبد الحـیی حـبیبی مـؤلف «تـاریخ مـختصر افغانستان» قبل از ورود محمد بن قاسم در قرن اول هجری ورود عربها بـه سرزمین هند وروابط آنها را بیان می‌نماید. تأثیر عرب ودولت عرب برقزدار یا

قضدار ازسال ۴۳ ه / ۶۶۳م مسلم است.

« در همین سال (۴۳ ه) ابن سمره لشکری را به قیادت فارس الفرسان مهلب بن ابی صفره به فتح ولایات مشرقی گماشت... پس عبدالرحمن مهلب رابه منصب سپه سالاری نواخت . و وی به ما ورای سند قدم گذاشت ، و از ملتان گذشته قندابیل (گندها بهیل واقع پنج فرسخی قضدار در حدود قلات بلوچستان) وقیقان (قلات) را فتح کرد و این لشکر کشی نخستین عرب بود بر سرزمین ماوراء خیبر که از راه کابل صورت گرفت.»

(حبیبی - تاریخ مختصر افغانستان ج ۱ : ۹۴ - ۹۵)

به دوران خلافت امویه و عباسیه فتوحات اسلامی تابه سند و هند غربی به اکثر ناحیه هاگسترش یافته بود و بغداد ودمشق مرکز تجارت گشته بودند و در ضمن آن به تجارت با قزدار هم اشاره شده است.

« در عصر اموی و عباسی فتوحات اسلامی به اکثر بلاد سند وهند غربی رسید ، بنابر آن اکثر محصولات هند از قبیل ادویه و عقاقیر ومنسوجات و مصنوعات هندی از مراکز تجاری ملتان و دیبل و منصوره و ویهند و ارور (اهری) و قندابیل (گنداوی) و قزدار (خضدار کنونی) وغیره به شهرهای آباد توران و وادی سند ازکشمیر تا مصب دریای مهران (سند) از راه زابل و سیستان و هراة به ایران وعراق و بلاد متمدن عربی مانند بغداد ودمشق وغیره برای تجارت برده می شدند . به قول اصطخری و ابن حوقل فانید (شکر سپید) قزدار و مکران و توران (بلوچستان کنونی) در تمام خراسان و عراق تجارت می شد». (حبیبی ، تاریخ مختصر افغانستان ، ج ۱:۱۰۴- ۱۰۵)

در همین کتاب تاریخ حبیبی، قزداربه عنوان مرکز توران در اوایل عصر اسلامی در ناحیه های خراسان و نواحی آن بر صفحه ۱۱۱ دیده می شود. دربارهٔ تسلط سامانیان وی می نویسد که از هرات تاسیستان سامانیان حکمرانی کرده‌اند:

« در عهد نصر (سامانی) چنانچه گذشت ولایت سیستان بین حکمرانان محلی و امرای سامانی دست به دست می گشت . نصر به سال ۳۳۱ه / ۹۴۲م بعد از سی سال شاهی درگذشت ».

(حبیبی ، تاریخ مختصر افغانستان، ج ۱ : ۱۲۳)

درهمان کتاب ، صفحه ۱۴۹ ، نقشه شماره ۵۱ تسلط سامانیان بر تخارستان ،خراسان و زاولستان [زابلستان] را نشان می دهد.

دکتر سیدسبط حسن رضوی در مقاله « سوابق و روابط مادی و معنوی مردم پاکستان وایران » از قول مؤلف «مسالک الممالک» نسبت رابعه به قزدار را به اثبات می‌رساند :

«رابعه دختر کعب اولین شاعره فارسیگوی شبه قاره پاکستان و هند است که در آغاز سدهٔ پنجم در صفحات غربی پاکستان باختری در قزدار می‌زیست . صاحب «مسالک الممالک» قریهٔ قزدار را نزدیک ملتان و قندابیل می‌نویسد واکنون این قصبه ایست در شهرستان جهلاوان در ناحیهٔ بلوچستان. رابعه شاعرهٔ صوفی مشرب بود و سوز و لطف غزلهای وی قابل توجه و مورد علاقه اهل ذوق و خاصه صوفیه بوده است».

(تأثیر معنوی ایران در پاکستان ، نشریه اداره اوقاف پنجاب ، لاهور ، ۱۲۲).

حافظ محمود شیرانی محقق معروف هم با این قول موافق است ک رابعه قزداری شاعرهٔ شهیر دختر کعب والی قضدار است و رودکی از شنیدن کلام وی به حیرت افتاده بود. (مقالات حافظ محمود شیرانی ، ج ۶ : ۴۴).

بلوچستان گزیتیر ، درباره جهالاوان توضیح دارد که قبل از ورود عرب‌ها تاریخ جهالاوان درین ناحیه به گمنامی می ماند. طبق گزیتیر تاریخ این ناحیه از وقتی ظاهر می شود که عرب ها در قرن هفتم میلادی در سند خانواده رای را شکست داده‌بیرون‌کردند.(دی‌گزیتیرآف‌بلوچستان،جهالاوان،ص۳۳).

گزیتیر می افزاید که فرمانفرمائی خانواده رای در سند تابه مقام نال (نزد خضدار کنونی) و تا به قلات بود و این همه ناحیه تحت تسلط فرمانروایان عرب بود.

(دی گزیتیر آف بلوچستان ، جهالاوان ، ص ۳۴).

این هم اضافه شده است که در زمان فرمانفرمائی عرب ها شهر مرکزی توران خضدار کنونی بوده است که توسط قلعهٔ کوچکی حفظ می شود . بلاذری شاعر معروف عرب شعری در صفت قضدار یا قزدار آورده است که به این مفهوم قضدار چه قدر ناحیهٔ قشنگ است و باشندگان آن به چه شان امتیازی

زندگی می کنند. (دی گزیتیر آف بلوچستان - جهالاوان ، ص ۳۴).

در عهد خلافت امیر معاویه به سال ۶۶۴م المنظر ابن الجرود العابدی نوکان ، قیقان و خضدار را فتح کرد. المنظر به همین جا فوت کرده بود. المعتصم بالله (۸۳۳ - ۸۴۱ ه) عمر را استاندار سند گردانیده بود و به حکم آن باشندگان قندابیل (گندارا) به خضدار مهاجرت کرده بودند. ابن حوقل در۹۴۳ م وارد سند شده و خضدار بازدید کرد که دولت جداگانه‌ای داشت . ولی در ۹۷۶م چون آن مورخ دوباره آمد ، اظهار می نماید که در خضدار معین بن احمد یک نفر عرب نژاد فرمانفرما بود ابن حوقل در همان زمان در کیکانان (نزدقلات) اقامت ورزید و گفت که در آن روزها در خطبه نماز جمعه نام خلیفه عباسی خوانده می‌شد. (دی گزیتیر آف بلوچستان ، جهالاوان ، ص ۳۶).

دکتر رکن الدین همایون فرخ به روایت کتاب «مجمع الفصحاء» (جلد یکم) شعری از رابعه قزداری را می آورد که رهبانان لباس سیاه می پوشند ، نیز به جای قزدار ، غزدار نوشته است :

«رابعه غزدار بلخی نیز شعری دارد که نشان می دهد رهبانان لباس سیاه می پوشیده اند و علت سیاه پوشیدن جامه پشمین خشن را رهبانان بدین مناسبت گفته اند که درسوگ به صلیب کشیده شدن حضرت مسیح پیوسته سوگوارند و جامهٔ سیاه به عنوان شعار و دثار عزا پیش از اسلام مرسوم بعضی از ملل از جمله ایرانیان بوده است. رابعه غزدار بلخی می گوید:

چورهبان شد اندر لباس کبود بنفشه ، مگر دین ترسا گرفت ؟»

(دکتر رکن الدین همایون فرخ. حافظ خراباتی ج ۷ : ۵۸۶۸)

دکتر انعام الحق کوثر هم در معرفی قزدار یا خضدار قثول بلاذری را ارائه داده است که در فوق آورده ایم . وی در ضمن بیان ورود عرب به این ناحیه اطلاعاتی را هم آورده است که مادر فوق به نقل از گزیتیر بلوچستان ذکر کرده‌ایم.

(رک : دکتر انعام الحق کوثر . شعر فارسی در بلوچستان ، ص ۱ - ۸).

دربارهٔ شعر رابعه هیچ اغراقی نیست که اگر بگوئیم وی درین شیوه سخن شاعره توانمندی بوده و فی البداهه شعر می‌سرود . جای تأسف است

که اکثر اشعار وی در همان زمان حیاتش از بین رفت زیرا یکی از دوستان بکتاش اشعار گرد آورده رابعه را در صندوق بکتاش بدست آورد و تحویل حارث داد. البته ، چند تا از اشعار رابعه که در مشاعره ها سروده شده یا آن آخرین اشعار وی که هنگام مرگ در حمام گرم به دیوارها از خون (دل) خود نوشت بجا مانده است. احمد اداره چی در کتاب خود برخی از مآخذ شعر رابعه همچو «الهی نامه» عطار ، «نفحات الانس» جامی، «مجمع الفصحاء» هدایت ، «لباب الالباب» عوفی ، «تاریخ ادبیات ایران» ذبیح الله صفا ، «گنج سخن» ذبیح الله صفا ، «زنان سخنور» ، ج ۱ ، «پاسداران سخن» ، مجله «شرق» شماره هشتم را نام برده است و باوجود این همه آثار گوناگون، اداره چی تنها به جمع آوری پنجاه و پنج (۵۵) شعر رابعه موفق شده است. البته بسیاری از اشعار رابعه ، که درمیان مردم عوام بلخ توزیع شده بود ، در دسترس نیست وامکان داردکه ازترس آن مرد سفاک حارث تلف گردیده باشد.

اکنون می خواهیم بدانیم چرا اصحاب تاریخ و تذکره اصل شخصیت رابعه را دراخفا برده اند و درین عصر ناصر نجمی سلسله واقعات رابعه را بهم آمیخته به حقایق واقعی متوجه کرده است که پس از فرمانفرمایی نکوکار و رعایه پروری همچو کعب، امیر بلخ ، پسرش خونخوار و سفاک به نام حارث وقتیکه زمام اقتدار، به دست آورد، رابعه از فطرت بد و ظلم او آگهی یافته به فکر حفظ نمودن میراث عالی و اقتدار بزرگ پدر خود ایستاد. درانجام این کار عظیم رابعه می خواست یک همرازی باهمت و سخت کوش به دست آورد که معاون و مددکار وی در همه مراحل این کار باشد . انتخاب بکتاش در نظر رابعه اصلاً به هدف این نهضت آزادی خواهی بوده ،چنانکه ، نجمی می نویسد:

«حارث درمیان فرمانروایان از دیگران خشن تر، سبع تر و مزور و دسیسه گرتر بود. در قلب اوگویی به جای گوشت و خون سنگ جای گرفته بود، نه احساس و عواطف انسانی . تمایل و اشتیاق به خون ریزی و کشتن اسیران و درماندگان از جمله خلق و خوی و خصایل وی بود »(رابعه دختر کعب ، ص ۹).

«وقتیکه رودکی در جشن بخارا شعر رابعه را سرود و بر استفسار شاه

بخارا گفت که مال رابعه بنت کعب است و درباره عشق رابعه هم انکشاف راز کرد ، حارث از شنیدن این احوال فرصت یافت که علیه رابعه کار بکند .»

(رابعه دختر کعب ، ص ۱۲).

رابعه بعد از انتقال پدرش به دو نفر اعتماد کلی می داشت ، یکی «اطروش» ، منجم و دیگر استاد رودکی:

«رابعه در بلخ به دو نفر اعتماد فراوانی داشت و آنها را محرم رازهای درونی و اسرار پنهانی خویش می دانست ، اول « رودکی » ، شاعر نابینا ، دوم «اطروش» غیب گو و آینده نگر ، نیک اندیش و مرد خوش قلب و مهربان بلخ».

(رابعه دختر کعب ، ص ۱۹).

نجمی می نویسد :

«پدر حارث و اجدادش ، پس از چند نسل به اعراب می رسیدند»

(رابعه دختر کعب، ص ۳۲)

حارث بدطنیت بود و نه تنها این که برای رعیت سفاک و خونخوار بود بلکه می خواست تا اقتدار پدرش هم به اختتام رسد و خود او زمام اقتدار را بدست گیرد . درین مقصود بد با دوست فتنه پرور خود ، صعلوک هم داستان است :

«آری ، صعلوک ،من باید کار پدر پیر خود را تمام کنم ، تا او در قید حیات است و مردم شهر و مخصوصاًلشکریان بلخ بجای اینکه به حاکم شهر که من هستم مراجعه کنند به کعب پدر سالخورده و مورد محبت و محبوب اهالی روی می آورند و ، نه ، برایم قدرتی می ماند و نه حیثیت و مقامی...».

(رابعه دختر کعب ص ۳۵).

ازآن پس حارث و دوست بدقماش او صعلوک در غذای کعب زهر آمیختند و کعب ازآن زهر فوت کرد. ازین توطئه چون رابعه آگهی یافت، دوید و به قصر پدر آمده او را اطلاع دادن گرفت!«پدر جان ! خوب به موقع رسیدم، باید شما رانجات دهم ، اگر شما بمیرید، من هم خواهم مرد. باید اثرات زهری را که نابکارانه وخائنانه به شما خورانده اند، خنثی کنم. باید تا دیر نشده حقیقت وحشتناکی را به شما یاد آور شوم وبگویم که...»

(رابعه دختر کعب ص ۴۰)

رابعه این جمله خود تمام نکرده بود که حارث وارد شد و همین ساعت کعب قریب المرگ بوده، و به حارث خطاب کرده وصیت کرد تا خدمت ملک و رعیت فراموش نشود و در آخر به نیک نگهداشتن خواهر خود وصیت کرده گفت :

«... من « رابعه» این گوهر گرانبها را به تو می سپارم و...»

(رابعه دختر کعب ص ۴)

رابعه از سرشت برادرش حارث بسیار نالان بوده و ازوکاملاً متنفر شده، بکتاش را از انجام دادن اوامر حارث امتناع کرد؛ بکتاش هم عدم مسئولیت خود را نسبت به اوامر حارث اعلام نمود:

« خدا راگواه می گیرم که من این کار رابااکراه تمام پذیرفتم و اکنون هم در حالی که با خود ، باری از شرم و خجلت همراه دارم از این جایگاه که البته در نظر شما مقدس و قابل تکریم است خارج می شوم و کوشش می کنم که از جرگه کار گزاران حارث خارج شوم‌تاشریک اعمال زشت و نکوهیدهٔ اونشوم»

(رابعه دخترکعب ، ص ۵۴)

آنگاه بکتاش به رابعه گفت

« آنها (اشعار) را رعنا ندیمه شما که گاه ملاقاتش می کردم و برای انجام بعضی امور کعب ، پدرتان نزد من می آمد به دست آورده ام ، این اشعار نغز ، همگی مورد علاقه من هستند ، نه تنها ، من ، بلکه عموم اهل ذوق و صاحبان قریحهٔ ادبی ، اشعار شما را مانند برگ زر می برند و می خوانند و با خواندن آنها دل و جان خویش را غرق در مسرت و شادمانی می گردانند، شما درقلب و روح مردم طنج زندگی می کنید ...» (رابعه دختر کعب ص ۵۵).

رابعه درین گفتگو به بکتاش گفت :

« ازین پس گاه و بی گاه به سراغ من خواهید آمد و مرا از احوالات وکارهای حارث آگاه خواهید نمود و بعد من اشعارم رابه شما خواهم سپرد تا همانطوری که گفتم مضامین آن را به گوش مردم بلخ برسانید و شما می باید تماس و ارتباط خود را با رعنا ، ندیمه من همچنان حفظ کنید ، او کاملاً مورد اطمینان من است » (رابعه دختر کعب ، ص ۵۷)

بکتاش به تمامی فداکاری به انجام دادن امور اقرار نمود:

« من آماده هر نوع کمک و یاوری تا سرحد فداکاری و جانبازی در راه خواسته ها و آرزوهایشان هستم و امیدوارم کاری بکنم که در خور آن همه توجه و محبت مخصوص شما باشم ، اگرچه خود شما تا آنجا که من می دانم قدرت وشهامت هر نوع کارهای خطیری را دارید » (رابعه بنت کعب ص ۵۶).

همکاری و همگامی جوان تنومند و بهادر همچو بکتاش باعث اطمینان خاطر رابعه گشت :

«رابعه که گوئی وجود بکتاش مایه توان مندی نوین وتکیه گاهش شده است ، در راه تکاپوها و مبارزاتی که در عرصه های زندگی طوفانی و پر تلاطم خود خواهد نمود ، ناگهان امید و اقتداری قابل ملاحظه در روحش دمیده شد و بکتاش در نظرش همان شد که او فکر می کرد خداوند در آن لحظات بحرانی و پر مخاطره به امدادش فرستاده است»(رابعه بنت کعب ، ص ۵۶)

بی تردید «(رابعه) هرگز نمی خواست بکتاش را که یقین داشت ، مردی نجیب و بالیاقت و قابل است از دست بدهد،چه باورش آن بود که بکتاش نیز ، چیزی در درون و قلب خود دارد که اگر نامش را عشق مقدس نهیم وبگوئیم انگیزهٔ آن آغاز زندگی مشترک و امر ازدواج و همسری است سخنی به گزاف و مبالغه نگفته ایم».

« در گیرو دار این اندیشه ها و رخدادهای غیر منتظره که رابعه درمیان آن همه مصائب و رنج های طاقت فرسا که از خباثت حارث ، در مجلس شعر خوانی و محفل ادبی ابو النصر ،سلطان سامانی شروع می شده و تا توطئه قتل پدرش کعب و پلیدی و زشت کاری مجدد برادرش برای تصرف کاخ و باغ کعب ادامه می یافت، دختر باشهامت و پرطاقت و تحمل کعب اکنون یک روزنه امید و تابش نور را می دید که گوشه ای ازقلب پر آلامش راروشن کرده و آن هم ، آشنائی و آغاز دوستی و هم یاری با بکتاش بود ،که به او توان جدید وتازه ای را می بخشید تا بهتر به پیکار با حوادث وناهنجاری های آنی بپردازد»

(رابعه دختر کعب ،ص ۵۹)

بعد از درگذشت کعب ، مجلس مشاعره بزرگی دربلخ تشکیل شد و حارث به تمامی فریب کاری و ریا می خواست مردم عامی را گمراه کند و چهرهٔ زشت خود را بپوشد تا مقام والای پدر خود رابیابد . ولی در آن مشاعره چون قصیده خوانان دروغ گویان همچو « عزالدین تاش» در مدح حارث یاوه گوئی آغاز کرد در آن حین رابعه فی الفور وارد شد و مذمت دروغ گویان را آغاز نمودواز اقدامات نفرت انگیز حارث مردم را اطلاع داد. بلکه از توطئه قتل پدر خود هم پرده برداشت. ازین واقعه حارث دشمن شدید تر او شد است.

«حارث خواهرش را می شناخت و می دانست که اگر او ضربهٔ قطعی را بر رابعه وارد نیاورد ، خواهرش با آن توان و ارادهٔ قوی و روحیه شجاعانه وی را مجال نخواهد داد و تابه کلی از میدان قدرت بیرونش نیاندازد ، آرام نخواهد نشست ، خاصه که بکتاش آن جوان متهور و جسور هم به کمک وی وارد عرصه مبارزه گردیده است.» (رابعه دخترکعب ،ص ۱۰۲).

بالاخره آن ساعت اسفناک فرار رسید و حارث و صعلوک ، بکتاش را زندانی کردند و رابعه را در یک حمام گرم بستند و فصد خون آن زن دلاور ، شجاع و وفاکیش را ازهر دو ساعد باز می کردند. بکتاش در خروج از زندان موفق می شود و حارث را به قتل رسانده خودش بر جسدرابعه حاضر شده جان به جان آفرین سپرد . مردم بلخ تابوت هر دو بر داشتند.

«درین هنگام تقریباً اکثر اهالی شهر به دنبال تابوت های آن دو به راه افتادند تا اینکه با احترام و تجلیل فراوان جنازه ها را در گورستان مخصوص بلخ کنار یکدیگر دفن کردند » (رابعه دخترکعب ، ص ۲۲۴).

اینک چند شعر از رابعه ملاحظه کنید :

عشق او ، باز اندر آوردم به بند — کوشش بسیار نامد سودمند
عشق دریائی کرانه ناپدید — کی توان کردی شنا ای هوشمند
عشق را خواهی که تا پایان بری — بسکه بپسندید باید ناپسند
زشت باید دید و انگارید خوب — زهر باید خورد و انگارید قند
توسنی کردم ندانستم همی — کز کشیدن تنگ تر گردد کمند

(رابعه دخترکعب ،ص ۷۸ - ۷۹)

کتابنامه :

اداره چی، احمد ، شاعران همعصر رودکی، تهران ۱۳۷۰.

تأثیر معنوی ایران در پاکستان، اداره اوقاف پنجاب ، لاهور، ۱۳۵۰خ.

انعام الحق کوثر ، شعر فارسی در بلوچستان، لاهور، ۱۳۵۱هـ

اورینتل کالج میگزین، لاهور، مه ۱۹۲۵م.

منچن ،سی . ایف، دی گزیتیر آف بلوچستان، کویته، ۱۹۸۶م.

فرخ ، رکن الدین همایون ، حافظ خراباتی ، ج ۷، تهران، ۱۳۷۰ هـ ش.

حبیبی ، عبد الحی ، تاریخ مختصر افغانستان، ج ۱، کابل، ۱۳۴۶.

شیرانی ، مظهر محمود ، مقالات حافظ محمودشیرانی، ج ۵ ، لاهور ۱۹۷۰م.

شیراتی ، مظهر محمود، مقالات حافظ محمود شیرانی، ج ۶ ، لاهور، ۱۹۷۲م .

نجمی ، ناصر ، رابعه دختر کعب ،تهران، ۱۳۷۲.

ابوسعید ابی الخیر، ملفوظات.

عطار ، شیخ فرید الدین ، الهی نامه (مثنوی).

عوفی ، محمد ، لباب الالباب (تاریخ).

جامی ، نور الدین ، نفحات الانس.

هدایت ، مجمع الفصحاء.

حموی ، یاقوت ، معجم البلدان.

*****

دکتر عبد القادر جعفری
اله آباد - هند

ملا طغرا
شاعر و نویسندهٔ ناشناخته دورهٔ شاهجهانی

تأسیس دولت مسلمانان در این سرزمین اوضاع فرهنگی هند را دگرگون ساخت. شعرا و ادبای فارسی که از ایران آمدند و یا از هند برخاستند فارسی شیرین را در سراسر کشور رواج دادند. کاری که از ممالیک آغاز شد در زمان امپراطوری مغول به اوج رسید.

شاهجهان از پدران و نیاکان خود عشق و علاقه به ادبیات فارسی را ارث برده بود، بهمین سبب نه فقط دربارش مرجع شاعران و ادیبان بوده بلکه روزگارش مهد شعر و ادب بود، شاعران و ادیبانی که در آن زمان شهرت فراوانی کسب نمودند و عدهٔ آنها خیلی زیاد بود. آنها، باوجود صلاحیت و ایفاء نقش مهم در ادبیات فارسی، تا حدی مورد غفلت و عدم توجه قرار گرفته اند. از میان آنها می توان حکیم رکنا کاشی، میریحیی کاشی، عسکری کاشانی، حکیم حاذق گیلانی، میر الهی همدانی، رفیع قزوینی، محمد طاهر آشنا خراسانی، محمد حسین آشوب مازندرانی، امی شیرازی، شیدا فتحپوری، محمد علی ماهر اکبر آبادی، نسبتی تانیسری، فیضان لاهوری، سعید خان ملتانی، ملا هادی لاهوری، برهمن لاهوری و... را نام برد که بی شک سزاوار توجه هستند. یکی از معروفترین این چهره ها ملا طغرا مشهدی است. مایهٔ شگفت است که تذکره نویسان درباره نام ونسب و مولد طغرا اطلاعات کافی فراهم نیاورده اند. بعضی می‌گویند که او قزوینی بود و بقول دیگر او تبریزی و مشهدی بود. مختصر اینکه از یک شعر وی استنباط نموده

مولدش را مشهد تعیین می کنیم و اختلاف را برای پژوهشگران می‌گذاریم. ملا طغرا خودش گفته:

به تکلیف آن هندوی چاپلوس — گزیدم سفر از گلستان طوس
ز راه دغا هندوی بخت من — به طوس آمد از هند چون اهرمن
باین قصه گردید طوطی زبان — که ای بلبل انجمن آشیان

تذکره ها دربارهٔ سال ولادتش هم خاموش هستند، فقط از قراین می‌توان حدس زد که طغرا در اوائل قرن یازدهم میلادی بدنیا آمد، زیرا نخستین بار وقتی که به هند آمد آخرین روزهای حکومت پادشاهی جهانگیر بود. ملا طغرا با میر محمد سعید اصفهانی، که یکی از بازرگانان معروف زمان بوده، در گولکنده اقامت گزید و بعد ازمدتی به ایران مراجعت نمود. بعد از مراجعت به ایران، تاهل اختیار کرد. بعد از چند سال همسرش فوت کرد و بار دیگر ملا طغرا در زمان شاهجهان به هند رونهاد. در نخستین سفر به هند، وی در تلاش معاش بود، زیرا از یکی از اشعارش چنین بر می آید:

دلم گشت عازم که تا پای تخت — کنم راه سر بر سیاهی بخت

ولی متأسفانه بار دیگر هم بدبختی اش با وی بود و این بار هم قدرش چنانکه باید وشاید شناخته نشد:

سراسیمه گشتم در این پهن دشت — چگویم چها بر سرمن گذشت
ز بنگاله تا احمد آباد و سند — شدم کوچه پیمای هر شهر هند
ولی بر نخوردم به یک مرد راست — ز کج طینتان گر بنالم روا است
دلم بسکه بیزار بازار شد — به هر کوچه هم خانه بیزار شد

شگفت است درهای شاهان و امرای مغول برای همه باز بود ولی باز هم طغرا شاکی بود؛ علتش هرچه باشد تذکره ها در این باره چیزی ننوشته اند، فقط از رفتار و گفتار وی بر می‌آید که زبانش خیلی تیز و زننده و طبعش خیلی تند بود. غرور و تعلی در رگهایش دویده بود، ظاهراً همین سبب بود که درهای امراء و شاهان برایش چنانکه خواست باز نشد و وقتی شعرا و ادبا در تمجید و توصیف امرا و شاهان و مردم هند شعر می‌سرودند، طغرا شکوه کنان می گفت:

غیر از جفا ندیدیم از روزگار نامرد — آزاد مرد خیزد از کار و بار نامرد
از سلک اهل دنیا گر پاکشم مکن عیب — دانسته می گریزد مرد از قطار نامرد

دوران چو در ستایش مزدی بما نداده — افگند کار ما را با شاه و شاهزاده
چون‌نیست باب کرسی تحریر وصف ایشان — بهر نشست حرفش کلکم نه ایستاده

طغرا از شدت فقر و ناداری شکوه کنان می گوید:

چنان فصل عیشم به تنگی گذشت — که در کف گل ساغرم غنچه بست
نداد آنقدر فرصتم روزگار — که خورشید خود را کنم در کنار
شدم بسکه بیهوده در هر طرف — وداع سفر کرد پایم ز کف
چو گل گر بیفتد قبا از برم — نخواهی نشان یافت از پیکرم

تا آنجا که گوید:

قطره به هر سو چکید سبزه دهقان دمید — مزرع طغرا ندید غیر سراب از هوا

وقتی از عدم شناخت قدر و منزلت خود عاجز گشت عکس العمل شدیدی به شکل هجوگویی در او پدید آمد و معاصران خود را هدف ملامت قرار داد:

ای طالب کلیم زبان مسیح دم — کز نوبهار ناطقه ات گلستان شدم
مضراب از تراشه کلک تو ساختم — قانون نوا ز زمزمه بلبلان شدم
راه حدیث پایهٔ نظم تو دست داد — بودم اگر زمین سخن آسمان شدم

عکس العمل وی تا بدانجا رسید که:

چه تخم انگنم در زمین سخن — که خرمن برد خوشه چین سخن
به هندی و کشمیری ار وارسی — همه دزد مایند در فارسی

در هر حال طغرا هر که باشد و از هر جا که باشد تذکره نویسان معترف به استادی وی هستند. در تذکره «ید بیضا» آمده:

" طغرا مشهدی از مستعدان زمان بوده و در هند اقامت داشته و در وادی نثر رایت مهارت بعقد ثریا می افراشت منشآتش که کارنامه رنگین ونگار خانه چین است غایت شهرت دارد". در «ریاض الشعراء» آمده:

«ملا طغرا مشهدی در نظم و نثر دستگاه اعلی داشت.» صاحب تذکره «باغ معانی» نوشته که طغرا مشهدی شاعر عالی طبیعت و خوش فکر است.

در نظم ونثر مهارت داشت و در فنون شاعری بسیار ماهر بود ". صاحب «تذکره نصر آبادی» عقیده دارد که " اصل تذکره نگار ملا طغرا است."

پس بدون تردید می توان گفت که طغرا طبع درّاک ، موزون و روانی داشت. او بطور کل طغرا تخلص می کرد، ولی جایی که اوزان بحور مجبور می‌ساخت ، شیفته هم تخلص می نمود. طغرا یک کلیات ضخیم مشتمل بر مثنوی، قصیده ، غزل ، مخمس ، ترجیع بند ، هجو وغیره بیادگار گذاشته است. کلیاتش از حمد باری تعالی این طور آغاز می شود.

زهی لطف سازنده آب و خاک — به رقص آورِ سبز طاووس تاک

و بعداً می گوید

تر و خشک این بزمگه مست اوست — بساط می عشق در دست اوست
چو کردار ساقی بدست خدا است — دهد گر قدح می نخوردن خطا است
همان به که نوشم می خوشگوار — به تکلیف ساقی در این نوبهار
نتابم رخ حق پرستی ز مل — شوم سرخ روی اطاعت چوگل

طغرا از مناظر طبیعی کشور بسیار متاثر بوده و نقشه مناظر طبیعت را به نحوهٔ احسن ترسیم نموده است.

بهار آمد وگشت هر چوب خشک — ز بویش تر و تازه چون بید مشک
بهار است و بلبل ترنم فروش — گل آسودهٔ نفع بازار کوش

بهار آمد آن سبز نکهت فشان — ز سنبل سر زلف دریا کشان
بهار آمد اینکه بخوان عندلیب — که شد بی قیامت بهشتی نصیب
بهاریکه امسال شد جلوه گر — رسد رنگ و بویش به سال دگر

در وصف معشوق می گوید :

رویش چو آفتاب است او را نمی شناسی
ز نقش چو مشک ناب است او را نمی شناسی
گفتنی که نوگلت را در باغ حسن دیدی
آن غنچه در نقاب است او را نمی شناسی

گـر سـاغر دو چشـمش آیـد بـه گـردش ناز
صـد بـزم را شـراب است او را نـمی شناسی

و یا :

از روی تـو آفتـاب ریـزد — وز موی تـو مشک ناب ریـزد
تـرک نگـهت ز جـوش مستی — بـر دامـن خـود شراب ریـزد
سـر گرم حیا چـو رخ کشای — آتشکـده از نقـاب ریـزد
طغرا چو شراب خـوار غـم شـد — سـیخ مـژه اش کبـاب ریـزد

قصیده های طغرا جای تامل دارند :

حکـمت او در گشـود غـمکدهٔ خـاک را — پـر گـهر اشک سـاخت حـقه افـلاک را
در ره عشـق آفرید کـوه غـمی هـر طـرف — چشـمه آن کـوه سـاخت دیـدهٔ غمنـاک را
تا نه زند همچو بید از غـم او بـر جنون — بست بـه پـای چـمن سـلسله تـاک را
تـوبه ارباب زهـد قـابل خـونریز بـود — داد بـه کـف تـیغ حسـن سبزه چالاک را
نـامه خـوف و رجا کـرد چـو طـغرا رقـم — سـاخت دوات و قـلم ساغر و مسواک را

پس از حلاجی شعر طغرا، بدون تردید می توان گفت که اشعارش ساده و طبیعی و بدون آرایش تصنع و تکلف سروده شده است. برخی از اشعارش دارای عناصر خیال است و با کمک تخیل اندیشه های خود را بازگو کـرده است. طغرا صناعات ادبی، مانند استعاره، کنایه، ایهام و تناسب وغیره را با موفقیت تمام در شعر خود گنجانیده است و لطف سخنش در این است که از بکار بردن این صناعات هیچ مشکلی در بیان سخنش ایجاد نشـده است .از اوست :

سعدی خوش لهجه گو تا رشک بر طغرا برد — کین غزل را گفت از حرف الف تا حرف ی

چنانکه قبلاً گفتیم ملا طغرا در نثر یدطولی داشت. تقریباً ۲۵ رساله و تصنیف در موضوعات مختلف از خود بجای گذاشت ، از جمله :

۱ فردوسیه ، ۲ تجلیات ، ۳ مشابهات ربیعی ، ۴ تـعداد النـوادر ، ۵ مـجمع الغرائب، ۶ پریخانه (درمدح شاه عباس دوم صفوی نوشته است)،
۷ مرتفعات (راجع به احوال دربار جهانگیر نوشته است)،
۸ مرآة الفتوح (راجع به حمله مرادبخش به بلخ و بدخشان است)،

۹ کنز المعانی (دربارهٔ شهزاده شجاع است)، ۱۰ تاج المدائح (راجع به شاهزاده مراد بخش است)، ۱۱ الهامیه (در احوال خود و حاسدان و معاندان خود مشتمل است.)،۱۲ تحقیقات طغرا (رساله انتقادی است راجع به تفسیر و عقاید)، ۱۳ آهنگ بلبل (انتقادی از دیوان حافظ شیرازی است)
۱۴ نمونه انشاء (راجع به اورنگ زیب نوشته است.) ۱۵ گریه قلم (راجع به موسم باران است)، ۱۶ معراج الفصاحت (راجع به سید بهادر خان نوشته است). ۱۷ انوار المشارق (راجع به فصاحت وبلاغت نوشته و تعلی را تا حدی بکار برده است). ۱۸ وجدیه (راجع به موسیقی نوشته است).
۱۹ کلمة الحق (راجع به امراء شاهزاده و شاه نوشته است). ۲۰ آشوب نامه (راجع به مثنوی زلالی نوشته است)، ۲۱ ثمره طبی (راجع به طب نوشته است). ۲۲ جلوسیه (درباره تخت نشینی اورنگ زیب است). ۲۳ چشمه فیض (این هم دربارهٔ جهانگیر است.) ۲۴ عبرت نامه (دربارهٔ سرقات نصیرای همدانی است). ۲۵ تذکرة الاحباء (دربارهٔ احوال دوستان کشمیر است).

در آخر مقاله باید اضافه کرد که در شعر و نثر ، صراحت لهجه و جرأت در اظهار حقیقت از مشخصات ملا طغرا بود. او همواره از مجاملت پرهیز می‌داشت و از گفتن معایب اشخاص باکی نداشت. مگر همین روح تند و سرکش او را دچار بلا و مشکلات می نمود ولی او آزادمنشی و مناعت را تا آخر عمر حفظ نمود.

از ارزشهای انکار ناکردنی ملا طغرا تنوع در شعر و نثر است. در نثرش هم همان تیزی و تندی و روانی دیده می شود که در شعرش هویدا است. بی تردید می توان گفت که وی در زمینه های شعر و ادب از چهره های برجسته دورهٔ شاهجهانی است، چنانکه :

در این مقاله چو معروض شد حقیقتها بعید نیست که عرض الحقایقش دانی

*****

دکتر محمد ظفر خان
جهنگ

مثنوی ابر گهر بار

(پژوهشی درباره سال نگارش آن)

میرزا اسد الله خان متخلص به غالب (م : ۱۸۶۹م) مثنوی ابر گهر بار را در بحر مثنوی شاهنامه فردوسی یعنی در بحر متقارب مثمن محذوف / مقصور که ارکانش فعولن فعولن فعولن فعل / فعول است ، سرود ، اما نتوانست آن را بپایان رساند . این مثنوی ناتمام که ۱۰۹۸ بیت داشت اکنون در کلیات غالب (فارسی)، که در ۱۹۶۵ میلادی به سعی و کوشش شیخ مبارک علی، در لاهور، به چاپ رسیده ، ۱۰۹۶ بیت شعر دارد.

سبب تصنیف

شاعر شهیر برصغیر می خواست که غزوات خاتم النبین و المرسلین حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم را بصورت مثنوی در جواب شاهنامه فردوسی بنگارد لکن غنچهٔ آرزویش ناشگفته ، پژمرد . او در دیباچه ، این مثنوی که در ۱۸۶۴ میلادی در اکمل المطابع دهلی بچاپ رسید، این حقیقت را چنین اظهار می‌نماید:

«در ضمیر زود اثر پذیر من چنان فرود آمد که غزوات خداوند دنیا و دین حضرت امام المرسلین سلام علیه من رب العالمین به بند نگارش

اندر آرم. توحید و مناجات و نعت و منقبت و ساقی نامه و مغنی نامه پیدائی پذیرفت.»۱

وی هدف خویش را در «ساقی نامه» بدین شیوهٔ ارائه می دهد:

ز فردوسیم نکته انگیزتر — ز مرغ سحر خوان سحر خیز تر
فرو مردن شمع ساسانیان — بود صبح اقبال ایمانیان
رقم سنج منثور یزدانیم — ز ایمانیم گویم ایمانیم
کسی را که نازد به بیگانگان — خرد در شمارد ز دیوانگان
با قبال ایمان و نیروی دین — سخن رانم از سید المرسلین ۲

اظهار نظر غالب بر مثنوی خویش

غالب در دیباچهٔ مثنوی چنین اظهار نظر می نماید:

« بسا سخن های دلاویز و مهر انگیز گفته آمد ویژه در مناجات بشیوهٔ ابداع بدان سان رندانه و قلندرانه سخن سروده شد که سروشان بهشتی را لب از شور «هیاهوی» تبخاله زد و دربارهٔ معراج عروج فکر آن پایه یافت که سخن از جائیکه می‌رفت، هم بدانجا رسید.»۳

سال تصنیف

سال نگارش مثنوی بر ما مجهول است و هاله‌یی از ابهام آنرا فرا گرفته است به گونه ای که تاکنون کسی آنچنان که باید و شاید ازاین ابهام پرده برنداشته و مدارک لازم را دراین خصوص بنحو شایسته تتبع نکرده و تفصیل تفحص خویش ننوشته است.این مثنوی در کلیات غالب که در حین حیاتش دومین بار در ۱۸۶۳ میلادی به حلیهٔ طبع آراسته شد، موجود است و بار دیگر در دهلی ، در ۱۸۶۴ میلادی منتشر گردید. دیباچه و تقریظ غالب در آن کتاب آمده لکن دربارهٔ سال نظم کردن مثنوی چیزی نگفته است.

دو دانشمند معاصر غالب درین باب یعنی سال تصنیف مثنوی کمی

اختلاف نظر دارند. شمس العلماء مولانا الطاف حسین حالی در «یادگار غالب» (اردو) چنین می‌نویسد:

«درین مثنوی که مرزا نامش را ابر گهر بار نهاده بود آهنگش بیان کردن غزوات صلعم بود و او در آخرین ایام حیات با عوائق و موانع گوناگون مواجه شد. بدین سبب نوبت آغاز کردن غزوات نیامد و فقط چند عنوان ابتدائیه حوالهٔ قلم کرده بود که مکروهات روزگار بر او هجوم آورد تا هم این مثنوی از همه مثنویاتش ممتاز است.»۴

اقتباس بالا مبهم است و ازآن نمی شود فهمید که غالب کی به سرودن این مثنوی مایل شد ؟

سرسید احمد خان در « آثار الصنادید» ، که در سال ۱۸۴۷ میلادی به زیور طبع آراسته شد ، می نگارد:

«مثنوی مشتمل بر غزوات حضرت رسالت دستگاهی ختم پناهی صلی الله علیه وآله وسلم اگرچه هنوز ناتمام است ولی قریب به پانزده شانزده جزو دارد ان شاء الله تعالی چون باتمام خواهد رسید گلدستهٔ بزم احباب خواهد شد.»۵

از این بیان هم روشن نمی شود که آغاز سرودن این مثنوی چه زمانی بوده است.

طبق نظر دکتر انصاری «این مثنوی ناتمام بین سالهای ۱۸۲۷ - ۱۸۲۹ میلادی شهرتی درمیان اهل نظر داشت. این زمانی است که غالب اظهار پختگی فکر و فن را به زبان فارسی می کرد. از نامه های او و تذکره ها معلوم می شود که غالب می‌خواست داستانی مفصل بنگارد و سالها بر آن موضوع غور و فکر کرد. چون باب چهارم «آثار الصنادید» سید احمد خان در ۱۸۴۵ میلادی بحیطهٔ تحریر آمد، این مثنوی تقریباً همین قدر بود که اکنون در دسترس ما است.» ۶

دست کوتاه ما به مقالهٔ دکتر انصاری نرسیده است. نمی دانیم از چه منابع و مآخذی وی به این نتیجه رسیده که این مثنوی بین سالهای ۱۸۲۷ -

۲۹ میلادی شهرتی بسزا داشته، دیگر اینکه در سال ۱۸۴۵ میلادی این مثنوی تقریباً همین قدر بود که اکنون در دسترس ما است.

باید یاد آور شویم که غالب در نامه ای که به صوفی منیری نوشت پرده ازین سرنهان برداشته است. او می نگارد:

«در ایام شباب که بحر طبع بر روانی بود در دلم گذشت، باید که غزوات صاحب ذوالفقار نگاشته شود. حمد و نعت و منقبت و ساقی نامه و مغنی نامه نوشته شد. توفیق داستان طرازی نیافتم. ناچار هشت یا نه صد شعر را بچاپ رسانیدم.»۷

ازاین دریافت می شود که غالب در ایام شباب مایل به سرودن مثنوی ابر گهر بار شد و در آن روزگار پنج موضوع تمهیدی را به رشتهٔ نظم کشید. عدهٔ اشعار این موضوعات که اکنون نزد ما است به هشتصد و هفتاد و سه (۸۷۳) می رسد، لکن مطالعه این اشعار بر ما آشکار می کند که این همه ابیات را شاعر در جوانی به تحریر نیاورده است زیرا در عالم شباب حرف از عهد شیب زدن و این چنین اشعار، که در ذیل نقل می شود، سرودن ، ممکن نیست. غالب در منقبت امیر المومنین حضرت علی علیه‌السلام می سراید:

جوانی برین در بسر کرده ام — شبی در خیالش سحر کرده ام
کنونم که وقت گذشتن رسید — زمان بحق باز گشتن رسید ۸

و یا در ساقی نامه :

ولی تاب در خود نیابم کنون — صریر قلم بر تتابم کنون
دریغا که در ورزش گفتگوی — به پیری خود آرای آورد روی
دریغ از ترقی معکوس من — که باشد سر من به پا بوس من
ز سر باد پنداری بیرون شده — سهی سر و من بید مجنون شده۹

از این چنین اشعار که به پیری شاعر اشاره می کند ، می توان قیاس کرد که غالب در زمان پیری این مثنوی را مورد تجدید نظر قرار داد و در ترتیب اشعار نه تنها تغییر و تبدیل بلکه حک و اضافه کرد. عدهٔ چنین ابیات را اگر از

تعداد اشعار که اکنون دستیاب است منها بکنیم ، می توان گفت کـه تـعداد اشعاری که وی در جوانی سرود بیش از هشتصد و بیست و پنج نبود. ازین هم می توان استنباط کرد که شاعر، مناجات و حکایت را که جـمعاً دویست و بیست و سه (۲۲۳) بیت دارد، دربین سالهای ۱۸۴۶ - ۱۸۴۷ میلادی سروده است. خلاصهٔ کلام اینکه غالب قبل از ۱۸۲۶ میلادی مایل به سـرودن ایـن مثنوی شد و پنج عنوان تمهیدی به رشتهٔ نظم کشید و بعد ازآن مصروفیات گوناگون و مشکلات زندگی ، شاعر رانگذاشت که بسوی این مثنوی توجه کند و آن را به پایان برساند.

در سال ۱۸۲۶ میلادی ، میان غالب و خویشاوندان نزدیک او بر سر مسائل خانوادگی و تقسیم مبلغ مقرری اختلاف روی داده بـود. او در اوت ۱۸۲۶ میلادی رخت سفر بر بست و در ۱۸۲۸ میلادی وارد کلکته شد و در آنجا یک سال و نیم ماند ، ولی حکام سفید فام و سیه بـاطن نسـبت بـه او دلسوزی کوچکی هم نشان ندادند و شاعر بیچاره بی نیل مـرام بتـاریخ ۲۸ نوامبر ۱۸۲۹ میلادی به دهلی آمد.۱۰ ناگفته نماند که استغاثه افزایش مـبلغ مقرری شانزده سال طول کشید و نهال سعی و کوشش غالب مثمر ثمر واقع نشد. گویا از بی مهری همه حکام بالا دست انگلیسی مجبور شد که همه عمر با بی نوائی بسازد و به بی برگی بسر برد.

در کلکته اوقات گرانمایهٔ شاعر در بحث و تمحیص بـه طـرفداران و هواخواهان قتیل و دیگر سخنوران برصغیر تلف و زندگی او تلخ شد. لذا دراین سالها بعید بنظر می رسد که مثنوی ابر گهر بار به سلک نظم کشیده شده باشد.

دوم هفت کودکش که هیچ کدام از آنها حتی به ۱۵ ماهگی نرسیده در گذشتند و او را خاطر کوفته گذاشتند. در قبال این وقایع جان خراش، اندازه حزن و ملال شاعر را می توان قیاس کرد.

ممکن است این اندیشه در خاطر خواننده عزیز راه یابد که غالب در اوان جوانی در فن شاعری ، یگانهٔ روزگار بود و برای آنکه غم و اندوه را به باد

فراموشی بسپارد، بکار مثنوی نگاری دست زد و بیش از یک هزار بیت نوشت که از هر حیث سزوار ستایش است. اینجا باید یاد آور شویم که مثنوی نگاری و آن هم رزمیه و بخصوص متعلق به سوانح حیات و غزوات سرور کاینات حضرت محمد مصطفی صلی‌الله علیه‌وآله‌وسلم کاریست بس دشوار وصبر آزما، زیرا تسلسل فکری و آگاهی از وقایع تاریخی جزو لاینفک چنین کاری است و بجهت انجام دادن کار تحقیقی و تاریخی نه تنها آرامش قلبی و سکون ذهنی و فارغ البالی بلکه مطالعات عمیق و دقیق وسعی مداوم و مستمر می‌باید تا چهرهٔ تابناک مقصود بنظر آید. جدوجهد مسلسل ، از شاعری سهل انگار و غمزده و دلفگار همچو غالب ، ممکن نیست. او در سراسر زندگی خویش همواره آرزومند آسایش و آسودگی خاطر بود ولی دراین دنیای پر تلاطم جدوجهد غالب جهت حل و فصل مسائل ومعضلات خویش و نیل به سعادت دنیوی مواجه نشد و تا دم زیست از راحت و آرام و مسرت و شادمانی ، که از نعمای خداوندی است ، محروم ماند و برای آنکه از غم و الم گوناگون و رنج و اندوه نجات یابد بر جام شراب و پیمانه **غزل** اکتفا نمود و صدها غزل درکلیاتش موجود است -که تاکنون اهل ذوق بمطالعه و استفاضه از آن سرگرم هستند .

باید خاطر نشان ساخت که نخستین بار کلیاتش در ۱۸۳۵ میلادی بنام « میخانهٔ آرزو» تدوین یافت ؛ سپس در ۱۸۴۵ میلادی در مطبع دار السلام دهلی به طبع رسید ، لکن این مثنوی شامل آن دیوان نیست. بگمان ما تا به آن وقت غالب میل تکمیل این مثنوی را در دل می پرورید ،ازین رو این مثنوی ناتمام را درکلیات شامل نکرد.

گمان می رود که غالب در عالم شباب بعد از منظوم کردن پنج موضوع تمهیدی این مثنوی را بر طاق نسیان نهاد ، ولی بعد از آنکه تلاش وی برای افزایش مبلغ مقرری ،که تنها وسیله معیشت او بود ، بی نتیجه ماند و بجز صبر کردن وراضی به رضا شدن چاره ای نماند، او را یاد آن مثنوی آمد که بیست

سال پیشتر به یاد فراموشی سپرده بود؛ چنانچه خواست که خواب دیرینهٔ خویش را شرمندهٔ تعبیر کند، دست بکار تکمیل مثنوی زد. آن زمان بهار جوانی رفته و خزان پیری بر شجر حیاتش مستولی شده بود ، زیرا غالب تاکنون از پنجاه بهار زندگانیش متمتع شده بودو صدمات پی در پی او را نحیف و نزار کرده بود. در ۱۸۴۷ میلادی یا کمی قبل از آن بمنظور نیل به هدف خودیعنی به جهت تکمیل این مثنوی به دل جمعی کوشش بعمل آورد و «مناجات» راکه محتوی دویست و بیست و سه (۲۲۳) بیت بود به سلک نظم کشید، اما، بفحوای تدبیر کند بنده و تقدیر کند خنده، واقعاً تقدیر بر تدبیر غالب خندید و واقعهٔ اسفناکی روی داد که از آن عزت وعظمت شاعر داغدار گردید.

داستان بدینگونه بود که یک روز هنگامی که در جلسه قمار بازی حاضر بود، گماشتگان دولت همه حاضران را دستگیر کردند و به زندان فرستادند.۱۱

طبق تحقیق خلیل الرحمن داودی این پیش آمد به روز ۲۵ ژوئن ۱۸۴۷ میلادی اتفاق افتاد و در زندگانی غالب بسیار مؤثربود.۱۲ او از زندگی سیر و باغم جانکاه هم آغوش شد ، چنانکه در نامه ای که به نام تفضل حسین خان نوشت راجع به آن واقعه چنین می نگارد:

« می خواهم ازین ببعد در جهان نباشم واگر باشم در هندوستان نباشم . روم است و مصر است و ایران است و بغداد است وگرنه خودکعبه پناه آزادگان و سنگ آستانه رحمة العالمین تکیه گاه دلدادگان بس است . کی بود که از بند فروماندگی که خود از آن بند که روان فرساتر است برون جهم و منزل در نظر نیاورده سر به صحرانهم » ۱۳

بعد ازین پیش آمد غالب این مثنوی را باز به دست فراموشی سپرد.

به عقیده شیخ اصغر علی ، غالب مغنی نامه و ساقی نامه را بعد از ۱۸۵۷ میلادی منظوم کرد ۱۴ ، ولی نامه غالب به نام صوفی منیری، که قبل از این نقل کرده‌یم ، این قیاس را تکذیب می کند.

مرتضی حسین فاضل لکهنوی با دکتر انصاری و اصغر علی متفق نیست و ادعا دارد که غالب این مثنوی را بین سنین ۱۸۴۷ الی ۱۸۵۰ میلادی منظوم کرد. او در مقدمهٔ مثنوی ابر گهر بار، که به زبان اردو است، تحت عنوان «زمانهٔ تضیف» می‌نویسد:

«اصغر علی و دیگران گمان دارند که این مثنوی در ۴۶ - ۱۸۴۷ میلادی آغاز یافت مگر منقبت، مغنی نامه و ساقی نامه بعد از آن نوشته شد... تفاصیل مشاغل ومصروفیات روزمرهٔ مرزا بعد از سال ۱۸۵۰ میلادی پیش ما است. مثنوی ابر گهر بار اگر زیر قلم بودی در بادی نظر تذکره اش صرف نظر کردن مشکل بود. ازین بیت مغنی نامه:

کسم در سخن کار فرمائی نیست　　به بخشندگی همت افزائی نیست

ظاهر است که هنوز مرزا در زمرهٔ وابستگان دربار ظفر شاه داخل نشده است و همین پریشانی تا به اختتام موجود است که:

نه گفتی که بیزار گشتم زمی　　بریدم ز بزم و گذشتم زمی

چنین کیفیت از اسیری و بعد ازآن ممکن است. درین ایام مرزا مقروض بود و در قید و بند میسر آمدن شراب ناممکن بود. ممکن است که درین زمان پر آشوب از دخت رز اجتناب ورزیده باشد. ازین بیت:

همانا تو دانستهٔ کز دو سال　　ننوشم می، الابزم خیال

قیاس کردن که این زمانه بعد از ۱۸۵۷ میلادی است مسامحه‌ای بزرگ است. مرزا در هنگامه ۱۸۵۷ میلادی باده می نوشید، دوستانش بطور ارمغان او را می‌فرستادند و درین ضمن نامه های اردوی معلی موجود است. او در سالهای ۱۷۴۷ الی ۱۸۵۰ میلادی به سختی های شدید ایام حیات را بسر می‌برد و آخرین اشعار مثنوی به وضوح به اثبات می‌رساند که ساقی نامه در زمانی اختتام پذیرفت که او ترک شراب کرده بود.» ۱۵

بقول فاضل لکهنوی دوران بین سالهای ۱۸۴۷ الی ۱۸۵۰ میلادی بر غالب بسیار دشوار گذشت. در سال ۱۸۴۷ میلادی غالب سه ماه در قید و بند،

و آن هم در تابستان، بسر برد. این ایام واقعی برایش طاقت فرسا و اندوه فزا بود،لیکن آیا این حقیقت نیست که دوستان او را در زندان تنها نگذاشتند؟ نواب مصطفی خان هر روز بدیدنش می‌رفت.غالب می گوید :

مصطفی خان‌که‌درین واقعه‌غمخوارمن‌است گربمیرم چه غم از مرگ، عزادار من است ۱۶

این ممکن است که در ایام اسیری ،کسی نتوانست برای غالب شراب مهیا کند و او به اجبار ترک باده نوشی کرد. لکن این مدت قید و بند فقط سه ماه طول کشید. از این قیاس کردن که شاعر بی نوا دراین زمان تا بـه دوسـال لب بـه می‌نیالود، صحیح نیست. دلیل دیگر هم مقروض بـودن اوست کـه شـاعر ، همیشه زیر بار قرض بماند و مقروض بمرد.

از ابیات ساقی نامه می توان حدس زد که غالب وقتی که ساقی نامه را تجدید نظر می کرد لا اقل دو سال گذشته بود که او لب به می نیـالوده بـود. بدیهی است که اجتناب از شراب بعلت تنگ دستی بود. به غالب بین سالهای ۱۸۴۷ میلادی الی ۱۸۵۰ میلادی حد اقل مبلغ مقرری پرداخت می‌شد، لیکن همین که در ماه مه ۱۸۵۷ میلادی جنگ آزادی آغاز یافت ، سلسله پرداخت مبلغ مقرری وهم مواجب و مشاهره شاهی منقطع شد. ما اگر بدقت احوال غالب را مطالعه کنیم ،پی مـی بـریم کـه از هـر حـیث سـخت تـرین دوران زندگانیش از ۱۸۵۷ میلادی آغاز یافت و تا دم مرگ ادامـه داشت. هـر روز وخامت اوضاعش بیشتر می شد . دراین ایام حیات مفلوک الحال ، بیکسی و بیچارگی او از مقیاس قیاس بیرون است. شاعر بی برگ و نوا « از زیستن بیزار و بمرگ ناگاه امیدوار » بود. خاطر نشان باد که انقطاع سلسله پرداخت مقرری سه سال طول کشید ، یعنی از ماه مه ۱۸۵۷م الی اواخر آوریل ۱۸۶۰م . نواب یوسف علی خان رئیس رامپور یک صد روپیه از ماه ژوئیه ۱۸۵۹ میلادی ، ماه به ماه برای او ارسال می کرد . غالب در نامه ای که به نام چوهدری عبد الغفور سرور در ماه فوریه ۱۸۵۹ میلادی رقم کرد، می نگارد:

«بست ودوماه باشد رزقی‌که‌مقوم‌جسم‌ومفرح روح بود،مسدود است.» ۱۷

غالب دوران جنگ استقلال در خانه در بسته ، در اندرون خانه ، می‌زیست . سپس چون آتش جدال و قتال اطفاء پذیرفت و غبار اغتشاش فرو نشست و نوبت گیرو دار آمد، غالب از بیم و ترس حکام انگلیسی هیچ گاه جرات خارج شدن از محل اقامت خود را نداشت ، حتی در تکفین وتدفین برادر خویش که بتاریخ ۲۹ صفر ۱۲۷۴ هـ‌ق (۱۹ - اکتبر ۱۸۵۸ میلادی) این جهان فانی را بدرود گفت ، شرکت نکرد. فاضل لکهنوی بنابراین شعر :

کسم در سخن کار فرمائی نیست　　به بخشندگی همت افزائی نیست

گفته است که ازین بیت مغنی نامه ظاهر است که هنوز میرزا در زمرهٔ وابستگان دربار ظفر شاه داخل نشده بود و همین پریشانی تا به اختتام موجود است. این شعر بر اوضاعی که بعد از ۱۸۵۷ میلادی رخ داد زیاد منطبق می شود. آن زمان همه راههای دخل مسدود شده بود. غالب در این ایام برای آنکه تعلق جسم و جان برقرار ماند هرچه از اثاث البیت بود ، بفروخت زیرا از مفلسی و تهی دستی جانش بلب آمده بود. نوبت مرگ و یا دریوزه گری رسیده بود. غالب تصویر تنگ دستی و ناداری خویش را در «دستنبو» به تصویر کشیده است و حالی در «یادگار غالب» ، حال آن زمان شاعر بی نوا را مختصراً به زبان اردو به رشته تحریر آورده است. ۱۸ علاوه براین ، غالب در نامه هائی که به دوستان و شاگردان سپرده از دوران زبون حالی و مفلسی خویش قصه ها نوشته است.۱۹

غالب وقتی که از نگاشتن «دستنبو» فارغ شد، در خود فقدان صلاحیت مثنوی نگاری را دید. او کاملاً آگاه بود که تفاصیل وقایع غزوات فخر موجودات حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم را منظوم کردن کار سهل و ساده ای نیست . این وادی صعب العبور را اکنون طی کردن ممکن نیست زیرا ضعف پیری بر او سلطه و اضمحلال قوای بدنی غلبه یافته او را از کار انداخته بود. غالب در ساقی نامه اعتراف ازکهن سالی ومفلوک الحالی خود نموده زبان به شکوه می‌کشاید و بر عهد جوانی خویش که گذشته است ، به حسرت می نالد،

ولی لاف هم می زند که اگرچه از علت ضعف پیری از کار افتاده ام اما می توانم که در فن شاعری مهارت و هنرمندی را از خودنشان بدهم و گوی سبقت از همگنان ببرم. همه می دانند که این همه ، حرفها است و بجز تعالی شاعرانه هیچ نیست.

نبودارچه لب های خندان مرا — ولی در دهن بود دندان مرا
چه گویم که لب های خندان کجا — جگر خایم از غصه دندان کجا
به بی برگیم گلفشان بودنست — بدم سردی آتش زبان بودنست
دریغ از ترقی معکوس من — که باشد سر من بپا بوس من
ز سر بادپندار بیرون شده — سهی سرو من بید مجنون شده
چه غم گر فلک رنگم از روی برد — توانم ز خود در سخن گوی برد ۲۰

غالب اگرچه می خواست که خواب دیرینهٔ خویش را شرمندهٔ تعبیر کند، لیکن آن زمان ، نامساعدت روزگار و گردش چرخ دوار ، شاعر پیر را نحیف و نزار و حادثات و سانحات پی در پی قلب و ذهنش را از غموم و هموم بی پایان آگنده و افکارش را پراکنده کرده بود. اکنون قابلیت آن نداشت که با توجه کامل این مثنوی نا تمام را بانجام برساند . او از مشکلات راه آگاه بود ، چنانچه می گوید :

درین ره پیچ سفرها بسی است — بود راست لیکن خطرها بسی ست
ز پا لغزها کاندرین ره بود — بود ره دراز ارچه کوته بود
به مستی توان نغز گفتار بود — مرا باید از خویش هشیار بود
سخن گفتن و پاس ره داشتن — سخن را ز سستی نگهداشتن ۲۱

بقولش سبب دیگر اینکه دراین بزم حرف رود و سرود و یا شراب و کباب زدن شایسته نبود، بدین علت شاعر نغز گفتار و شیرین کلام چگونه می تواند ابیات را آب وتاب بدهد:

بزمی که در وی بود اجتناب — ز رود و سرود و شراب و کباب
سخنور چه گفتار پیش آورد — کزان رنگ بر روی خویش آورد ۲۲

ناگفته نماند که دراین اوان غالب از سرودن شعر دست کشید بود. در نامه ای که بروز شنبه ۱۲ آوریل ۱۸۵۸ میلادی به نام منشی هرگوپال تفته نوشته است، این حقیقت را چنین بروز می دهد:

«اکنون شاعر سخن سنج نمانده ام. فقط سخن فهم هستم... شعر گفتن ترک کرده‌ام. کلام پیش خویش را چون می بینم در شگفت می مانم که چگونه سروده بودم.»۲۳

غالب علت عدم تکمیل این مثنوی در عهد پیری و ترک سخن سرائی در دیباچهٔ این مثنوی را چنین می نگارد:

«نیافتن توفیق داستان طرازی سببی دارد عام که در قلمرو هند از شهری و روستائی و دانا و نادان و پیر و جوان کم کسی باشد که آنرا نداند. حقا که این نیرنگ آسمانی که در صورت سرکشی سپاه بظهور پیوست در تن ها روان و در روانها توان، توانگران را زر در خزانه و سخنوران را سخن در زبان نگذاشت.»۲۴

الحق از ضعف پیری واز حادثات و حالات نامساعد طاقت شاعر طاق شده بود و از همه مهمتر ابو ظفر بهادر شاه دور از وطنش در **رنگون** در کس مپرسی ایام حیات را بسر برده جان بجان آفرین، در ۱۸۶۲ میلادی، سپرده بود. غالب در «مغنی نامه» اشاره به این امر کرده است:

کسم در سخن کار فرمائی نیست — به بخشندگی همت افزای نیست
چه گوید زبان آور بی نوا — چه آید ز هیلاج بی کتخدا ۲۵

غالب اکنون صلاح خویش دراین دید که طوطی سخنش، منقار زیر پر بماند و تا آن لحظه هر چه سروده به آن قناعت کند، چنانچه چون خواست که کلیاتش کسوت انطباع در بر کند این مثنوی را نیز شامل کلیات فارسی کرد. بنابر این همه ابیات مثنوی را محصول دوران شباب یا شیب انگاشتن قرین صواب نیست.

ازاین بحث به این نتیجه می رسیم که غالب سه بار کوشید که مثنوی

ابرگهر بار را بپایهٔ تکمیل برساند ولی هر بار باوجود سعی بلیغ غنچهٔ آرزویش نشگفته پژمرد. غالب در دیباچه به این مهم اشاره کرده می نویسد:

«مثنوی ابر گهر بار نام نهادم همانا آن آمیغی منیع همان قطره فشانی کرد و دجله ریز نشد.»۲۶

***

پی نویس ها:

۱ - اسد الله خان غالب، مثنوی ابر گهر بار، مطبوعه اکمل المطابع، دهلی - ۱۲۸۰ هق، ص ۳.

۲ - اسدالله خان غالب، کلیات غالب (فارسی)، مطبوعه لاهور ۱۹۶۵ میلادی، ص ۳-۲ - ۲۰۴.

۳ - اسد الله خان غالب، مثنوی ابرگهر بار، ص ۳.

۴ - مولانا الطاف حسین «حالی»، یادگار غالب، ص ۴۷۲ - ۴۷۳.

۵ - سر سید احمد خان، آثار الصنادید، ص ۷۶.

۶ - معین الرحمن، غالب کا علمی سرمایه، ص ۲۸۸.

۷ - غلام رسول مهر، خطوط غالب، مطبوعه لاهور، ص ۶۰۹.

۸ - کلیات غالب (فارسی)، ص ۱۱۸.

۹ - همان کتاب، ص ۲۰۲.

۱۰ - محمد حیات خان، سیال، احوال و نقد غالب، مطبوعه لاهور، ۱۹۶۷م، ص ۹.

۱۱ - محمد علی فرجاد، احوال و آثار میرزا اسد الله خان غالب، مطبوعه اسلام آباد، ۱۹۷۷م ص ۷۱.

۱۲ - خلیل الرحمن داودی، مقدمه، یادگار غالب، مطبوعه مجلس ترقی ادب لاهور، ص ۴۱ - حاشیه ۱.

۱۳ - اسدالله خان غالب، باغ دو در، اورینتل کالج میگزین، لاهور، شماره

مسلسل ۱۴۷ - اوت ۱۹۶۱م ، ص ۱۴۳.

۱۴ - شیخ اصغر علی ،مقاله بعنوان مثنوی ابرگهر بار ، مطبوعه اورینتل کالج میگزین لاهور ، شماره فوریه - مه ۱۹۵۸م ، ص ۷۴.

۱۵ - مرتضی حسین فاضل لکهنوی ، مقدمه مثنوی ابرگهر بار، مطبوعه مجله اردو کراچی ، ژانویه ۱۹۶۶م ص ۱۴۲ - ۱۴۳

۱۶ - محمد علی فرجاد احوال و آثار میرزا اسد الله خان غالب ، مطبوعه اسلام‌آباد ، ۱۹۷۷ میلادی ، ص ۷۳

۱۷ - غلام رسول مهر ، خطوط غالب، چاپ لاهور ، ص ۴۶۹.

۱۸ - شمس العلماء الطاف حسین حالی ، یادگار غالب ، مطبوعه لاهور ، ص ۵۹ - ۶۱

۱۹ - غلام رسول مهر ، خطوط غالب ، چاپ لاهور ، ص ۳۹۸ - ۳۹۹ و ص ۴۰۳

۲۰ - کلیات غالب (فارسی) ، چاپ لاهور ، ص ۲۰۲.

۲۱ - ۲۲ همان، ص ۲۰۴.

۲۳ - غلام رسول مهر خطوط غالب ، مطبوعه لاهور ، ص ۱۴۸.

۲۴ - اسد الله خان غالب ، مثنوی ابر گهر بار، مطبوعه دهلی ، ص ۳.

۲۵ - اسد الله خان غالب کلیات غالب ، (فارسی) مطبوعه لاهور ، ص ۱۹۷.

۲۶ - اسد الله خان غالب ، مثنوی ابر گهر بار ، مطبوعه دهلی ص ۳.

*****

شعر فارسی امروز شبه قاره

صدیق تاثیر
شیخوپوره - پاکستان

گریه می آید

چون نه نبینم راز دانی ، گریه می آید مرا
با که گویم داستانی ، گریه می آید مرا

از دل ما میر محفل رفت ، گریم زار زار
کس نفهمد این زبانی ، گریه می آید مرا

خاک می خیزد بهر سو، منزلی گم گشته شد!
رهبرو نی کاروانی ، گریه می آید مرا

توبهاران راچه‌پُرسی رنگ گل؟ای هم صفیرا!
نی چمن نی آشیانی ، گریه می آید مرا

می کند هرکس سئوالی ،این چه طوری انقلاب؟
شد دگرگون این جهانی ، گریه می آید مرا

علم و فن را آبیاری کرد از خون جگر !
رفت گویا باغبانی ، گریه می آیدمرا

یادگارش «فارسی گویان پاکستان» ببین !
کرد آخر صرف جانی ، گریه می آید مرا

چون نه گریم،«موت عالِم، موت عالم» گفته است !
نکته فهم و نکته دانی ، گریه می آید مرا؟

سید سبط حسن را از کجا جویم بگو ؟
رفت او بر آسمانی ، گریه می آید مرا

«دانش» و اندیشه را طرز نوین تاثیر داد
هم سخن هم داستانی ، گریه می آید مرا

نصرت زیدی

راولپندی

به صفت توشیح «سبط حسن»

سخن شناس و سخن سنج و میر بزم سخن — ادیب و ناقد و توقیر شاعران زمن
بیاض غالب و میرزا دبیر و میر انیس — ندیم حیدر کرار و شاه تشنه دهن
طبیب شعر و طلیق اللسان و نکته شناس — خلیق و مخلص و همدرد و محسن و ما من
حدیث خوان و ثنا خوان سرور کونین — فدائی سیده و حیدر و حسین و حسن
سعادت رخ ارباب انتقاد و ادب — متاع حلقه دانشوران و بزم سخن
نقیب ذکر غم اهل بیت ختم رُسل — خطیب منبر ابن رسول **سبط حسن**

***

وارث کرمانی

باره بنگی(هند)

در وصف شهر بروجرد

خوشا آن شهر و آن حسن و جمالش — که نتوان یافت در عالم مثالش
خجل شد باغ رضوان از شقایق — نگون شد نخل طوبی از نهالش
بسوی جام جم هرگز نبیند — اگر دارد کسی جام سفالش
شکر ریزی اگر مدحش نگاری — غزل گوئی اگر بینی جمالش
ز قصر حضرت محسن چگویم — کنم از سجده سر را پایمالش
دعای من بروز وشب همین است — که بینم صاحبان باکمالش

***

عارف ضیاء

پیشاور

سجده گاه عارف

من کیم تا برگزارم حمدت ای پروردگار — این سعادت از تو می‌خواهم تو از فضلت برآر
سِرّ ذاتت بر فلک هم در تهِ دریا بود — ذرّه ذرّه خاک هم بر این سخن گویا بود
شبنم صبح و شفق دارد نشان قدرتت — روح و جسم ما از آن دارد نشان رحمتت

در دلِ شب هم سیاهی نشان تو سود — نور خورشیدی بعالم هم زبان تو بود
تو درون سنگ خارا رزق کرمان می دهی — از زمین خشگ تنظیم گلستان می دهی
ای بسا نادان که آن اصنام را کرده سجود — سجده گاه «عارف» ما، در گهی جز تو نبود

***

صابر ابوهری

جگادهری (هند)

غزل

بر فراز دار چون نغمه سرودن می توان — راز هست و بود را افشا نمودن می توان
همت پروانه اگر داری تو ای مرغ اسیر — در فضای چرخ نیلی پر کشتودن می توان
چشم و گوش و لب اگر بندی و محو شوی — نغمه های ناسروده را شنیدن می توان
نائب حق ! از قیام بندگی آگه نه — ورنه موجودات را تابع نمودن می توان
آن چنان جانسوز باشد راه حق کانرا فقط — بندهٔ صاحب جنونی پی نمودن می توان
شاعری جزویست از پیغمبری ای بی خبر — هر بشر کی زین هنر شائسته بودن می توان
تو زسر لااله محرم شوی صابر اگر — جمله اسرار ازل را وا نمودن می توان

***

جوهر براهویی

غزل

بانگاه دوستی نگریستی انسان شدم — از چراغ حسن تو تنویر مه تابان شدم
یافتم از وصل تو من زیستن با عاشقی — پای تو بوسیده ام بر بخت خود نازان شدم
شد دماغم عطر آلوده زخوشبو زلف تو — در کنار تو رسیدم مرده‌یی را جان شدم
آمده بر حال بنده رشک جبرائیل را — چون به قسمت خویش؛ من در شهر تو مهمان شدم
شعر من در بزم تو آواز مطرب خوش نوا — تو نظر آمیز باشی صاحب عرفان شدم
در خیال عشق ای جوهر گدائی میکنم — قیمتی می داشتم لیکن کنون ارزان شدم

***

خانم طاهره نگار
اسلام‌آباد

غزل

بیا که بی قرار شد دلم به حال هجر — بیا که از توان فزوده شد ملال هجر
بهار شد فدای بیم آمد خزان — وصال نیز رفت فدای احتمال هجر
برو و از دل غمین دعای بد مگیر — مخندای فلان منم شکسته حال هجر
مرا ز سرنوشت عشق آگهی نبود — امید بار وصل کردم از تهال هجر
منم که در ازل زیار خود جدا شدم — «نگار» چون کنم شمار ماه و سال هجر

***

بیرنگ کوهدامنی
لندن

کارنامه‌ی شداد

ای آنکه قطع ، قامت شمشاد می کنی — شخص که را ز کرده ی خود شاد می کنی ؟
گردون گرفته قدرت پرواز را از او — این مرغ پر شکسته که آزاد می کنی
فردا هزار سرو دلاور کند پدید — این باغ پُر شکوفه که برباد می کنی
در کام خود فرو کشدت ای ابی لهب ! — آتشفشان فتنه که ایجاد می کنی
خشم خدای می کندت سرنگون که تو — تکرار کا زنامه ی شداد می کنی
داد گل و گیاه ستاند خدا ز تو — در بارگاه داد تو بیداد می کنی
فریاد بندگان خدا تا فلک رسید — گوش کجا به ناله و فریاد می کنی

*****

گزارش
و
پژوهش

اشاره

نصراله مردانی در سال ۱۳۲۶ خ در شهر کازرون ، در جنوب شیراز متولد شد . وی از همان اوان کودکی ، به سبب برخورداری از ذوق و قریحه سرشار شعر سرود و پیوسته به تجربیات تازه ای رسید ، بطوریکه در آستانه انقلاب اسلامی ، بزودی جای خود را بین شعرای انقلابی باز کرد و اکنون یکی از چهره‌های بسیار برجسته و درخشان معاصر بشمار می‌رود .مردانی در حال حاضر عضو شورای مرکز جهانی حافظ شناسی و سرپرست انجمن ادبی شاعران انقلاب اسلامی ایران است.

وی در زمستان ۷۶ به دعوت خانه فرهنگ ج.ا.ا در کراچی سفری به پاکستان نمود و در شهرهای کراچی و اسلام آباد و راولپندی در محافل ادبی و در مجالس شعرای این خطه ، دربارهٔ شعر معاصر ایران سخنرانی نمود . در یک فرصت بسیار کوتاه ، پای صحبت های شیرین او نشستیم. آنچه درپی می آید ، حاصل آن گفتگوست .

معرفی نصراله مردانی، شاعر انقلاب
(در یک گفتگوی کوتاه)

دانش: بسم ا..الرحمن الرحیم. از اینکه دعوت ما را پذیرفتید،سپاسگزاری می‌شود. در آغاز از خودتان بگوئید و از شعرتان. از چه زمانی شروع به سرودن کردید. چطور شد به شعر علاقه مند شدید.

مردانی: به نام خدا. باتشکر از جناب عالی که زحمت کشیدید و این محفل دوستانه راترتیب داده‌اید. باید عرض کنم برای من باعث افتخار است که در جمع شما هستم و می توانم از طریق فصلنامه خوب «دانش» با برادران و خواهران فارسی زبان پاکستانی صحبت کنم بخصوص درباره شعر فارسی. بنده اهل شیراز هستم. سالهاست مانوس با شعر و ادب فارسی و در حقیقت شیفته فرهنگ فارسی و فرهنگ اسلامی می باشم. اگر بخواهم درباره خودم صحبت کنم یعنی درباره شعرم، که از کجا شروع کردم، باید عرض کنم علاقه‌مندی من به شعر از قبل از مدرسه رفتن بود. به خاطر دارم قبل از آنکه هنوز به دبستان بروم، شبها نزد عمو و پدرم می نشستم و شاهنامه خوانی آنها را گوش می کردم. آنها تا پاسی از شب، حتی گاه تا نزدیک نماز صبح، شاهنامه می خواندند. همین که بدانم چرا، از کودکی عادت کرده بودم به شعر و هر چقدر پدرم می گفت بهتراست بروی بخوابی، گوش نمی‌کردم. ما بهترین شب ها را داشتیم. البته بیشتر شاهنامه می خواندند و بعد هم غزلی از حافظ. بعدها خودم که خواندن یادگرفتم، شروع کردم به خواندن آنها. اولین شعری که سرودم، مربوط به زمانی بود که کلاس چهارم ابتدایی بودم که ماجرایی درکلاس اتفاق افتاد.پدر یکی از شاگردهابه‌معلم ما بی‌احترامی کرد من برای آن ماجرا شعری گفتم که البته خیلی کودکانه بود و حالت طنز داشت.

اولین شعرم که چاپ شد ، پنجم ابتدایی بودم ، به عنوان کوچکترین غزلسرای پارسی شعرم در یکی از مطبوعات آن زمان چاپ شد . بعد به همین صورت کار را ادامه دادم و در کنار آن بیشتر دواوین شعرا را تهیه کرده می‌خواندم. شعرهایم تا قبل از انقلاب ، بطور پراکنده، در مطبوعات چاپ می شد.بیشتر شعرهای قبل از انقلاب ، البته طوری بود که با توجه به فضای سیاسی آن زمان ، مطبوعات نمی‌توانستند چاپ کنند، در نتیجه تعداد بسیار اندکی از شعرهایم آن موقع چاپ می شد. با شروع انقلاب و محیط مناسب برای ادامه شعر ، هم کارم بیشتر شد و هم مطبوعات به شعرهایم توجه بیشتری کردند . البته چیزی که مرا زیاد زجر می داد و نگران می کرد این بود که مایل نبودم همان راهی را بروم که اکثر شاعران جوان می رفتند ، یعنی ادامه و تقلید کامل شاعران بزرگی مثل حافظ ، سعدی ، مولوی وغیره . خیلی رنج می بردم از کپی برداری و این بود که به دنبال افق تازه ای برای شعر ، به خصوص شعر کلاسیک و غزل بودم . به دلیل این وسواس و علاقه مندی فراوان به فردوسی و حافظ ، و اینکه می دیدیم چه علاقه ناگسستنی بین مردم و این دو شاعر بزرگ وجود دارد، در این فکر بودم که یک طوری بشود که بتوانم این دو را به هم نزدیک کنم و پیوندی بین حماسه و غزل بیاورم. می دانید که معمولاً غزل تعریفش در نهایت یعنی حرفهای عاشقانه .خیلی ها گفتند که این کار شدنی نیست. غزل لطیف است و حماسه نه . اتفاقاً شروع انقلاب و حال و هوای انقلاب و فضای مخصوص آن از نظر مفهومی به این علاقه کمک کرد. تعدادی از غزل های قبل از انقلابم این پیوند را به خوبی نشان می دهند . قصیده ای که قبل از انقلاب سروده شده با این مطلع:

خسته ام ، خسته از آزار شب　　آسمان تا آسمان دیوار شب

آن روح عصیان گر را در فضای خفتان آور آن روز نشان می دهد ، که نمی‌توانست براحتی در مطبوعات چاپ شود. یا غزل «ترانه فتح» که پیوند غزل و حماسه است:

به روح دهکده آمیخت نسانه فتح　　درخت نقرهٔ مهتاب زد جوانه فتح
درید سینهٔ ضحاک شب ز دشنه داد　　نوید کاوهٔ خورشید در کرانهٔ فتح

درفش نور برافراشت برفراز فلک ستاره ای که درخشید در شبانهٔ فتح
پی کشودن درهای بسته می آید کسی ز نسل مسیحا به آستانه فتح

که با حذف چند بیتی این غزل ، قبل از انقلاب تصادفاً چاپ هم شد.

دانش : تلفیق حماسه و غزل ، ابتکار بسیار جالبی است که به سروده های شما هویت خاصی بخشیده است. درمیان غزلیات شما اشاره فراوان به شخصیت حضرت امام خمینی (ره) شده است. از چه موقع سرودن این گونه غزلیات را آغاز کردید؟

مردانی : از قبل از انقلاب ،به این غزل دقت کنید:

دلت کتیبه خورشید روزگاران است صدای خون تو در آیه های قرآن است
تو از دیار کدامین ستاره می آیی که در نگاه تو دریای نور جوشان است
پیام آمدنت را نسیم خون آورد بیا که شهد کلامت عصارهٔ جان است
قیام سرخ تو در قحط سالی فریاد طنین صاعقه و انفجار طوفان است

این غزل باحذف چند بیت از جمله بیت «قیام سرخ تو» در روزنامه های آن زمان - پیش از انقلاب - چاپ شد. بنابر این ، می خواهم عرض کنم که در همان زمان قبل از انقلاب به دنبال این هدف بودم تا فضای مناسب را پیدا کنم و بتوانم حرفهای حماسی را با غزل پیوند دهم و بیان کنم. خوشبختانه حضور انقلاب بسیار کمک کرد و من یکباره خود را به امواج سپردم. توجه کنید به غزلی دیگر:

می داند اسم اعظم پیر دلاور ما فریاد سرخ خون است فریاد رهبر ما
جلادهای تاریخ با دشنه های خونین در جشن خون گریزان از خاک کشور ما
از کور دل بپا خیز دنیا به لرزه آورد گلبانگ باشکوه «الله اکبر» ما...

که در این غزل نیز طنین وپژواک انقلاب حس می شود . روح شعر حماسی است اما در قالب غزل. یا در غزل «آرش بهار» این فضا و این پیوند و ترکیب بخوبی مشخص است:

طلسم بستهٔ دیوان روزگار شکست «تهمتن» ی که در قُفل این حصار شکست
ببین که گرد زمانه دلاور تاریخ صف سپاه مخالف به کار زار شکست
غرور سرکش «اسفندیار» رویین تن ز تیر ترکش «دستان» کهنه کار شکست...
به جمع منتظران ای پیام آور فتح حضور یاد تو دیوار انتظار شکست

این غزل و غزلهای شبیه به این ، اشعاری بودند ک در حال و هوای انقلاب سروده و چاپ شدند و بعد در زمان جنگ تحمیلی ، که حال و هوای خودجنگ هم به سرودن غزلیات و قصاید دیگر کمک کرد که آن اشعار بارها از رادیو و تلویزیون پخش شدند و بعضی از آن سروده ها در کتابهای فارسی مدارس از جمله کتاب فارسی سال چهارم دبیرستان چاپ شدند وبخوبی جای خود را بین مردم و علاقه مندان به شعر باز کردند و حتی در جبهه ها نیز خوانده می شدند و بقول برادران چقدر باعث هیجان بودند. باز نمونه یی از این غزلها رامی خوانم:

از خوان خون گذشتند صبح ظفر سواران — پیغام فتح دارند آن سوی جبهه یاران

در شط سرخ آتش نعش ستاره می سوخت — خوننامهٔ نبرد است آئین پاسداران

همینطور،

سمند صاعقه زین کن سواره باید رفت — به عرش شعله سحر چون ستاره باید رفت

شهید زندهٔ تاریخ عشق می گوید — به دار سرخ انا الحق دوباره باید رفت

و یا :

من واژگون من واژگون من واژگون رقصیده‌ام

من بی سرو بی دست و پادر خواب خون رقصیده ام

میلاد بی آغاز من هرگز نمی داند کسی

من پیر تاریخم که بر بام قرون رقصیده ام ...

این گونه غزلها باعث شد تا بسیاری از شاعران جوان که به انقلاب علاقه داشتند به این شیوه گرایش پیدا کنند. بهرحال به گونه یی این «سبک» مطرح شد که همان کسانیکه اعتقاد داشتند این کار شدنی نیست ، آن را پذیرفتند و قبول کردند. خدا رحمت کند مرحوم دکتر سادات ناصری را که خیلی به این سبک علاقه مند بود و از آن پشتیبانی می کرد و زمانی که مسئول گروه انتخاب کتاب سال بود ، با دفاع فراوان از این شیوه و سبک ، باعث شد تا کتاب خون نامه خاک اینجانب ، به عنوان کتاب سال انتخاب شود.

دانش :راجع به مجموعهٔ آثارتان توضیح بفرمائید.

مردانی : مجموعه آثاری که نخستین بار چاپ شد ، قیام نور بود که در سال

۱۳۶۰ توسط سازمان تبلیغات اسلامی چاپ شد. این اولین مجموعه ای بود که در ایران تا فاصله انقلاب چاپ شد و با اینکه در طول دو ماه، دوبار چاپ شد، ولی بزودی نایاب گردید. بعد از آن، خون نامه خاک بود که در سال ۱۳۶۴ توسط انتشارات کیهان به چاپ رسید و به عنوان کتاب سال برگزیده شد. سپس مجموعهٔ آتش نی در سال ۱۳۷۰ توسط انتشارات اطلاعات منتشر گردید. بعد از آن کتاب ستیغ سخن توسط انتشارات سمت (سازمان مطالعه و تدوین کتب درسی علوم انسانی دانشگاههای ایران) چاپ شد. درباره این کتاب توضیحات بیشتری خواهم داد. بعد سمند صاعقه را حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی در سال ۱۳۷۵ چاپ کرد. حافظ از نگاه مردانی اثر دیگری بود که بخاطر علاقه زیاد اینجانب به حافظ وتحقیق وتصحیح و بررسی نسخه‌های موجود نگاشته و در سال ۱۳۷۵ منتشر گردید. آخرین مجموعه هم قانون عشق است که گزیده ای است از آن چهار پنج مجموعه شعری و تعدادی از غزلهای جدید که اخیراً از طرف مرکز نشر صدا منتشر شده است.

دانش: کتاب ستیغ سخن از میان آثار شما، نمونه متفاوتی است. چرا؟

درباره ستیغ سخن باید عرض کنم که این کتاب از چند نظر قابل اهمیت است. یکی اینکه تذکرهٔ تمام شاعران فارسی گوی فلات ایران از آغاز تا امروز است و نام بیش از دو هزار و پانصد شاعر در این مجموعه و کلاً به صورت شعر آمده است. دوم اینکه در سر تا سر کتاب ترتیب تاریخی رعایت شده و نام شاعران با آثار آنها به نظم کشیده شده و از همه مهمتر اینکه تاریخ شعر و سرگذشت و نشیب و فراز آن در طول تاریخ آغاز زبان فارسی تاکنون بیان شده است. در حقیقت مخاطب اصلی خود شعر است و می توان گفت که نام شاعران در ردیف های بعدی قرار دارد. می دانید تاکنون کسی درباره خود شعر، و سرگذشت آن و اینکه در طول تاریخ بر شعر چه گذشته، سخنی نگفته است. تمام این خصوصیات و ویژگی های شاعر با سبک او و آثار او بیان شده است. مثلاً فردوسی یک شاعری است که به عنوان حماسه سرا در تمام جهان شهرت دارد و بعد اندیشه کلی وی خرد گرایی است وموضوع دوم در کتاب بزرگ وی شاهنامه، رو در رو قرار دادن دو کشور ایران و توران است و پیروزی

خرد و نیکی بر بدی وتاریکی است ،که من سعی کرده ام در سه بیت تمام این اندیشه را بیاورم. بنابر این هر شاعر بهمین گونه معرفی شده است. یا در جائی که شعر نزول می کند از آن حالت اوج و منزلت خود ، بعد می‌افتد به دست کسانی که ارزش آن را نمی دانند و یا در دست مداحان و چاپلوسان قرار می‌گیرد، شعر عصبانی می شود . مثلاً می دانید که عنصری در شعر ما سمبل تمام شاعران چاپلوس است. بنابراین شعر در دست او حقیر می شود ، خشمگین می شود :

ترا خاطری تلخ از عنصری است که مداح دربار بی باوریست

ببینید در این بیت ، واژه های «خاطری» ، و «عنصری» ، و «مداح» و «باوری» نام شاعران آن دوره است. از طرفی مصرع «ترا خاطری تلخ از عنصری است»، به این معنی است که خود عنصری هم واقعاً این را باور نداشته که چقدر شعر را حقیر کرده بود . یا در جایی دیگر:

ترا تیر گر داد سنجر بدست معزی از آن تیر بیداد خست

در این بیت ، «معزی» هم شاعر چاپلوس درباری است و ماجرا از این قرار است که یک روز معزی با سلطان سنجر در شکار گاه بود.سلطان سنجر تیری به قصد شکار انداخت. آن تیر تصادفاً به سینه معزی نشست و او را کشت.

بینید شعر، بخاطر حقیر کردنش بدست امثال معزی از خود آنها انتقام می‌گیرد و می‌شود تیری به دست سنجر و به سینه معزی می نشیند.علاوه براین، «تیرگر»نام شاعراست ، «داد» و « سنجر» نیز نام شاعر است. خود واژه داد، هم معنی فعلی دارد و هم بمعنی عدل است ،و همه این ها در یک بیت جمع شده‌اند...

دانش : متشکریم.

*****

سید افسر علیشاه
اسلام آباد

آشنایی با
دانشگاه آزاد علامه اقبال لاهوری (اسلام آباد)
وبخش اقبال شناسی آن

دانشگاه آزاد اقبال در سال ۱۹۷۴ در اسلام آباد تاسیس گردید. تاسیس این دانشگاه بموجب لایحه‌ای به تصویب پارلمان رسیده بودکه در آن هدف از تأسیس دانشگاه را «بهبود نهضت سواد آموزی در پاکستان» می داند. قبلاً نام دانشگاه «دانشگاه آزاد مردمی» بود. اما در سال ۱۹۷۷ بمناسبت جشن تولد صد ساله علامه محمد اقبال، نام دانشگاه عوض شد و به یاد بود شاعر شهیر پاکستان ،دانشگاه آزاد علامه اقبال لاهوری نامیده شد. این دانشگاه برای رشد سواد آموزی و دادن تسهیلات آموزشی در مقاطع آموزش عالی به شهروندان پاکستان و اتباع خارجی در سطح بین المللی فعالیت می نماید.

نظام تدریس در این دانشگاه به هر دو شیوه ی حضوری و غیر حضوری است. کتب درسی توسط خود دانشگاه تهیه می شود. شیوهٔ تدریس غیر حضوری و مکاتبه ای، از طریق شبکه تلویزیون آموزشی است. این دانشگاه در سرتاسر پاکستان شعبه دارد، بهمین جهت تدریس رشته های مختلف و امتحانات مربوطه در پایان هر دوره با نظارت کلی سازمان مرکزی برگزار می شود.

یکی از وظایف مهم این دانشگاه، تأمین نیروهای کار آمد برای تدریس در مقاطع ابتدایی و متوسط در پاکستان است.برای تربیت این نیروها، دوره های مخصوصی وجود دارد. دورهٔ Primary Teacher Certificate PTC برای تربیت معلمان دبستان و دوره C.T یا Certificate Teacher برای تدریس معلمان دوره

راهنمائی است.

کلاس های B.Ed یا Bachelor of Education برای کسانی است که مایل به تدریس در دبیرستان می باشند.

اهداف اصلی این دانشگاه عبارتند از :

۱ - گسترش سواد آموزی در تمام سطوح کشور ؛

۲ - ارائه بیشترین اطلاعات و آموزش در زمینه های مختلف به مردم ؛

۳ - فراهم آوردن تسهیلات و امکانات آموزشی و تحصیلی برای شاغلین و کسانی که بهر نحوی امکان استفاده از کلاس های حضور را ندارند؛

۴ - تکمیل اندوخته های علمی دانش آموزان پس از فراغت از دوره های ابتدایی و دبیرستان (یکی از اهداف تأسیس این دانشگاه ، نیاز مبرم جامعه به آموزش وتعلیم بیشتر بود)؛

۵ - گسترش آموزش دانشگاهی و تعلیمات عالیه درمیان روستائیان ، بانوان خانه دار ، مادرها و مربی های خانه دار ، کشاورزان ، مربیان کم آموزش دیده ، اعضای گروههای حرفه ای ، معلمان، صادر کنندگان ، مدیران ، بازرگانان ، کارمندان دولتی و غیر دولتی ، طراحان سیستم آموزشی وغیره...

محل های مطالعه و تدریس و ارائه امکانات آموزشی:

۱. در واحدهای مسکونی ، یعنی جائیکه دانش آموزان زندگی می‌کنند (منازل خودآنها)؛

۲. مراکز مطالعاتی که از سوی دانشگاه در شهرهای مختلف تاسیس و تعیین گردیده اند؛

۳. مرکز اصلی تدریس این دانشگاه واقع در H.8 - اسلام آباد؛

ادارات و بخش های اصلی دانشگاه :

۱ - دفتر رئیس دانشگاه ؛

۲ - موسسه تکنولوژی - برنامه رادیو وتلویزیون در زمینه تدریس از سوی دانشگاه دراین بخش تولید می شود؛

۳ - کتاب خانه مرکزی دانشگاه و مرکز تهیه اطلاعات اساسی؛

۴ - واحد تولید رسانه های مطبوعاتی؛

۵ - بخش فروش کتب؛

۶ - بخش پذیرش و ثبت نام ؛

۷ - دفتر مدیر کل خدمات منطقه ای؛

۸ - بخش برنامه ریزی دوره های تحصیلی؛

۹ - بخش توسعه دانشگاه و برنامه های ویژه ای؛

۱۰ - بخش ویرایش و طراحی؛

۱۱ - مرکز ارزیابی و تحقیق و پژوهش؛
۱۲ - مدیریت تحقیقات ؛
۱۳ - مرکز مطالعاتی نمونه؛
۱۴ - خدمات اساسی و تهیه اطلاعات در مورد امور دانشگاهی؛
۱۵ - دفتر های رؤسای دانشکده ها؛
۱۶ - موسسات تحصیلی؛
۱۷ - کارگاه های زبان ؛
۱۸ - موزه هنرها ؛

آشنایی با بخش اقبالیات

یکی از بخش های مهم این دانشگاه ،بخش اقبالیات یا اقبال شناسی است که همزمان با تأسیس دانشگاه ، این بخش نیز تاسیس گردید. هدف از ایجاد این بخش ، پرورش متخصص در اقبال شناسی است.

در این بخش دوره های مختلف آموزش وجود دارد که به دانشجویان در زمینه های شرح و احوال ، آثار و تصانیف ، فلسفه ، زندگی سیاسی و دیگر ابعاد زندگانی علامه محمد اقبال لاهوری تعلیم داده می شود . علاوه بر آن، بطور مرتب برنامه های سخنرانی در همین موضوعات نیز توسط بخش طراحی و اجرا می شود .

دراین بخش همچنین دورهٔ دانشوری M.Phi از سال ۱۹۸۷ آغاز شد. عده‌ای از دانشوران ازاین موقعیت استفاده کردند و به مدرک دانشوری (ام.فیل) نائل گردیدند. بطور متداوم کار تحقیق و پژوهش در این مورد ادامه دارد. طبق آخرین اطلاع ، بزودی در این بخش کار تحقیق و پژوهش در مقطع دکتری آغاز خواهد شد.

دروس فعلی بخش اقبال شناسی

مقطع دیپلم :

۱ - شماره کد ۳۰۳ . تعداد واحد : ۱۸

این دوره شامل دروسی مانند زندگی نامه اقبال ، تشریح اشعار اقبال و مکتوبات اقبال به عنوان قائد اعظم محمد علی جناح می باشد . فکر اقبال

بویژه « خودی» و « بی خودی » نیز در این دوره تدریس می گردد.

۲ - شماره کد ۳۶۱. تعداد واحد : ۱۸

ارتباط فارسی با تاریخ علمی ، ادبی و سیاسی پاکستان ، دراین دوره به اطلاع دانشجویان رسانیده می شود. امروز نیز فارسی زبان علمی و ادبی این منطقه است و مهم تر اینکه دو سوم اشعار اقبال بزبان فارسی می باشد . این دوره با در نظر داشتن اهمیت زبان فارسی ، دروس خاصی را تقدیم می‌کند. تمرین فارسی روزمرّه ، جمله سازی بزبان فارسی و کلمات و لغات فارسی در این دوره به دانش آموزان یاد داده می شود.

دراین دوره ، تدریس به کمک نوارهای رادیوئی و کاست های ویدیویی صورت می گیرد . در تدوین این دوره کشور برادر جمهوری اسلامی ایران بسیار همکاری کرده است.

مقطع کارشناسی: (لیسانس)

۱ - شماره کد ۴۰۵ تعداد واحد : ۱۸

دراین مقطع تحصیلی ، ارتقای فکری علامه محمد اقبال ، خدمات ارزنده او در رابطه با نهضت تاسیس پاکستان و شهرت و محبوبیت بین المللی علامه محمد اقبال تدریس می شود . علاوه بر آن ، بخش هایی از آثار اقبال از جمله «بانگ درا» ، «بال جبریل» ، «ضرب کلیم» و «ارمغان حجاز» و تشریح لازم غزل های او ، جزو برنامه های این دوره است .

۲ - اشعار اقبال به زبان فارسی

شماره کد ۴۳۳. تعداد واحد : ۹

در این دوره، شعر فارسی اقبال معرفی می شود. مثنوی های علامه محمد اقبال و دو بیتی ها و غزلیات وی با ترجمه بزبان اردو تشریح و تفسیر می‌شوند. علاوه بر آن برای فهماندن دستور زبان ، اصول دستور زبان فارسی نیز آموزش داد می شود.

۳ - نثر اقبال (به زبان اردو)

شماره کد ۴۳۴. تعداد واحد : ۹

این دوره قسمت نثر نگاری اقبال را (بزبان اردو) معرفی می‌کند. هدف از ایـــن دوره ، آشنـایی دانشجویـان بـا شـویه نگـارش اقبـال است . مـتن سخنرانی‌های وی نیز مورد بررسی قرار می گیرند ؛ همچنین مـقدمه کتـاب «علم الاقتصاد» ،که شاهکار نثر اقبال است ، در این دوره تدریس می‌گردد.

مقطع دانشوری M.Phil:

این دوره به دو قسمت تقسیم می شود . اولین قسمت شامل چهار دوره کوچکتر است . پس از تکمیل موفقیت آمیز آن دوره ها، دانشوران در کارگاه اقبال شناسی واقع در دفتر مرکزی دانشگاه شرکت کـرده بـه کـار تـحقیق و پژوهش خواهند پرداخت. این دو قسمت کلاً شامل موارد زیر است :

چهار دوره	۴۰۰ نمره
کار گاه	۱۰۰ نمره
تکمیل مقاله تحقیقی	۲۰۰ نمره
امتحان شفاهی	۱۰۰
میزان	۸۰۰

در چهار دوره قسمت اول عناوین زیر تدریس می شوند :

۱ - آثار و کتب اقبال ؛ ۲ .- افکار ونظریات اساسی اقبال ؛ ۳ - انتخاب از متون نگارشات اقبال ؛ ۴ - اصول تحقیق .

فعالیت های دیگر بخش اقبال شناسی

۱ - مجالس مذاکره و سخنرانی های دانشوران و دوستداران اقبال ؛

۲ - مقایسه های سخنگویی و نگارش؛

۳ - سوال و جواب در مورد اقبال؛

۴ - انتشار کتب اقبال ؛

۵ - گوشه اقبال [بخشی از کتابخانه دانشگاه به نام «گوشه اقبال» نامیده شده که در آن کلیه آثار علامه اقبال به زبانهای اردو ، فارسی ،انگلیسی وغیره جمعاً آورده شده است در این گوشه نیز نامه های اقبال به دستخط وی نگهداری می‌شود. همچنین کلیه نامه هایی که دیگران به وی نوشته اند و تمبرهائی که بمناسبت سالروز وی انتشار یافته ، بخش دیگر از این مجموعه را تشکیل می‌دهند.]

۶ - مرکز توسعه انتشارات

۷ - جایزه هابرای برندگان در مقایسه سخنگویی

۸ - استادان بخش : آقای دکتر رحیم بخش شاهین استاد رئیس بخش؛
آقای شاهد اقبال کامران ؛ خانم مهتاب

*

بی مناسبت نیست که به معرفی یکی از پایان نامه های تحصیلی بخش اقبال شناسی بپردازیم.

تحقیق و بررسی در مورد «گرایشهای اقبال شناسی در ایران اسلامی»
پایان نامه برای دریافت مدرک دورهٔ دانشوری (ایم فل) اقبالیات. تحقیق: آقای محمد امام جمعه . استاد راهنما : دکتر محمد صدیق خان شبلی. سال ۱۹۹۸م.

این پایان نامه شامل مقدمه، ۶ بخش ، فهرست مطالب و فهرست منابع ومآخذ می باشد جمعاً ۱۸۲ صفحه

شرح احوال و آثار و تحصیلات علامه محمد اقبال درین پایان نامه باجزئیات کامل تشریح شده است. علامه محمد اقبال به هر دو زبان اردو و فارسی شعر می سرود . ضمن تشریح محبت با ایران و اهمیت کلام اقبال به زبان فارسی نویسنده در مقدمه چنین می نویسد:

«آنان راکه با اقبال الفتی است هر وقت بخواهند اوراق زرین اندیشه اقبال را با دیده انس و نگاه معرفت آمیز بنگرند ، در اولین گشایش این اوراق و دیوان

به ترکیب «چراغ لاله» که خاص اقبال است و پیامی و کلامی از بن دندان و با صمیمیت جان در خلوصی چون چشمه زلال چشم نظر خواهند داشت.» آنچه اقبال در مصراع اول غزل معروفش « چون چراغ لاله سوزم در خیابان شما.» گفته است ،بیننده و خواننده صاحب نظر را در همسوئی با انقلاب اسلامی ایران به تفکر وا می دارد:

میرسد مردمی که زنجیر غلامان بشکند دیده ام از روزن دیوار زندان شما

بخش اول:

نویسنده در نخستین بخش این پایان نامه شرح احوال کامل علامه محمد اقبال را ذکر نموده به شرح کامل ، خانواده و بزرگان و نیاکان اقبال پرداخته است. وی می‌نویسد که اقبال از نسل «سپرو» بود . دراین مورد به یکی از نامه های اقبال استناد می‌کند :«وقتی که مسلمانان بر کشمیر مسلط شدند، کشمیریان برهمن از روی کهنه پرستی و ارتجاع و دلایل دیگر به علوم و زبان مسلمانان اعتنائی نمی نمودند. بدین سبب اولین گروهی که به طرف زبان فارسی و تعلقات آن کشانده شد و تا حدی به آن آگاهی پیدا کرد و اعتماد حکومت اسلامی را جلب نمود «سپرو» خوانده شد.»

در سند دیگری [1] آمده است که کلمه «سپرو» به پادشاه باستانی ایران شاهپور تعلق دارد و «سپرو» در حقیقت ایرانیانی هستند که مدتها پیش از ظهور اسلام ایران را ترک نموده و درکشمیر ساکن شده اند و به سبب ذکاوت و زیرکی که داشتند در گروه برهمن داخل شدند.نیاکان اقبال بعداً مشرف به اسلام شده به شهر سیالکوت رفتند. اقبال تاریخ تولد خویش را در گذرنامه و دیگر مدارک رسمی ۱۸۷۶ میلادی نوشته است .

نویسنده در همین بخش از پایان نامه ، به علاقه اقبال به شعر و ادب و فعالیت های سیاسی اشاره می کندو می نویسد هنگامیکه وی در اروپا بود با توجه به شرایط تحصیلی ، علاقه خود را به شعر و شاعری از دست نداد و

۱ .رحیم بخش شاهین ، ارمغان اقبال.

گاهگاهی آثارش را به دوستداران عرضه می داشت .با محققین بزرگی از جمله براون و نیکلسون آشنا شد. فرد اخیر بعداً کتاب « اسرار خودی» اقبال را به انگلیسی ترجمه کرد. در ۱۹۳۰ اقبال بعنوان رهبر و رئیس حزب مسلم لیگ در روزهایی که قائداعظم محمد علی جناح در انگلیس اقامت داشت ، ریاست کنفرانس سالیانه آن حزب را در شهر اله آباد عهده دار شد. در آن کنفرانس خطبه ای ایراد کرد که در تاریخ تاسیس پاکستان نقطه عطفی گردید.

بخش دوم :

دراین بخش نویسنده آثار علامه محمد اقبال را نام می برد و به معروف ترین آثار وی اشاره می کند ، مانند :

۱ - اسرار خودی ، ۱۹۱۶. ۲ - رموز خودی ، در اواخر ۱۹۱۷. ۳ - تاریخ تصوف ، در ۱۹۱۹. ۴ - علم الاقتصاد ، بزبان اردو ، بین سالهای ۱۹۰۰ الی ۱۹۰۵. ۵ - پیام مشرق ، در سال ۱۹۲۲. ۶ - بانگ درا، نخستین منظومه اردو، در ۱۹۲۴. ۷ - جاوید نامه ، در ۱۹۳۲. ۸ - ضرب کلیم ، در ۱۹۳۴.

۹ - ارمغان حجاز، آخرین اثر اقبال که بعد از مرگ او در نوامبر ۱۹۳۸م منتشر گردید.

انگیزه تدوین ارمغان حجاز احساس و اراده فریضه مذهبی اقبال نسبت به ادای حج بوده است. اقبال بموجب آرزوی شدید در ۱۹۳۷م خودرا برای سفر حج آماده کرده بود،ولی توفیق نیافت. عناوین مهم این کتاب حضور حق ، حضور رسالت ماب ، حضور ملت و حضور عالم انسانی می‌باشند.

بخش سوم :

روایت تاریخ و جهان بینی اقبال شامل این بخش است . این قسمت تاریخ تسلط و استعمار انگلیسی در شبه قاره هند را ذکر می کند.نویسنده رویدادهای مهم شبه قاره آن زمان از جمله جنگ آزادی هند ۱۸۵۷، تقسیم بنگال ۱۹۰۵، ظهور بیداری سیاسی در مردم هندوستان ، نقش رهبران شبه

قاره و مبارزات آنها جهت کسب آزادی ، فکر اقبال نسبت به اوضاع هند ، فکر اقبال و فعالیت‌های سیاسی او را ذکر می نماید.

بخش چهارم:

درین بخش که « اقبال در فرازی از سخنان مقام رهبری جمهوری اسلامی ایران » عنوان دارد، نویسنده دیدگاه رهبران و مسلمانان جهان را در مورد مقام علامه اقبال ذکر می نماید. وی اقتباسی از سخنرانی آیت الله العظمی سید علی خامنه ای مقام رهبری جمهوری اسلامی ایران را ، که در ۱۳۶۴ شمسی در کنگره جهانی بزرگداشت علامه اقبال در دانشگاه تهران ایراد فرمودند، پیش رو می‌نهد.

بخش پنجم:

آرمان اقبال « جمهوری اسلامی » در ایران اسلامی تحقق پیدا کرده است. اقبال از بی هویتی شخصیت انسانی و اسلامی مردم رنج می برد و ذلت روحی و نومیدی جوامع اسلامی را به چشم بزرگ ترین خطر می نگریست . نویسنده در مورد آرمان اقبال چنین می نویسد :

« این عنوان و متن برگرفته از سخنرانی مقام معظم رهبر جمهوری اسلامی ایران و مسلمانان جهان است که زیب این بخش از گفتار قرار گرفته است.»

نویسنده در بخش پنجم ، به بررسی آرمانی اقبال می پردازد.

بخش ششم :

در این بخش نویسنده فلسفه اقبال را مورد بحث قرار داده می گوید: . «اقبال طرح یک فلسفه را ریخت.» و این مطلب را نیز با اقتباسی از همان سخنرانی تشریح می کند. در این مورد نویسنده پایان نامه چنین می نویسد:

«خودی فلسفه ای از نوع فلسفه ذهنی مورد نظر ما نیست. مفهوم خود

یک مفهوم انسانی و اجتماعی است که در پوشش تعبیرات فلسفی و با آهنگ یک تبیین فلسفی بیان شده ، برای اینکه اقبال بتواند از شعر خودش در غزل و مثنوی خویش به عنوان «خودی» بطور یک اصل و به عنوان یک مفهوم تکیه کند احتیاج به این دارد که این خودی را تبیین فلسفی بکند خودی در مفهوم مورد نظر اقبال عبارت از احساس شخصیت است . درک شخصیت ، خودنگری ، خود اندیشی ، خودشناسی درک خود مفهوم خودی اقبال است.»

در پایان ، نویسنده برای هر بخش از رساله، فهرست ، منابع و مآخذ جداگانه ای آورده تا به خوانندگان فایدهٔ بیشتری برساند .

*****

معرفی انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

اشاره

از آنجا که مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، با وجود بیست و هفت سال پیشینه تحقیقاتی در زمینه فرهنگ و ادب فارسی، هنوز برای اهل علم و قلم ناشناخته مانده است، بر آن شدیم تا از این شماره با معرفی مجموعهٔ انتشارات آن، که تا این تاریخ بیش از ۱۶۱ عنوان می‌باشد، گامی مثبت در جهت شناخت این مرکز - که تنها مرکز رسمی تحقیقات فارسی در جهان است - برداشته شود. امید است این حرکت به دانشمندان و پژوهشگرانی که همواره بدنبال منابع و مآخذ اصلی و مهم هستند، کمک نماید.

از این شماره به ترتیب سال چاپ، ده عنوان از انتشارات این مرکز معرفی می‌شود.

۱ ـ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه گنج بخش (ج ۱)

نخستین کتاب منتشره شده توسط مرکز تحقیقات، جلد اول نسخه‌های خطی کتابخانه گنج بخش تألیف دکتر محمدحسین تسبیحی می باشد که در سال ۱۳۵۰ ش / ۱۹۷۱م چاپ و منتشر گردید. این فهرست دارای مقدمه مؤلف، متن، فهارس هفتگانه کتاب (شامل موضوعات، نامهای اشخاص، نامهای کاتبان، کلمات و نامها، مصراعهای اول، نام کتابها، ونام جایها)، نمونه‌ها، درست نامه، مقدمه ناشر و شناسنامه و مقدمه مؤلف به‌انگلیسی، جمعاً ۸۳۴ + ۱۶ صفحه می باشد. جمع کل نسخه‌های معرفی شده در این کتاب ۳۰۰ مجلد از لحاظ شمارش معرفی شده که در حقیقت ۴۲۸ نسخه از نظر تعداد رسالات می‌باشند، زیرا در ۴۳ مجموعه، ۱۷۱ رساله و کتاب آمده و از جمله ۲۰ نسخه ناشناخته مانده است. برای معرفی هر نسخه ۹ مورد درنظر گرفته شده است، بدین قرار: اندازه بیرونی و درونی، اوراق،

کاغذ، خط،کاتب، مؤلف، آغاز و انجام و چگونگی. نسخه‌های معرفی شده به ۱۱ زبان می باشند : فارسی ، عربی ،اردو ، پنجابی ، ترکی ، فارسی و عربی ، فارسی و پنجابی ، عربی و پنجابی ، اردو و پنجابی ، عربی و اردو و فارسی، عربی و فارسی و پنجابی.

۲ ـ احوال و آثار شیخ بهاءالدین زکریا ملتانی و خلاصة العارفین

این کتاب ، رساله دکتری خانم دکتر شمیم محمود زیدی، در رشته ادبیات فارسی از دانشگاه تهران، می‌باشد که درسال ۱۳۵۳ شمسی برابر با ۱۹۷۴ میلادی، به مناسبت صدمین سال تولد علامه محمد اقبال لاهوری، منتشر شد. در این رساله، مؤلف به شرح احوال شیخ بهاءالدین ابو محمد زکریا قریشی اسدی سهروردی ملتانی (۵۵۰ - ۶۴۲ شمسی برابر با ۱۱۷۱-۱۲۶۳ میلادی) و آثار او پرداخته است.

احوال و آثار
شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی
خلاصة العارفین

قطع این کتاب ۲۴×۱۷ س م است و دارای پیشگفتار مؤلف به فارسی (۴صفحه)، متن احوال و آثار شیخ (۱۲۲ صفحه)، متن رساله خلاصة العارفین (۴۸ صفحه)، تعلیقات (۸صفحه)، فهرست هفتگانه اعلام وغیره (۴صفحه)،فهرست منابع و مآخذ (۶صفحه)، فهرست مطالب (۳صفحه) ، مقدمه مدیر مرکز به انگلیسی (۲صفحه) می‌باشد. این کتاب یک مقدمه و پنج باب دارد.مقدمه ، فشرده ای دربارهٔ ملتان و بررسی فرقه سهروریه است . باب اول ، که خود شامل دو فصل است بطور کلی در شرح احوال و زندگانی شیخ و مختصری در ذکر اعقاب و احفاد او است. باب دوم در بررسی مقام عرفانی وتربیتی شیخ است. این باب نیز در دو فصل ، پیرامون احوال شیخ شهاب الدین سهروردی (پیر و مرشد شیخ) و خدمات عرفانی و ادبی او است . در فصل دوم ذکر مریدان بهاء الدین زکریا، یعنی فخر الدین عراقی، امیر حسینی، جلال الدین بخاری، لعل شهباز قلندر و حسن افغان

آمده است. باب سوم، شامل دو فصل ، به بررسی روابط و نفوذ شیخ نزد معاصرانش شمس الدین التتمش و ناصر الدین قباچه و ذکر مشایخ آن عصر ، خواجه قطب الدین بختیار کاکی، بابا فرید الدین گنج شکر و شیخ جلال الدین تبریزی می پردازد. باب چهارم به ارزیابی ادبی و عرفانی آثار شیخ مانند: کتاب الاوراد، رساله بهاءالدین زکریا ملتانی، شروط اربعین فی جلوس المعتکفین و مجمع الاخبار (روایت مؤلف اخبار الاخیار) و اشعار پراکنده وی که درتذکره‌ها آمده است، اختصاص دارد. باب پنجم در تصحیح و تحشیه "خلاصة العارفین"است. این باب شامل سه فصل به این ترتیب است: ارزیابی و نقد مطالب کتاب ، متن خلاصة العارفین، تعلیقات مختصر برپاره‌ای از مطالب کتاب .

۳ ـ فهرست نسخه های خطی خواجه ثناءالله خراباتی

سومین عنوان از انتشارات مرکز ، فهرست نسخه های خواجه ثناء الله خراباتی است که درباره بررسی نسخه های خطی آثار منظوم خواجه ثناءالله خراباتی (۱۱۸۸ - ۱۲۵۹ش) تحریر شده است. مؤلف این کتاب دکتر محمد حسین تسبیحی است . این کتاب در سال ۱۳۵۱ ش انتشاریافت. قطع آن ۲۴×۱۷ س م می‌باشد.این کتاب مشتملست برمقدمه مؤلف به فارسی (۴۳ صفحه) ، تبصره او به اردو (۲ صفحه) ، شرح حیات مبارک پیر خرابات به اردو (۱۲ صفحه) ، معرفی نسخه‌های خطی آثار خواجه (۱۸۲صفحه)، فهارس شش گانه (۲۴ صفحه) ، نمونه ها و تصاویر (۲۲۳ صفحه)، درست نامه (یک صفحه) ، مقدمه مؤلف به‌انگلیسی (۲ صفحه) ، شناسنامه کتاب به انگلیسی (یک صفحه) و مقدمه مدیر مرکز به انگلیسی (۳ صفحه).

بااستناد به گفته مؤلف ، خواجه یکصد و دو تألیف داشته که از آنجمله

پنجاه کتاب مفقود شده است ، بهمین خاطر مؤلف، دراین کتاب، تنها به معرفی ۵۲ تألیف خواجه اکتفا نموده است.

این کتاب از لحاظ کتابشناسی نسخه های خطی آثار یکی از عرفای بزرگ این منطقه اهمیت زیادی دارد و مخصوصاً برای کسانی که به‌تصوف و آثار عرفانی علاقه‌مند هستند، سودمند است.

۴ ـ چهار تقویم از دو سال و در یک شهر

کتاب چهار تقویم از دو سال و در یک شهر در سال ۱۳۵۱ ش، به مناسبت یاد بود هزاره تولد ابوریحان محمد بن احمد البیرونی ، انتشار یافت. کتاب دارای پیشگفتار مؤلف به فارسی (۸ صفحه) ، چهار تقویم (۲۱ صفحه)،تاریخهای مختلف (۱۰ صفحه)،جهان درسال ۱۱۹۷ هـق / ۱۷۸۳ م (۷ صفحه) ، نوروز در لاهور (۲۵ صفحه) ، مقدمه مؤلف به‌انگلیسی (۸ صفحه)،شناسنامه کتاب به انگلیسی (یک صفحه)، سخن مدیر مرکز به انگلیسی (۲صفحه)، فهرست منابع ، فهرست اعلام و نمونه ها می باشد . مؤلف شرح دو تقویم و سبک آن را قبلاً در پیشگفتار خود آورده است ، یکی تألیف گور ناراین و دیگری تألیف سهسرام که هر دو تألیف در سال ۱۱۹۷ هـق / ۱۷۸۳ م و از یک شهر یعنی لاهور می باشند.

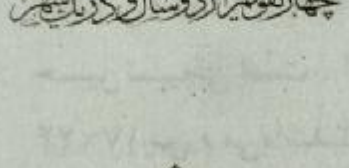
چهار تقویم از دو سال و در یک شهر

این کتاب نمونه‌ای از تقویم نویسی فارسی آن زمان است که ازلحاظ اطلاعات نجومی ، دارای ارزش و اهمیت خاصی است.

۵ ـ مثنوی مهر و ماه

مثنوی مهر و ماه سروده جمالی دهلوی (متوفی ۹۴۲ هـق / ۹۱۴ ش /

۱۵۳۵م) و به تصحیح و تحشیه ومقدمهٔ سید حسام‌الدین راشدی است. این کتاب درسال ۱۳۵۳ ش/۱۳۹۴ ه‍ق / ۱۹۷۴م به چاپ رسید. مثنوی مهر و ماه دارای مقدمه مصحح درشرح حال و آثار شاعر، فهرست مصادر متن مثنوی (در ۱۶۹ صفحه)، فهرست اعلام، درست نامه، نمونه‌ها و تصاویر می باشد.

این کتاب نمونه خوبی از شعر فارسی زمان حکومت لودی ها و بابرشاه (م ۹۳۷ ه‍ق/ ۱۵۳۰م) و همایون شاه (م ۹۴۷ ه‍ق / ۱۵۴۰ م) را نشان می دهد.

۶ ـ شش جهت

این کتاب، تصحیح یک نسخه خطی است که توسط منشی روپ نراین در سال ۱۱۱۳ه‍ق/ برابر با ۱۷۰۱م درشاهجهان آباد (دهلی) تألیف و به خط ایزد بخش تحریر شده است. این کتاب توسط مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در سال ۱۳۵۲ش/ ۱۳۹۳ ه‍ق/ ۱۹۷۴م انتشار یافت. این رساله از لحاظ صنایع ادبی و بدیعی ارزش خاصی دارد و مؤلف نام آن را بدان جهت "شش جهت" گذاشته که از شش طرف می‌توان آن را خواند، و از هر طرف یک "شعر" یا یک "داستان" یا یک "حکایت" یا یک "ماده تاریخ" استخراج می‌شود. مؤلف دیباچه در ۲۴ سطر، داستان در ۱۵۰ سطر و تاریخ تألیف کتاب در ۶ سطر و انگیزه تألیف، یک داستان دراز در جهت افقی و پنج داستان کوتاه در جهت عمودی و ۴۲ بیت شعر و ۱۰ مصراع، دو ماده تاریخ و یک پند صوفیانه هندوی در ۲۱ صفحه و تقریباً ۴۵۰۰ کلمه آورده است. سبک او دنباله سبک

ابوالفضل علامی است امانه به آن بلندی. از همه زیباتر داستان جمشید است که با زبانی همانند اندرزهای پهلوی گفته شده است.

این کتاب از لحاظ سبک مصنوع که در آن زمان متداول بود اهمیت خاصی دارد.دیگر اینکه این‌کتاب نشانگر رواج فارسی‌دانی و فارسی‌نویسی، آن هم به این خوبی و مهارت،بین هندوان شبه قاره است، که امروز به ندرت در میان آنها دیده می‌شود.

۷ ـ داد سخن

این کتاب یکی از تألیفات سخن شناس معروف فارسی شبه قاره سراج‌الدین‌علیخان، متخلص به آرزو است که، با مقدمه و تحشیه وتصحیح و تعلیقات دکتر سیدمحمداکرم، درسال۱۳۵۲ شمسی انتشار یافت. کتاب داد سخن دارای پیشگفتار مصحح به فارسی در سبب تألیف،نسخه‌های خطی کتاب، شرح مختصر احوال و آثار مؤلف و تحلیل داد سخن در چهل و دو صفحه و همچنین شامل نمونه‌های نسخه‌های خطی اصل کتاب، متن کتاب، تعلیقات، فهرست اسامی اشخاص و کتابها و جایها، فهرست منابع ،مقدمه مصحح به‌انگلیسی، شناسنامه کتاب و مقدمه مدیر مرکز به انگلیسی می‌باشد.

داد سخن

سراج الدین علی خان آرزو

در مورد سبب تألیف این کتاب، مصحح در پیشگفتار خود می نویسد که محمد جان قدسی (۱۰۲۵ شمسی) قصیده ای در منقبت امام رضا علیه‌السلام سرود و شیدا فتحپوری (۱۰۱۱ شمسی)، از شعرای معاصر قدسی، به همان وزن و قافیه،بعضی از اشعار قدسی را مورد انتقاد قرار داده نقصهای لفظی و معنوی را درآن اشعار ارائه داد. سپس شاعر معاصر دیگر، ابوالبرکات منیرلاهوری (۱۰۲۳شمسی)،که قصیده‌های قدسی و شیدا را دید، اشعار خود را به همان وزن و قافیه سرود.بالاخره سراج الدین علیخان آرزو در کتاب "داد

سخن" اشعار هر سه شاعر مزبور را به نثر شیوا و روان مورد تجزیه وتحلیل قرار داده و محاسن ونقایص اشعار هر سه تن را درضمن بحث‌های علمی خود بیان کرده و کاملا بیطرفانه در مورد آنها قضاوت نموده است.

این کتاب از لحاظ نقد سخن دارای اهمیت خاصی می باشد.

۸ ـ فارسی گویان پاکستان (ج ۱)

کتاب فارسی گویان پاکستان تألیف (مرحوم) دکتر سید سبط حسن رضوی است و در واقع این کتاب ، رساله دکتری فارسی وی از دانشگاه تهران می باشد . این کتاب ، شامل شرح احوال و آثار ۷۴ شاعر پارسی‌گوی پاکستان از گرامی تا عرفانی است که بمناسبت صدمین سال تولد علامه اقبال لاهوری انتشار یافت. کتاب دارای سخن مدیر، شناسنامه کتاب ، فهرست مطالب ، تصویر ۳۱ تن از شعرا از جمله علامه اقبال و مقدمه مؤلف در خصوص مختصری درباره تاریخ سیاسی و فرهنگی و ادبی پاکستان از زمان باستان تا امروز ، و سرانجام خلاصه شرح احوال و سبک و آثار و نمونه اشعار ۷۴تن شاعر فارسی گوی پاکستان می باشد .

فارسی گویان پاکستان

در پایان کتاب فهارس متفرقه ، درست نامه ، مقدمه مؤلف به انگلیسی ، مقدمه مدیر مرکز به‌انگلیسی و شناسنامه کتاب آمده است.

درباره اهمیت کتاب مؤلف در پیشگفتار چنین توضیح داده است :

"چنانکه خاطر ارباب دانش و ادب مستحضراست ، برای پارسی گویان معاصر پاکستان، تاکنون تذکره مبسوطی نوشته نشده و بیشتر تذکره نویسان از دیرزمان نسبت به معاصرین خود بی‌التفات یا کم توجه بوده‌اند، ولی نگارنده دراین کتاب از ذکر نام شعرای معاصر پاکستان در هر رتبه و مقام شاعری که بوده‌اند، مضایقه نکرده، و بدون تبعیض نام و آثار آنان را تاجائی که در

دسترس مابود، در این کتاب گنجانیده است ..... عمل نگارنده تقریباً برخلاف سنت مرده ستائی است که متأسفانه درمیان ملل شرق رواج داشته است". (ص بیست و یک)

همچنین مؤلف در پیشگفتار اضافه کرده است که شرح حال جمعی دیگر از گویندگان معاصر نیز در دست نگارنده است که باتألیف مجلد دوم این کتاب در اختیار خوانندگان قرار خواهد گرفت.

[هرچند که با کمال تأسف کهولت و بیماری استاد را ناتوان کرد و سرانجام جان به جان آفرین تسلیم نمود، ولی خوشبختانه، پیش از این ضایعه بزرگ، وی توانست جلد دوم این کتاب را هم به اتمام رسانیده برای چاپ به مرکز بسپارد. اکنون جلد دوم کتاب مزبور از مراحل ویرایش گذشته و به زودی به زیور طبع آراسته خواهد شد.]

۹ ـ تحقیقات فارسی در پاکستان

تحقیقات فارسی در پاکستان

تحقیقات فارسی در پاکستان، عنوان نهمین کتابی است که مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان منتشر نمود.

این کتابچه بیست و شش صفحه‌ای که حاوی مطالب سودمندی است به منظور معرفی خدمات ارزنده پاکستانیها در راه گسترش زبان و ادبیات فارسی در این سامان تألیف و در ۱۳۵۲ ش به چاپ رسید.

۱۰ ـ تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان

این کتاب درباره پزشکی سنتی و حکمای آن وطب قدیم تألیف پروفسور حکیم نیر واسطی از اطبای حاذق و معروف و استاد دانشکده طب ابن سینائی و یونانی لاهور است که به مناسبت صدمین سال تولد علامه محمد اقبال لاهوری. در سال ۱۳۵۲ ش، به چاپ رسید.

این کتاب شامل سخن مدیر ، شناسنامه ، فهرست مطالب ، دیباچه ، سخنی چند از مؤلف، پیشگفتار ، پزشکی قدیم و سلاطین هنداسلامی وایران ، پزشکان ایران ، پزشکان ایران در هند اسلامی ،دو خانواده مهم پزشکی هند اسلامی ، پزشکی و زبان فارسی ، کتابهای درسی پزشکان ایران در شبه قاره پاکستان و هند ، تشریحات و تلخیصات مواد درسی پزشکی و مؤلفین پزشکی ایران در هند ،طب هندی به فارسی ، تألیفات پزشگان ایران و کتبی که در پیروی آنان در شبه قاره نوشته شد. فهرست مفصلی از کتابهای چاپی و خطی که درمجله "همدرد صحت" شماره ماه مه و ژوئن ۱۹۶۰ م ، فهرست کتابهای طبی درقرن حاضر، بیمارستانها (ی طب قدیم) درایران و هند ، مدرسه‌ها (ی طب قدیم) درایران و هند ، طب ابن سینا (طب قدیم) در عصر حاضر (مساعی فن طب قدیم در ایران و شبه قاره) ، منابع و مآخذ ، نام نامه (فهارس اعلام، فهرست اسامی اشخاص و کتب و جایها) ، سخن مدیر مرکز به انگلیسی و شناسنامه کتاب به انگلیسی می باشد.

این کتاب از نظر تاریخ روابط پزشکی بین ایران و پاکستان (و هند) و خدماتی که پزشکان طب قدیم در ایران و هند انجام داده اند، دارای اهمیت خاصی است و در این زمینه اطلاعات ذیقیمتی را فراهم می سازد.

مراسم افتتاح کتابخانهٔ انجمن فارسی اسلام آباد توسط سرپرست رایزنی فرهنگی ج.ا. ایران و رئیس فرهنگستان اردو

بازگشایی
کتابخانه و انجمن فارسی اسلام آباد

محل جدید کتابخانه و انجمن فارسی اسلام آباد ، بعد از ظهر روز پنجشنبه ۴ تیر ماه ۱۳۷۷ و در آستانه ماه ربیع الاول ۱۴۱۹ هجری ، طی مراسمی با حضور اعضای انجمنهای فارسی و دوستداران فارسی گشایش یافت.

در این مجلس که به دعوت دبیر انجمن فارسی ترتیب یافت ، آقایان دکتر توسلی ، سرپرست رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران و سرپرست مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، افتخار عارف رئیس مقتدره قومی زبان (فرهنگستان زبان اردو) ، سید مرتضی موسوی مدیر کل مراکز پاکستان ، عزیز نظافت کارشناس فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران ، پروفسور مقصود جعفری دبیر انجمن فارسی اسلام آباد سخنانی ایراد کردند. چندتن از شاعران در خصوص زبان فارسی و اشتراکات فرهنگی اشعاری قرائت کردند.

آقای موسوی نویسنده و محقق برجسته اظهار خوشوقتی کرد که محل جدید انجمن اینک بسیار مناسب و آبرومند می‌باشد و ان شاء ا.. به همت همهٔ اعضای محترم ، انجمن بتواند زبان فارسی را که زبان دین و فرهنگ و اندیشهٔ ملت پاکستان است و قطعاً بدون آن ، ادبیات و فرهنگ پاکستان نمی توانسته دوام و استمرار یابد ، حفظ نماید واین شیرینی و حلاوت را به نسل های آینده بچشاند.

آقای افتخار عارف ، شاعر برجسته معاصر پاکستان ، گفت :« من آرزو دارم این انجمن محلی برای گردآمدن همهٔ اندیشمندان و ادبا و شعرای پاکستان باشد و نه تنها به ادبیات کهن پارسی جان دوباره بدمد بلکه بابی برای معرفی ادبیات بعد از انقلاب اسلامی ایران باز کند. من متأسفانه هنوز با ادبیات معاصر ایران به خوبی آشنا نیستم و از همه بویژه برادران دانشمند

ایرانی خودم می خواهم که منابع مورد نیاز را در اختیار کتابخانه انجمن بگذارند و این کتابخانه را اعتبار بخشند.» وی پس از خواندن بیتی به زبان فارسی ، برای بقا و دوام این انجمن آرزوی موفقیت نمود.

در پایان ، دکتر توسلی ضمن سخنان مبسوطی اظهار داشت:« نخست یاد و خاطره بزرگ مرد ادب فارسی پاکستان ، مبتکر انجمن های فارسی ، و بقولی بابای فارسی پاکستان ، ادیب فرزانه مرحوم دکتر سید سبط حسن رضوی را گرامی می داریم. بسیار خوشوقتیم و خداوند منان را شاکریم که توفیق گشایش انجمن فارسی اسلام آباد در محل جدید را اعطا فرمودند.» وی در بخش دیگری از سخنان خود با اشاره به نامناسب بودن محل پیشین کتابخانه انجمن گفت :« محل پیشین بسیار نامناسب بود و اصلاً شایسته و زیبنده نام آن نبود... بسیار مایل هستیم که این انجمن صرفاً یک قرائت خانه نباشد ؛ بلکه محل انسی باشد برای برگزاری محافل ادبی و مشاعره ، و حد اقل هر دو هفته یکبار یک مجلس مشاعره و بحث و تبادل نظر پیرامون مسائل ادبی روز تشکیل گردد. بخصوص که آقای افتخار عارف اظهار امیدواری کردند که بحث ادبیات معاصر ایران ، در دستور کار انجمن قرار گیرد ؛ علاوه بر آن کلاس های آموزش فارسی ، خطاطی ، فن سخنوری ،نویسندگی و شاعری تشکیل شود .»وی اظهار داشت :« شما فرزندان برومند فرهنگ و ادب فارسی هستید که وجود عزیز آن را، که میراث دار هزار ساله فرهنگ و ادب آبا و اجداد شماست ، حفظ کرده و می کنید. بی شک کسی به اندازهٔ اعضای عزیز انجمن ، قدر و منزلت آن را در این سرزمین نمی داند. قطعاً کسی به اندازه شما به این حقیقت روشن اشراف ندارد که زبان فارسی سرچشمه برکات و فیوضات الهی در این سرزمین بوده است.» وی در پایان ، هدیهٔ نقدی دولت جمهوری اسلامی ایران را که برای تجلیل از مرحوم دکتر رضوی اهدا شده بود ، به خانواده آن مرحوم تقدم نمود.

***

پرفسور سیال کاکر
کویته

خاطرات شیرین
دورهٔ دانش افزایی زبان و ادبیات فارسی

مرکز اصیل زبان و ادبیات فارسی سرزمین ایران است. در این سرزمین تاریخی زبان فارسی همیشه رشد و شکوفایی داشته است. امروز دولت جمهوری اسلامی ایران برای توسعه وگسترش زبان حافظ و سعدی می‌کوشد تا مردم جهان را با این زبان شیرین آشنا سازد و این زبان باستانی ، در حوزه‌های فرهنگی ایران تاریخی یک بار دیگر رشد و شکوفایی بیابد. برای این منظور سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی هر سال در ایران و خارج از ایران دوره های دانش افزایی زبان و ادبیات فارسی را برگزار می کند. البته در این دوره های دانش افزایی بیشتر استادان و دانشجویان زبان فارسی شرکت می‌کنند.

بنده که استاد زبان فارسی هستم ، به این دوره های دانش افزایی علاقهٔ زیادی دارم و نیز علاقه داشتم زبان گلستان و بوستان را از کودکی فرا بگیرم، ولی عمرم در همین آرزو گذشت. خوشبختانه سال گذشته وقتیکه از طرف سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی دوره دانش افزایی زبان و ادبیات فارسی اعلام گردید، خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در کویته برایم دعوت نامه‌ای فرستاد تا در این دوره دانش افزایی بین المللی زبان فارسی شرکت کنم. چون به زبان فارسی عشق می ورزیدم ، لذا دعوت را پذیرفتم.

من برای شرکت در دوره دانش افزایی زبان و ادبیات فارسی روز

سه‌شنبه ۱۳۷۶/۱۱/۷ برابر با ۱۹۹۸/۱/۲۷ میلادی بوسیلهٔ اتوبوس از کویته بطرف کراچی حرکت کردم. بعد از ۱۵ ساعت سفر خسته کننده به شهر کراچی رسیدم. شب مهمان خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران - کراچی بودم. تقریباً ساعت ۱۰ به شهر کراچی رسیدم. اینجا دیگر شرکت کنندگان دورهٔ دانش افزایی زبان فارسی از شهر لاهور و حیدرآباد نیز رسیده بودند. ما همه خوشحال بودیم که فردا انشاء الله بسوی تهران حرکت می کنیم. لذا روز چهارشنبه مورخ ۱۳۷۶/۱۱/۸ (۱۹۹۸/۱/۲۸) ما همه دوستان زبان فارسی بوسیله هواپیمای جمهوری اسلامی ایران از فرودگاه بین المللی کراچی ساعت شش و ده دقیقه عازم تهران شدیم. تقریباً بعد از ۳ ساعت به فرودگاه بین المللی مهر آباد رسیدیم.

وقتیکه از هواپیما پائین آمدیم هوا خیلی سرد بود. ولی ما همه احساس شادی می کردیم که در سرزمین حافظ و سعدی وارد شده ایم. چون از فرودگاه بیرون آمدیم برای استقبال ما استاد گرامی جناب دکتر دانشگر و دوستان گرامی آقای نجم الرشید و آقای اقبال ثاقب آمده بودند. بعداً ما همه شرکت کنندگان دوره دانش افزایی بوسیله ماشین بطرف مهمان سرای فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی حرکت کردیم چون شب بود و همه دوستان خسته بودند، لذا پس از صرف شام همه دوستان در اتاقهایشان رفتند من در اتاق ۲۸ مهمانسرای فرهنگستان رفتم. چون زیاد خسته بودم ، بخواب سنگینی فرو رفتم.

روز پنج شنبه بتاریخ ۷۶/۱۱/۹ (۹۸/۱/۲۹) در ایران عید سعید فطر اعلان شده بود . من در این ایام خجسته از منزل دور بودم و در مهمانسرای فرهنگستان واقعاً احساس تنهایی می کردم زیرا که ایام فرخنده عید سعید فقط در منزل خود با افراد خانواده خوش می گذرد. بسب تعطیلی عید سعید فطر همه بازارهای تهران بسته بود. لذا ما همه شرکت کنندگان دوره دانش افزایی در مهمانسرای فرهنگستان به یکدیگر «عید» را مبارک بادگفته و با هم به گفتگوی دوستانه پرداختیم.

اینجا لازم به توضیح است که در این دوره دانش افزایی زبان و ادبیات فارسی ۸۴ نفر از کشورهای پاکستان ،بنگلادش ، روسیه ، ارمنستان ، لهستان ، سوریه ، لبنان ، کره جنوبی و کنیا اعم از آقایان و خانمها شرکت ورزیده بودند. البته مهمانان هند و تاجیکستان تشریف نیاورده بودند . مسؤول اجرایی این دوره دانش افزایی و ادبیات فارسی استاد ارجمند آقای دکتر دانشگر بودند.

ما روز عید سعید فطر در حدود ساعت پنج بعد از ظهر به راهنمایی آقایان مقتدری و حسن خاکساری به بازدید «فرهنگسرای ۲۲ بهمن » رفتیم چون تعطیل بود، اکثر جاهایش بسته بود. منطقه قبلاً به کشتارگاه موسوم بوده ولی حالا به نام فرهنگسرای ۲۲بهمن یاد می شود یک محل فرهنگی و هنری است . در این بازدیدگالری شماره ۱ سالن شهید آوینی ، تالار علوم خواجه نصیر الدین طوسی ، چایخانه سنتی ، و گالری شماره ۲ مورد بازدید ما قرار گرفت طی بازدید راهنمای فرهنگی فرهنگسرای بهمن آقای سلیمانی بود. ما از معلومات ایشان خیلی زیاد استفاده کردیم و با فرهنگ غنی ایرانیان آشنا شدیم.

مسؤول دورهٔ دانش افزایی اعلام نموده بود که شرکت کنندگان دورهٔدانش افزایی را به بازدید مکانهای دیدنی تهران خواهد برد. لذا ما روز جمعه بتاریخ ۷۶/۱۱/۱۰ (۹۸/۱/۳۰) میلادی برای بازدید به «شهرک سینمایی» رفتیم. این شهرک زیبا و جدید تشکیل یافته ، واقعاً جای دیدنی است. طی این بازدید آقای مقتدری راهنمای ما بود . ما در شهرک سینمایی مغازه های باستانی ، خیابان اکباتان ، خیابان لاله زار ، چهار راه لاله زار ، محله زنده یاد علی حاتمی ، زور خانه ، بازار چه صفویه ، محله هفت کچلان ، مجموعه سربداران ، دروازه حصار و خانه های گلی را مشاهده نمودیم. در این محل ما با یک فرهنگ نوین آشنا شدیم . همان روز ما همه دانشجویان دوره دانش افزایی فارسی در حدود ساعت چهار بعد از ظهر در «سیزدهمین جشنوارهٔ سراسری موسیقی دهه فجر ۱۳۷۶» در تالار وحدت شرکت کردیم. در این محفل موسیقی سنتی ، خوانندگان «بوشهر» و «خرم شهر» شرکت

داشتند.

من قبلا موسیقی سنتی ایران را نشنیده بودم ، واقعاً خیلی غنی و پر تأثیر است. بعقیدهٔ بنده خوانندگان بوشهر از خوانندگان خرم شهر زیباتر برنامه اجرا نمودند.

قرار بود که روز شنبه بتاریخ ۷۶/۱۱/۱۱ (۹۸/۱/۳۱) مراسم افتتاحیه دورهٔ دانش افزایی زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه «تربیت مدرس» برگزار گردد. لذا شب به تاریخ ۷۶/۱۱/۱۰ استاد گرامی آقای دانشگر در سالن مهمانسرای فرهنگستان از همهٔ شرکت کنندگان دوره دانش افزایی آزمون گرفت. البته بمن گفت که : مزاحم شما نمی شوم . شرکت کنندگان در نتیجه آزمونی گروه بندی شدند . و ۸۴ نفر در سه گروه تقسیم شدند.

گروه ۱	مقدماتی
گروه ۲	متوسطه
گروه ۳	پیشرفته

روز شنبه بتاریخ ۷۶/۱۱/۱۱ (۹۸/۱/۳۱) میلادی در سالن بزرگ دانشگاه تربیت مدرس برنامه افتتاحیه دوره دانش افزایی زبان و ادبیات فارسی با تلاوت آیات قرآنی آغاز گردید. سپس آقای دکتر سعید سمنانیان راجع به تاریخچهٔ دانشگاه و زبان فارسی سخنان جالبی ایراد فرمودند. بعداً آقای آیت الله تسخیری رئیس سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی در سخن‌های کوتاه خود حرف های پر مغز ایراد کردند. سپس مسؤول گروه اجرایی گسترش زبان فارسی آقای دکتر غلامحسین زاده راجع به دوره دانش افزایی زبان و ادبیات فارسی حرفهای ابتکاری ایراد فرمودند. بعداً آقای دکتر سعید بزرگ بیکدلی راجع به اهمیت دوره دانش افزایی زبان فارسی صحبت کوتاهی نمودند.

سپس آقای دکتر دانشگر هر کشور یک دانشجور را دعوت داد تا به زبان فارسی سخنرانی کوتاه ایراد نماید. ما از کشور پاکستان چهار نفر صحبت کردیم البته نمایندگی استان بلوچستان بدوش بنده بود.

بعد از پذیرایی ، این جلسهٔ پرشکوه به پایان رسید. بعداً ما همه دانشجویان دوره دانش افزایی زبان و ادبیات فارسی به مهانسرای فرهنگستان آمدیم و نهار را صرف کرده و کمی استراحت نمودیم.

بعد از ظهر روز افتتاحیه ساعت سه در دانشگاه تربیت مدرس دو جلسه دوره دانش افزایی داشتیم. جلسه اول راجع به «ادبیات معاصر ایران» بود و جلسهٔ دوم به «عرفان» اسلامی اختصاص داشت ، اساتید این جلسه ها شاعر جوان آقای عبد الجبار کاکایی و آقای دکتر خوانساری بودند. اینجا باید گفت که در گروه ما ۱۳ نفر آقایان و خانمها بودند. البته گروه ما گروه پیشرفته بود.

اسامی کسانیکه در این گروه شامل بودند ، بدین قرار است.

پرفسور سیال کاکر؛ آقای سید رشید احمد شاه بخاری ؛ آقای نسیم بلوچ ؛ آقای محمد عیسی شاهدی؛ آقای محمد عالمگیر؛ آقای اسماعیل خلیل ابو صالح؛ آقای ماکسیم ستاروق؛ آقای عابد رضا عرفانی ؛ خانم سیدهٔ امیره حسون یوسف؛ خانم شبانه سحر؛ خانم شبانه کوثر؛ خانم شاهانه یاسمین؛ خانم عابده رضا حسینی؛

برنامه دوره دانش افزایی زبان و ادبیات فارسی خیلی فشرده و چکیده بود. البته مسؤولین این دوره برنامه را خیلی منظم درست کرده بودند. ما هر روز چهار جلسه تدریس داشتیم و هر جلسه دو ساعت در بر می گرفت. درسها ساعت ۸ صبح آغاز می گردید و ساعت ۱۲ تعطیل می شد. بین دو جلسه تقریباً ۱۰ تا ۱۵ دقیقه پذیرایی بود درسهای بعد از ظهر از ساعت ۳ شروع می‌شد و تا ساعت ۷ ادامه داشت. معمولاً ما هر روز ۸ ساعت درسهای زبان و ادبیات فارسی را می خواندیم. اساتید ما سروقت به کلاس می آمدند و دانشجویان نیز مرتب به کلاس می رفتند. اگرچه فصل زمستان بود و باران می‌بارید و هوا خیلی سرد بود، ولی دانشجویان به درسهای خود علاقهٔ زیاد داشتند و هیچ وقت شاگردان از کلاس غایب نمی شدند و از محضر اساتید فاضل خود استفاده می نمودند.

بااینکه فراگرفتن زبان و ادب فارسی مستلزم مدت زمان می باشد، ولی

اساتید مهربان ما طی این دوره دانش افزایی کوشیدند که معلومات زیادی برای ما فراهم کنند . واقعا استادان ایرانی در رشته های خود وارد بودند، و طی این دوره فشرده از دریای بیکران زبان و ادبیات فارسی استفاده نمودیم. عناوین موضوعاتی که تدریس شد :

ادبیات معاصر ایران (نظم)؛ ادبیات معاصر ایران (نثر)؛ عرفان اسلامی ؛ سبک شناسی؛ مکالمه فارسی امروز؛ متون نثر فارسی ؛ مرجع شناسی؛ خوشنویسی؛ روش تدریس؛ تاریخ تمدن و فرهنگ ایران ؛ دستور زبان فارسی متون نظم فارسی ؛ شیوهای ترجمه ؛ ادب در زبان و ادب فارسی .

روشن است که ما همه دانشجویان دوره دانش افزایی زبان و ادبیات فارسی از وقت چکیدهٔ خود استفاده بیشتر نمودیم. ما فارسی را فقط در کتابها خوانده بودیم ، ولی این فرصت کوتاه غنیمت بود که ما دوستداران زبان و ادبیات فارسی تقریباً یک ماه در محیط خالص زبان فارسی زندگی کنیم. در طی این دوره فشرده ما همیشه به زبان فارسی صحبت می کردیم و تا اندازه‌ای زبان فارسی امروز را فرا گرفتیم و با محاوره روز آشنا شدیم. واژه های نو و اصطلاحات جدید فارسی را یاد گرفتیم و با اساتید گرامی و دوستان ایرانی صحبتهای طولانی کردیم. همچنین تلفظ واژه‌های جدید فارسی را از دوستان ایرانی شنیدیم واقعاً محیط ایران زمین ، برای فرا گرفتن زبان سعدی و حافظ خیلی مفید است. زیراکه فارسی شبه قاره با فارسی امروز ایران متفاوت است. برای تربیت اساتید زبان فارسی لازم است که دوره های دانش افزایی زبان و ادبیات فارسی در ایران و خارج از ایران ادامه داشته باشد. من شخصاً از همه اساتید دوره دانش افزایی زبان و ادبیات فارسی ممنونم که از محضر استادان گرامی این دوره پر ثمر استفاده بیشتر نمودم . در سالن پذیرایی مهمان سرای فرهنگستان زبان و ادب فارسی دو شب از جانب مسؤولین دوره دانش افزایی زبان و ادبیات فارسی مهمانان گرامی داشتیم . در برنامه اول آقای دکتر سعید سمنانیان رئیس دانشگاه تربیت مدرس مهمان ویژه بود. ایشان سخنرانی کوتاهی ایراد فرمودند. بعداً نوبت به شرکت کنندگان دوره دانش افزایی زبان و

ادبیات فارسی رسید. بعضی از دوستان سؤالات و پیشنهادات و اشکالاتی در زمینه فارسی داشتند، هر یک به نو به خود سئوال کردند. بنده نیز یک پیشنهاد داشتم. البته بعداً به سئولات دوستان آقای دکتر ایران زاده، آقای دکتر بیگدلی و آقای دکتر غلامحسین زاده پاسخهای مفصل دادند.

یک شب دیگر در همین سالن پذیرایی مهمانسرای فرهنگستان زبان و ادب فارسی برنامه ای پرشکوه داشتیم. در این برنامه یادگاری جناب دکتر غلامعلی حداد عادل رئیس فرهنگستان زبان و ادب فارسی مهمان ویژه بود. آقای دکتر حداد عادل در این جلسه دوستانه سخنرانی جالبی ایراد فرمودند. سپس چند نفر از شرکت کنندگان دوره دانش افزایی فارسی، به نوبت خود حرفهای کوتاهی ایراد فرمودند بنده نیز در این جلسه صمیمانه سخنرانی کوتاه ایراد نمودم. آقای دکتر عادل راجع به فارسی بنده فرمودند: آقای سیال کاکر شما بزبان فارسی کاملاً آشنا هستید.

شهر تهران قلب ایران است. این شهر جدید مکانهای دیدنی خیلی زیاد دارد. ما در خلال درسها معمولاً فوق برنامه داشتیم. لذا ما روزهای فوق برنامه در شهر زیبای تهران از جاهای دیدنی بازدید می کردیم و راجع به فرهنگ و تاریخ ایران معلومات زیادی بدست می آوردیم.

کاخ سعد آباد و کاخ نیاوران را دیدیم. برای باز دید به موزه حیات وحش رفتیم. این منطقه بلند فضای خوبی دارد. از اینجا بزرگترین قله کوه البرز که دماوند نام دارد قابل رؤیت می باشد. ما طی این دوره دانش افزایی «موزه ایران باستان» و «گنجینه دوران اسلامی» را دیدیم این دو موزه نوادرات و اشیاء قیمتی داشت. در «موزه ایران باستان» آشنایی یافته شده از تخت جمشید، دوره هخامنشی خیلی جالب بود. البته در «موزه دوران اسلامی» نسخ خطی قرآن پاک دیدنی بود. در دوران همین دوره دانش افزایی ما از «نمایشگاه ایران شناسی» نیز بازدید کردیم. در این نمایشگاه ما با میراث فرهنگی ایران آشنایی بیشتر پیدا کردیم.

طی دوره دانش افزایی به ما گفته شد که در پایان درسها آزمون داریم لذا

روز پنج‌شنبه در تاریخ ۷۶/۱۱/۳۰ (۹۸/۲/۱۹) در سالن دانشگاه علامه طباطبائی آزمون زبان و ادبیات فارسی دادیم. البته بعد از ظهر به سبب هوای سرد در سالن پذیرایی مهمانسرای فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی آزمون داشتیم. بعد از آزمون همهٔ دانشجویان احساس خوشحالی کردند و آماده بودند تا از مشهد مقدس و شیراز دیدن کنند و این در اختیار دوستان بود ، هرجا که می‌خواستند سفر کنند . و ما ۳۵ نفر از دوستان دوره دانش افزایی زبان و ادبیات فارسی ساعت ۱۰/۳۰ شب به طرف شیراز مسافرت کردیم. البته دوستان دیگر روز جمعه به مشهد مقدس حرکت کردند. ما تقریباً بعد از یک ساعت به فرودگاه شیراز رسیدیم. برای استقبال ما آقای سید محمد رضا ایزدی کارشناس تشریفات استانداری فارس به فرودگاه تشریف آورده بود. بعد از معرفی آقای ایزدی مهمانان دوره دانش افزایی فارسی را بوسیله ماشین به «هتل پارک» بردند. چون شب بود همه دوستان خستگی آزمون داشتند لذا بعد از غذای شام همه دوستان به اتاقهای هتل چهار ستاره برای استراحت رفتند. من در طبقهٔ پنجم در اتاق شماره ۵۰۱ همراه دوست مهربانم آقای علی قیصر لبنانی بودم. ما تا وقتیکه در تهران بودیم هوا خیلی سرد بود. اکثر دوستان از سرما خوردگی بیمار شده بودند. بنده نیز چند روز از دست سرما خوردگی ناراحت بودم. البته خاک سعدی و حافظ هوای بهاری داشت و همهٔ خستگی دوره دانش افزایی و ادبیات فارسی در محیط زیبای شیراز رفع گردید. بیشتر دوستان محیط طبیعی شیراز را خیلی دوست داشتند و اصلاً نمی‌خواستند که به زودی از خاک سعدی و حافظ برگردند.

در تاریخ ۷۶/۱۲/۱ برابر با ۹۸/۲/۲۰ میلادی که روز جمعه بود آقای ایزدی صبح طبق وعده به هتل پارک تشریف آوردند . ما همه دوستان برای تفریح و بازدید از جاهای تاریخی آماده بودیم. طبق برنامه ما ساعت ۹ صبح به «مدرسه خان » رسیدیم. در این مدرسهٔ تاریخی ما اتاق فیلسوف بزرگ دنیای اسلام را دیدیم که مسلمانان جهان او را بنام «ملا صدرا» می شناسند. البته در همین اتاق ملا صدرالدین شیرازی ، به طلاب درس می داده ، او در

«مدرسهٔ خان» رئیس و مدرس بوده است. ما در این مدرسه تاریخی تقریباً یک ساعت گشتیم، سپس از «باغ قوام» که حالا به «موزه نارنجستان» تبدیل گشته است، باز دیدکردیم. باغ قوام در دوره قاجاریه منزل محمد رضا خان و ابراهیم خان قوام بوده است که البته ایشان شخصیتهای ممتاز و برجسته شیراز بوده اند. «باغ قوام» محل جالب و جای دیدنی است که از طرف سازمان میراث فرهنگی کشور اداره می شود.

«منزل زینت الملک» یکی از میراثهای فرهنگی کشور ایران است. وقتیکه ما از این محل تاریخی بازدید می کردیم، اتفاقاً از طرف «دانشکده سوره» دانشگاه شیراز نمایشی به کوشش دانشجویان دانشکده فوق برگزار شد که همه دوستان دوره دانش افزایی فارسی کارهای هنری دانشجویان را پسندیدند. سپس ما از «مسجد نصیر الملک» باز دید کردیم. این مسجد بزرگ در زمان ناصرالدین شاه قاجار ساخته شد. مسجد دارای دو بخش است
۱ - نماز خانه ۲ - تالار بزرگ که برای سخنرانی و درسهای طلاب بنا شده است. بنیانگزار این مسجد آقای ذبیح الله کشتواز، مرد متواضع و خوش اخلاق بوده و او به همه دوستان دوره دانش افزایی فارسی، خوش آمد گفت و راجع به این مسجد تاریخی معلومات کافی بیان نمود. دوستان چای این مرد مهمان نواز را بطور تبرک نوشیدند.

وقت نماز نزدیک شده بود لذا دوستان ماشین را سوار شده و به هتل پارک آمدند. ما در تالار پذیرایی هتل پارک نهار صرف نمودیم. بعداً در اتاقهای خود برای استراحت رفتیم. البته همین روز جمعه آقای ایزدی به ما برنامه داده بود، که بعد از ظهر بازدید، از آرامگاه سعدی و حافظ خواهیم کرد. و سپس به زیارت حضرت شاهچراغ خواهیم رفت. برای دوستان این برنامه خیلی جالب بود زیرا که حافظ و سعدی در دنیای ادب دوستداران زیاد دارند.

بنده در ادبیات فارسی، سعدی شیرازی را دوست دارم و از کودکی باآثار این شاعر بزرگ آشنا هستم. در جوانی حافظ و سعدی را در کتابهای

زیاد خوانده ام و با افکار این دو شاعر ممتاز آشنایی کامل دارم. خوشوقتم که روز جمعه المبارک ساعت ۴ بعد از ظهر به آرامگاه شاعر بزرگ فارسی حضرت سعدی شیرازی رسیدم و بر مزار شاعر مجبوبم چند دوری زدم.

آرامگاه سعدی از میراثهای فرهنگی ایران بشمار می رود. هر سال هزاران نفر از آرامگاه سعدی بازدید می کنند. آرامگاه این شاعر بزرگ با اشعار بوستان و با نثر گلستان مزین شده است.

من روز جمعه بتاریخ ۷۶/۱۲/۱ برابر با ۹۸/۲/۲۰ میلادی به آرامگاه شیخ الاجل مشرف الدین مصلح بن عبدالله سعدی رفتم. خوشبختانه آن روز من در محیط شاعرانه «سعدیه» آقای کرامت یزدانی را دیدم که البته مترجم ، راهنما و مدیر آرامگاه سعدی بود. من و آقای جان رومانوند(دانشجوی دوره دانش افزایی فارسی از کشور کنیا) با آقای کرامت یزدانی که یک دفتر بزرگ اشعار از خویش را نیز به همراه داشت آشنا شدیم و از افکار ابتکاری این شاعر جوان استفاده بیشتر نمودیم. او در دفترچه بنده یک شعر یادگاری نوشت که خدمت خوانندگان عزیز تقدیم می کنم.

یک کوچهٔ تنگ می خوامم/ با کودکان گنگ / و یک مشت تنهایی / و یک پر پرستو / و دو سه قطره اشک / تا زندگی را برای چلچه ها بنویسیم / یزدانی ۷۶/۱۲/۱ شیراز

کسانیکه از آرامگاه سعدی بازدید می کنند ، حتماً به «چای خانه سنتی» تشریف می برند. داخل چای خانه «حوض ماهی» توجه مردم را بسوی خود جلب می کند. کاش من چند روز دیگر در محیط شاعرانه «سعدیه» می ماندم و در کنار «حوض ماهی» اشعار سعدی را بالحن خوش می‌خواندم.

بلی ما همه دوستان دوره دانش افزایی فارسی همین روز جمعه بعد از بازدید آرامگاه سعدی به «حافظیه» رفتیم. محیط آرامگاه خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی را به اصطلاح حافظیه می گویند.

آرامگاه حافظ شیرازی در یک محل وسیع و زیبا واقع است که البته از طرف سازمان میراث فرهنگی کشور اداره می شود .وقتیکه ما به آرامگاه «بلبل

شیراز» رسیدیم، مسؤول آرامگاه آقای رسول ناظم شیرازی آنجا بود . او یک مرد شریف و صمیمی است. دوستان گروه دورهٔ دانش افزایی زبان و ادبیات فارسی که دور آرامگاه حافظ جمع شده بودند.از آقای شیرازی تقاضا کردند که راجع به بلبل شیراز معلومات بدهند. ایشان در این زمینه مطالب فشرده را در چند جمله جامع بیان فرمودند که برای ما خیلی مفید و سودمند بود. اتفاقاً آن روز بر آرامگاه حافظ ، شاعر برجسته شیراز آقای سید حجت حسینی که مشهور به «باقی شیرازی» است موجود بود. ایشان به مزار حافظ چندین اشعار حافظ شیرازی را خواندند و ما هم همه در پایان هر بیت او برای ابراز احساسات مان «به به » می گفتیم . این منظره واقعاً دیدنی بود و هیچ وقت این خاطره شیرین از یاد من نخواهد رفت. سپس ما به چایخانه سنتی «حافظیه» رفتیم. منظرهٔ این چایخانه خیلی جالب بود و در دست مردی یک دیوان حافظ بود و پرسیدم . این را چه می کنی؟ گفت : می خوانم.

واقعاً مردم ایران حافظ را خیلی دوست دارند. و این شاعر بزرگ بر دل هر ایرانی جای دارد. آقای باقی شیرازی همراه ما به چایخانه سنتی «حافظیه» رفت این مرد قلندر هیچ سرو وضع تشریفاتی نداشت و بر اساس تقاضای بنده او چند بیت از دیوان حافظ را خواند و از اشعار رنگین آقای باقی شیرازی فضای چایخانه «حافظیه» معطر گشت.منظره چایخانه «حافظیه» دیدنی است بعضی از مردم چای می خورند، بسیاری از آنها قلیان می کشند. کسانی هم دیوان حافظ را می خوانند و بعضیها محفل «مشاعره » بپا می کنند. همه چای خانه سنتی ایران جاهای دیدنی است که ما بوسیلهٔ آنها به آسانی با فرهنگ اصیل ایرانیها آشنا می شویم. بنده وقتی که از «حافظیه » رخصت می شدم یک بار دیگر به آرامگاه حافظ رفتم ، دور مزار گشتم ، دعا خواندم و با حافظیه خداحافظی نمودم. البته وقت رفتن یک شعر حافظ بیادم آمد که گفته است.

نسیم دهند اجازت به سیر و سفر

نسیم «خاک مصلی» و «آب رکناباد»

هنگامی که از حافظیه خارج شدیم وقت نماز مغرب شده بود ما بسوی «دروازده قرآن» حرکت کردیم. در گذشته همین دروازه قرآن فقط یک دروازه ورودی بود ،که مردم بوسیله همین دروازه تاریخی ، به شهر زیبای شیراز وارد می شدند می گویند که چندین سال قبل در زمان «دیلمیان» این دروازه بنا شده است. در کنار دروازه قرآن کوه بلندی واقع گردیده است. هنگام شب مردم به تفریح بالای این کوه می روند. آرامگاه «خواجوی کرمانی» بالای همین کوه قرار دارد. این شاعر شهیر زبان فارسی در سال ۶۸۹ هـق متولد گشته و در سال ۷۵۱ هـ ق از این جهان فانی رخت برسته است. درباره این شاعر ممتاز زبان فارسی حافظ شیرازی چنین گفته است.

استاد غزل سعدی است پیش همه کس اما

دارد سخن حافظ طرز سخن خواجو

همان شب قرار بود در قهوه خانه سنتی «قلعهٔ کریم خان» شام بخوریم. لذا طبق برنامه ما از دروازه قرآن مستقیماً به قلعه کریم خان رفتیم و در آنجا تقریباً تمام دوستان «آب گوشت» خوردند. آب گوشت یکی از غذاهای سنتی ایران است که در یک ظرف مخصوص پخته می شود و بعداً در کاسه های کوچک از آن استفاده می کنند. ما از نحوهٔ خوردن آب گوشت اطلاع نداشتیم. جناب استاد دانشگر لطف نمودند و ما را با نحوهٔ خوردن آب گوشت آشنا نمودند. این غذای سنتی ایران خوش مزه بود و همه دوستان از خوردن آن بسیار لذت بردند. بعداً در همین قهوه خانه کریم خان دوستان چای نوش جان کردند. سپس برای استراحت به هتل پارک رفتیم. البته شب آقای ایزدی به همه دوستان برنامه فردا صبح راگفت.

شب مورخ ۷۶/۱۲/۲ (۹۸/۲/۲۱) آقای ایزدی طبق گفتهٔ خود صبح زود به هتل پارک تشریف آوردند چون صبحانه خورده بودیم ، لذا همه دوستان برای بازدید از « ارگ کریم خانی » آماده بودند. این ارگ تاریخی که مربوط به کریم خان زند است نزدیک هتل پارک بود.استاد محترم جناب دکتر دانشگر فرمودند که چون ارگ کریم خان خیلی نزدیک است لذا پیاده

می رویم.

وقتی ما به ارگ کریم خان رسیدیم راهنمای این محل باستانی آقای امیر علی مراد شاهی بر در وردی ایستاده بود او یک مرد زیرک و با استعداد بود.

ما داخل ارگ کریم خان گشتیم و از معلومات آقای امیر علی شاهی استفاده نمودیم. در این ارگ ایوان چوگان بازی ،گرم خانه ، اتاق و حمام اختصاصی کریم خان و خانواده اش دیدنی بود. هزینه ورود به ارگ کریم خان برای مردم داخلی ۵۰۰ ریال و برای خارجی ۱۰۰۰ ریال بود .

سپس ما به راهنمای آقای امیر علی مراد شاهی به « موزه پارس» رسیدیم. این جای تاریخی قبلاً «کوشک وکیل» بوده و حالا به موزه پارس تبدیل گشته است. در این موزه نسخه های خطی دیوان خواجه حافظ شیرازی نسخه خطی گلستان و نسخه های متعددی از قرآن مجید وجود داشت.

می گویند از ارگ کریم خان تاموزه پارس تونلی بوده و کریم خان زند از مهمانان خود در این ساختمان زیبا پذیرای می کرده است. وقتی از موزه پارس بازدید کردیم بعداً به حمام «وکیل» رفتیم. در گذشته این محل باستانی حمام عمومی مردم شیراز بوده است. ما از گرم خانه و خزینه های حمام وکیل بازدید کردیم. برای جهان گردان این حمام باستانی خیلی جالب است. ورود به حمام وکیل برای مردم داخل ایران ۵۰۰ ریال و برای خارجیها ۵۰۰۰ ریال بود.

همین روز جزئی از برنامه های ما این بود که از «سرای مشیر» بازدید کنیم. وقتیکه از حمام وکیل بیرون آمدیم. به همهٔ دوستان گفته شد که چون سرای مشیر نزدیک حمام وکیل است لذا پیاده خواهیم رفت.

سرای مشیر جای دیدنی است و این محل باستانی بازارهای بسیار زیاد دارد مثلاً بازار وکیل ، بازار اردو ... دوستان در بازار خیلی زیاد گشتند و طبق ذوق نیاز خود اجناس ایرانی و خارجی را خریدند . من در این بازارهای بزرگ و پیچیده از دوستان جدام شدم و راه راگم کردم.بعداً بوسیلهٔ تاکسی به هتل پارک آمدم سپس برای استراحت به اتاق خود رفتم، چون زیاد خسته شده

بودم به خواب سنگین فرو رفتم.

بعد از ظهر همین روز به «موزه نظامی عفیف آباد» رفتیم. مسؤول این موزه آقای «سید عباس ساداتی» بود. وقتیکه ما از موزه بازدید می کردیم آقای ساداتی همراه ما بود و راجع به اشیاء موزه توضیح می داد.

موزه نظامی داخل باغ بزرگ عفیف آباد واقع است. موزه نظامی چند طبقه است. طبقه بالا تالارهای بزرگ دارد و این تالارها دیدنی است.

ساختمان زیبای موزه نظامی در گذشته خانه مظفرالدین شاه قاجار والی پارس بوده است. بعداً این محل تاریخی در اختیار فرح پهلوی بوده و فعلاً همه اشیای محل پذیرای از طرف سازمان میراث فرهنگی کشور حفظ شده است.

داخل موزه نظامی چایخانه سنتی موجود است. مردم که از موزه نظامی دیدن می کنند ،بعداً به چایخانه رفته و چای می خورند و دوستان ما هم در این چایخانه چای خوردند ، و از محیط زیبای چای خانه لذت بردند. روز شنبه قرار بود از « باغ ارم » نیز بازدید کنیم. لذا از موزه نظامی مستقیماً به باغ ارم رفتیم . ولی نزدیک در ورودی باغ به ما گفته شد که امروز تعطیل است.

البته آقای ایزدی خود را معرفی کرد . سپس با اجازه به باغ وارد شدیم. متأسفانه آنشب برق رفته بود لذا بدون بازدید از باغ بیرون آمدیم . البته استاد دانشگر فرمودند. اگر فردا فرصت بود ، ما اینجا دوباره می آییم. چون وقت شام نزدیک بود ما در هتل «والا پیننزا» رفتیم و همه دوستان غذای مخصوص ایرانی نوش جان کردند.

دوستان کره ای در بازی عامیانه کره «دب دب» مشغول و مرکز توجه همه دوستان گشته بودند. سپس ما ماشین سوار شده و به هتل پارک آمدیم. بعضی از دوستان به هتل رفتند ولی اکثریت دوستان به زیارت «حضرت شاهچراغ» رفتند. آنشب بارانی بود و باران می بارید ولی هوا چندان سرد نبود. دوستان به زیارت حضرت شاهچراغ شرفیاب شدند. سپس ما در ماشین سوار شده و به هتل پارک آمدیم. البته آقای ایزدی برنامه یک شنبه را چنین

اعلام نمود. بازدید از «تخت جمشید» و «نقش رستم». شب به خیر و خوشی گذشت. صبح آقای ایزدی طبق وعده به هتل پارک رسید و من شخصاً خیلی زیاد خوشحال بودم زیرا که آن روز از تخت جمشید و نقش رستم بازدید می‌کردیم.

ما دوستان دورهٔ دانش افزایی از هتل پارک ساعت ۸ و بیست دقیقه بوسیله ماشین حرکت کردیم. در این مسافرت دوستانه من و استاد دانشگر باهم نشسته بودم. در راه از استاد مهربان سئوال می پرسیدم ایشان از در لطف پاسخ می داد. در دوران سفر شیراز من از محضر استاد ارجمند جناب دکتر دانشگر استفاده زیادی نمودم.

بلی: بین شیراز و تخت جمشید «مرودشت» می آید که یکی از شهرهای استان فارسی بشمار می رود و آنجا ماشین توقف کرد. استاد دانشگر پائین رفت و از یک مغازه «نارنگی» خرید.

ماشین حرکت کرد. استاد دانشگر قسمتی از نارنگی ها را بین دوستداران زبان و ادبیات فارسی تقسیم کردند و درمیان ماشین صحبتهای شیرینی جاری بود که آقای ایزدی گفت: به «تخت جمشید» رسیدیم. ساعت ۹/۳۰ شده بود چون ما از ماشین پائین آمدیم. همهٔ دوستان به آقای راننده گفتند: خسته نباشید. بعداً استاد دانشگر بین شاگردان نارنگی ها را تقسیم کردند. و به همه توصیه نمودند که پوست های نارنگی را یکجا جمع کنید. سپس پوست ها را یکی از دوستان در یک مشما جمع نمود. منظور استاد دانشگر این بود که در همه جا نظافت را رعایت کنیم. واقعاً مردم ایران با فرهنگ هستند و نظافت را خیلی دوست دارند چه در خانه باشد، چه در بازار و چه خیابان یا صحرای تخت جمشید، زیراکه نظافت نصف ایمان است. من این درس استاد دانشگر را هیچ وقت فراموش نخواهم کرد.

تمام دوستان از دامنه یک کوه بلند بسوی «تخت جمشید» حرکت کردند. این تخت تاریخی از دوره طلایی هخامنشان به یادگار مانده است. شاهان آن دوره ۲۵۰۰ سال قبل تخت جمشید را بنا کرده اند. امروز این مقام

تاریخی از میراثهای فرهنگی کشور ایران بشمار می رود.

وقتی ما به تخت جمشید رسیدیم جناب دکتر ایزدی آقای حسین خانی را معرفی کردند که ایشان راهنمای تخت جمشید بودند. هر جاکه رفتیم او همراه ما بود. ما راجع به تخت جمشید از معلومات این مرد فاضل استفاده نمودیم. در تخت جمشید کاخ های زیادی وجود دارد ما از همهٔ کاخها بازدید کردیم «کاخ تچر» از کاخهای اختصاصی داریوش بزرگ و «کاخ هدیش» از خشایار شاه بوده است. البته کاخ انتظار، کاخ آپادنا، کاخ صدستون و کاخ شورای مرکزی نیز از آثار باز مانده شاهان هخامنشی هستند.

کاخهای داریوش کبیر و خشایار شاه خیلی بزرگ هستند. کاخ صدستون سنگی محل پذیرایی بوده و این کاخها چوبی بوده اند. که البته به مرور زمان از بین رفته اند. می گویند که ناصر الدین شاه قاجار همیشه برای سیر و تفریح به اینجا می آمده است.

در تخت جمشید «داریوش سوم» مدفون و قبرش در یک غار کوه موجود است. کسانیکه به تخت جمشید می روند از قبرداریوش سوم نیز بازدید می کنند. این محل خیلی زیبا و دیدنی است. وقتیکه ما در کاخهای باستانی هخامنشینان می گشتیم آقای حسین خانی توجه ما را بسوی نوشته‌های این دوره باشکوه مبذول گردانید. من قبلاًراجع به این نوشته های تاریخی معلومات داشتم. البته روز یک شنبه ۷۶/۱۲/۳ (۹۸/۲/۲۲م) این نوشته های باستانی را از نزدیک دیدم.

بقول آقای حسین خانی این همه نوشته های تخت جمشید به خط میخی به زبانهای بابلی و پارسی باستانی نوشته شده است. زبانشناسان دنیا از این نوشته های با ارزش در نوشته های خود استفاده زیادی نموده اند.

در تخت جمشید «حرمسرای هخامنشیان» از آثار باستانی بیادگار بازمانده است. البته این محل کهن حالا به «موزه تخت جمشید» تبدیل گشته است. ما همه از این موزه تاریخی بازدید کردیم. بر در ورودی آقای رمضان صادقی نگهبان موزه ایستاده بود و به ما همه خوش گفت. آقای صادقی مرد

صمیمی بود و برای بنده را راجع به اشیای این موزه معلومات زیادی دادند.

در همین تخت جمشید محمد رضا شاه پهلوی جشن ۲۵۰۰ ساله شهنشاهی سلطنت ایران را تجلیل نموده بود در این مراسم پرشکوه سران ۸۰ کشور مختلف جهان شرکت کرده بودند. همین روز ما از ساکن «کنفرانس سران» نیز بازدید کردیم و آن ۸۰ چادر را نیز دیدیم که برای خانواده های کشورهای مختلف جهان درست شده بودند.فاعتبروا یا اولی الابصار...

من با چند جوان که از کرمان تشریف آورده بودند از محل مراسم بازدید نمودیم و در آنجا چند ردیف صندلی درست شده بود. البته در ردیف بالا فقط سه صندلی موجود بود. من از روی تفنن روی صندلی وسط برای لحظه ای نشستم و از این مقام شاهانه منظره زیبای تخت جمشید را مشاهده نمودم.

روز یک شنبه قرار بود که بعد از تخت جمشید ما از «نقش رستم» بازید کنیم. ولی موفق نشدیم که از آثار باستانی «نقش رستم» استفاده کنیم. زیرا که وقت کم بود و همان روز ما بایستی بوسیلهٔ هواپیما از خاک حافظ و سعدی بسوی تهران حرکت می کردیم و بقول استاد دانشگر اگر زندگی بود بار دیگر از «نقش رستم» بازدید می کنیم. لذا ما بزودی از تخت جمشید بسوی شیراز حرکت کردیم. وقتیکه شیراز رسیدیم طبق برنامه به «باغ ارم» رفتیم و فقط ۱۵ دقیقه در این باغ تاریخی گشتیم. از اینجا مستقیماً به هتل پارک برگشتیم.

مسافرت شیراز در یک فضای دوستانه به پایان رسید. من شیرازی ها را از نزدیک دیدم ، واقعاً مردم دوست داشتنی هستند. ایشان به فارسی مخصوص «گویش شیرازی» صحبت می کنند.ما هرجا که رفتیم شیرازی ها به ما صمیمانه خوش آمدید گفتند. مسافرت ما در محیط روح پرور حافظ و سعدی خیلی خوش گذشت طی این مسافرت استاد دانشگر هرجا که به ما درس فارسی می داد، زبان دانشجویان دورهٔ دانش افزایی را اصلاح می‌کرد. مثلاً بنده در تخت جمشید کلمه «کمرا» را بکار بردم استاد گرامی به این واژه انگلیسی متوجه شدند ، فرمودند : آقای سیال کاکر در آینده «کمرا» نگوئید

«دوربین» بگوئید. همین طور وقت بازگشت از شیراز به تهران استاد دانشگر از دانشجویی پرسید رانندهٔ هواپیما را چه می گویند ؟

دانشجو خاموش ماند و هیچ پاسخ نداد. من که نزدیک استاد ارجمند نشسته بودم به آواز بلند گفتم :

«خلبان» استاد دانشگر متوجه شد و گفت ببین آقای سیال کاکر درست جواب داد. خلاصه اینکه مسافرت شیراز خاطرات زیاد داشت و من هیچ وقت این خاطرات شیرین را فراموش نخواهم کرد. چون روز دوشنبه تاریخ ۷۶/۱۲/۳ در دانشکده تربیت مردس تهران ساعت ۳ بعد از ظهر برنامه اختتامیه دوره دانش افزایی زبان و ادبیات فارسی داشتیم، لذا ما روز یک شنبه ساعت ۲/۳۰ از هتل پارک بسوی فردگاه شیراز بوسیله ماشین حرکت کردیم. هواپیمای جمهوری اسلامی ایران ساعت ۵ بعد از ظهر بسوی تهران حرکت کرد. و ساعت ۶/۴۰ دقیقه به فرودگاه بین المللی مهر آباد رسید. ما یک بار دیگر از هوای معتدل به محیط سرد تهران وارد شدیم. ماشین منتظر ما بود همهٔ دوستان در ماشین سوار شده و بسوی مهمانسرای فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی حرکت کردند. چون زیاد خسته شده بودیم. بزودی شام را خوردیم و بعداً همه دوستان به اتاقهای خود برای استراحت رفتند.

روز دوشنبه چون «برنامه اختتامیه »بود همه دوستان خوش حال بودند که فردا انشاءالله «گواهی نامه » و «جوایز» را خواهند گرفت . طبق برنامه روز دوشنبه ما و همه دوستان دوره دانش افزایی زبان و ادبیات فارسی از مهمانسرای فرهنگستان زبان ، بسوی دانشگاه تربیت مدرس حرکت کردیم.

برنامهٔ اختتامیه با تلاوت قرآن مجید آغاز گردید. سعادت تلاوت بر عهده آقای «فخر الدین خاکساری» بود.سپس استاد آقای «دکتر نعمت الله ایران زاده» راجع به دوازدهمین دوره دانش افزایی زبان و ادبیات فارسی سخنرانی کوتاه ایراد نمودند.

بعداً جناب دکتر دانشگر بمناسبت این برنامه اختتامیه سخنانی فشرده گفت. سپس شاعر توانا آقای «نصر الله مردانی » اشعار خود را به حاضرین

جلسه تقدیم نمود. چون استاد مهربان جناب «عبدالجبار کاکایی» تشریف نیاورده بود . اشعار او را آقای دکتر ایران زاده قرائت نمود. سپس استاد ابو القاسمی به نو به خود حرفهای خوبی ارائه نمود. سخنران آخر این جلسه پرشکوه استاد گرامی جناب دکتر غلامحسین زاده بود که سخنان مفیدی ایراد نمودند. همین طور چند نفر از دانشجویان به نمایندگی کشورهایی خود سخنان کوتاه بیان نمودند.

در پایان سخنرانیها استاد دکتر غلامحسین زاده ، استاد دانشگر ، استاد ابو القاسمی ، آقای فضل الرحمان ملک و آقای مجیب الرحمان بین شرکت کنندگان دوره دانش افزایی زبان و ادبیات فارسی «گواهی نامه» و «جوایز» را تقسیم نمودند. بعداً مهمانان این جلسه پرشکوه برای پذیرایی دعوت گردیدند.

دوره دانش افزایی از لحاظ آموزش زبان و ادب فارسی خیلی مفید بود. من در این دوره فشرده ایران زمین ، ایرانیها را از نزدیک دیدم ، واقعاً ایرانیها مردم با فرهنگ بوده و در زندگی خود نظم بیشتری دارند. از دوره هخامنشی گرفته تا امروز ایران زمین ، فرهنگهای گوناگونی ایجاد کرده است. بنده که از مراکز فرهنگی و هنری بازدید کردم ، سرانجام به این نتیجه رسیدم که فرهنگ سرزمین ایران خیلی متنوع ، غنی و تواناست و جهانگردان را مراکز باستانی ایران از طرف سازمان میراث فرهنگی کشور اداره می شود .

بلی ، من فارسی را فقط درکتابها خوانده بودم البته در این دوره چکیده دانش افزایی فارسی را از فارسی زبانان شنیدم و در این مدت کوتاه با آنان بزبان شیرین ایشان صحبت های شیرین داشتم . فکر می کنم اگر چند ماه دیگر در ایران می ماندیم زبان فارسی را بکلی یاد می گرفتیم ، زبان فارسی یک زبان زنده و دارای ویژگیهای زیادی است.دولت جمهوری اسلامی ایران نگهبان این زبان باستانی و تاریخی است. زبان حافظ و سعدی زبان ملی و رسمی دولت ایران است. ادبیات فارسی خیلی غنی است. هزارها کتاب در این زبان شیرین تألیف و تصنیف شده است. امروز از طرف «فرهنگستان زبان و ادب

فارسی » اصطلاحات و واژه‌های تازه درست می شود و جای لغات انگلیسی، فرانسوی و روسی را می گیرد . تا دیروز مردم ایران کلمات ، تأثر ، تست ، دپارتمان ، فاکس ، تیراژ ، پارلیمان ،ترمینال ، را بکار می بردند . ولی امروز جای این واژه های بیگانه را لغات مصوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی، نمایش ، آزمون ، بخش یا گروه ، دور نگار ،شمار ، مجلس و پایانه گرفته اند، کوشش های فرهنگستان قابل ستایش است. البته این کارها وقت در بر می گیرد و دقت زیاد می خواهد .

در دانش افزایی زبان وادبیات فارسی از هر لحاظ جالب و جامع بوده البته اگر از دانشگاههای ایران نیز بازدید می کردیم به نفع همه شرکت کنندگان دورهٔ دانش افزایی تمام می شد . متأسفانه ما از بازدید این مراکز علمی محروم ماندیم.

خوشبختانه روز دوشنبه تاریخ ۷۶/۱۲/۴ برابر با ۹۸/۲/۲۳ م من به دعوت آقای «حسن حیدری» ساعت ۹/۳۰ دقیقه صبح بـه دانشگـاه تـهران رسیدم. اینجا من و آقای حسن حیدری فقط به دانشکده «ادبیـات و عـلوم انسانی » رفتیم چون رشته بنده ادبیات است لذا ما مستقیماً به «گروه ادبیات فارسی » رفتیم. یک نفر از دفتر خود بیرون آمد آقای حسن حیدری گفت :

ایشان آقای «دکتر اسماعیل حاکمی » و مدیر گـروه ادبیـات فـارسی هستند

آقای حیدری مرا معرفی کرد. استاد حاکمی به بنده خوش آمدید گفت و همراه ما به دفتر خود بازگشت . من با دکتر حاکمی مشغول صحبت بودم که چند استاد دیگر گروه ادبیات فارسی تشریف آوردند. مثلاً «دکتر تـرابـی» و «دکتر معظمی» البته انتظار «دکتر مظاهر مصفا» و « دکتر شفیع کدکنی» را نیز داشتیم، ولی ایشان تشریف نیاوردند. این جلسه مختصر با اسـاتید زبـان و ادبیات فارسی همیشه در یادهای من خواهد ماند.

من به نوشته های آقای دکتر محمد رضا باطنی و آقای «دکتر مـحسن ابوالقاسمی » علاقه زیاد دارم. لذا برای دیدار این علمای ادب به همراه دوست

مهربان آقای حسن حیدری به «بخش زبانشناسی » رفتم. متأسفانه ،آنروز زبانشناس معروف جناب «دکتر باطنی» اصلاً تشریف نیاورده بود. و جناب «دکتر ابوالقاسمی» در بخش زبانشناسی موجود نبود. واقعاً ناراحت شدم. در دل فقط همین گفتم : یار زنده و صحبت باقی.

سپس با آقای حسن حیدری که در « گروه ادبیات فارسی » دانشجوی دکترا بود به کلاس رفتیم. وقتی وارد کلاس شدیم ، درس حافظ جاری بود . و پیر مردی آرام آرام توضیحات اشعار حافظ شیرازی را می داد. این مرد فاضل توجه مرا بسوی خود جلب کرد این استاد بزرگ جناب دکتر اسلامی بودند. ایشان طی درس از من پرسیدند ، خسته که نشدی؟

گفتم :

ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ

به قرآنی که در سینه داری

استاد گرامی تبسم کرد و درس خود را ادامه داد . وقتیکه درس به پایان رسید. من از دکتر اسلامی تقاضا کردم که در دفترچه بنده امضاء نمایند. ایشان از در لطف در دفتر من این کلمات را نوشتند و امضاء کردند . «دیدار با جنابعالی برای اینجانب موجب مسرت و خوشحالی است»

واقعاً استاد اسلامی مرد فاضل بودند. در حافظ شناسی خیلی وارد بودند. من از این استاد با صفا مطالب با ارزشی یاد گرفتم.

روز سه شنبه تاریخ ۷۶/۱۲/۵ برابر با ۹۸/۲/۲۴ م ما همه دوستان دوره دانش افزایی زبان و ادبیات فارسی آزاد بودیم هر کس طبق برنامه خود در شهر زیبای تهران می گشت . من به خیابان انقلاب رفتم کتابهای فارسی مورد نیاز خود را خریداری نمایم.

روز چهارشنبه قرار بود که ما از تهران بسوی کراچی حرکت کنیم. لذا در تاریخ ۷۶/۱۲/۶ برابر با ۹۸/۲/۲۵م ما بوسیله هواپیمای جمهوری اسلامی ایران بسوی کراچی ساعت ۱۲/۱۵ دقیقه بوقت ایران حرکت کرده و تقریباً سه ساعت بعد به فرودگاه بین المللی کراچی رسیدیم. دوستان لاهور و حیدرآباد

همان روز به شهرهای خود رفتند. البته بنده و ۴ نفر دیگر از راولپندی و لاهور در خانه های فرهنگ جمهوری اسلامی ایران شب استراحت کردیم.

روز جمعه در تاریخ ۷۶/۱/۷ بنده بوسیله هواپیما از کراچی بسوی کویته حرکت کردم . بعد از مسافرت یک ماهه خیلی زیاد خسته شده بودم چون به منزل رسیدم ، فوراً خوابیدم وبه خواب عمیقی فرو رفتم.

سرانجام روزهای شیرین دوره دانش افزایی زبان و ادبیات فارسی در شهر زیبایی تهران بپایان رسید.

من از این ایام فراموش نشدنی خاطرات فراوان دارم که در این صفحات مختصر اصلاً نمی گنجد. در روزهای دانش افزایی من در یک محیط سالم فارسی با دوستان ایرانی و شرکت کنندگان دوره دانش افزایی همیشه بزبان حافظ و سعدی صحبت می‌کردم.واژه ها و جملات زبان فارسی از قبیل:سلام، خسته نباشی ، خواهش می کنم ،دست شما درد نکند ، قربانت بشم ، بسلامتی... بر صفحه دل همیشه ثبت شده است.

در پایان من از مسؤولین «گروه اجرایی گسترش زبان فارسی » و مهربانیهای استاد دکتر غلامحسین زاده و جناب دکتر دانشگر و نیز از لطفهای راهنمایان مسؤول این دوره دانش افزایی زبان و ادبیات فارسی آقایان استاد عظیم زاده ، فخر الدین خاکساری ، حسین خاکساری ، حسن حیدری ، مقتدری ، خانم فاطمه عظیمی ، خانم مینا عظیمی و خانم مهربان را هیچ وقت در زندگی فراموش نمی کنم.

دوره دانش افزایی زبان و ادبیات فارسی سرانجام بپایان رسید.ولی خاطرات شیرین این دور دل و دماغ بنده را همیشه تازه خواهد کرد. استاد ابوالقاسم فردوسی چه خوب سروده است.

توانا بود هر دانا بود

نه دانش دل پیر برنا بود

*****

کتابها و نشریات تازه

آیینهٔ مظهر :

(نعتیه کلام) (یعنی مظهر انوار هو) تألیف و سرودهٔ : تاج محمد مظهر صدیقی قادری صابری.

ناشر : مجلس قادریهٔ صابریه ، یکّه توت شریف ، پیشاور، ۳۲۴ ص. جلد رنگین ، نقاشی های دلاویز و خوش نویسی های روح نواز و تصاویر بسیار دلربا و دیده نواز. مجموعهٔ مطالب این کتاب ارزنده ، حمد ونعت و مدح و منقبت است وهمهٔ آنها دربارهٔ ذات باری تعالی و حضرت رسول اکرم محمد مصطفی - صلی الله علیه وآله وسلم - و صحابهٔ کرام رض و ائمهٔ اطهار (ع) و اولیاء الله (رح) است. علاوه براین ، دربارهٔ شجره های سلسلهٔ قادریهٔ رحمانیهٔ حافظیه ، شجرهٔ عالیهٔ قادریهٔ نیازیهٔ شریف ، شجرهٔ عالیهٔ چشتیهٔ صابریهٔ دیشانویهٔ شریف ، شجرهٔ عالیهٔ قادریهٔ نیازیهٔ شریف ، ترجمهٔ نماز منظوم - دُعا ، و چندین قطعهٔ مادّه تاریخ و قصیدة الغوثیه و درود تاج و چند مطلب جالب دیگر در این کتاب آمده است. زبان نگارش و بیان اشعار به زبان اردو و فارسی و عربی است ، و همهٔ اشعار یک نوع جذبهٔ روحانی و وَجْد عارفانه در بردارد. این کتاب با کاغذ اعلی و جلد زیبا و رنگین و تصویر گنبد خضرا، روضهٔ مبارکهٔ حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم ، و تجلید ارزنده به خدمت عاشقان حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم اهدا شده است .

سَبْ رَس (مجلّهٔ ماهنامه ، ج ۵۹ ، ش ۱۰ و ۱۱ و ۱۲) ۱۴۰ ص . اکتبر ، نوامبر دسامبر ۱۹۹۷م ، چاپ حیدرآباد دکن).

این مجله به زبان اردو و به سردبیری آقای مغنی تبسم منتشر می شود . مطالب این شماره بدین ترتیب است:آپ کا بیتی (دختر شما) از اختر حسن، تهذیب کیا هے (= فرهنگ و تمدن چیست ؟) از : نگار سجاد ، کشمیری زبان مین چند مثنویان (= چند مثنوی در زبان کشمیری) از : غلام نبی خیال ، گوشهٔ چارلس بودلیر (ترجمه به اردو) از مظهر مهدی ، (نظمین) اشعار از : افتخار نسیم ، سیّده حنا ، فاطمه تاج. غزلیات :حسن داد خان ، عشرت ظفر ، عزم بهزاد ، خواجه رضی حیدر ، احسن سلیم ، غلام مرتضی راهی ، مصطفی شهاب ، زبیر شفائی ، جمال اویسی ، رئیس الدین ، دکتر سلمان عباس ،

نعمت انور غوری ، عرفان پربهنوی ، بهگوان داس اعجاز ، فاطمه تاج ، شفیع الله خان راز اتاوی ، سلیم محیی الدین.

همچنین بررسی مطالب گوناگون و قصّه و افسانهٔ جدید اردو و مطالعه و نقد و نظر مطالب کتاب های چاپ شده در این شمارهٔ «سب رس» آمده است. این مجلّه علاوه بر داخل هندوستان در پاکستان نیز خواننده بسیار دارد.

مجلّهٔ «سب رس » از سال ۱۹۳۸م تاکنون ۱۹۹۸م (۶۰ سال) مرتب نشر می یابد و این شماره به یادگار سید محی الدین قادری متخلص به « زور» منتشر شده است.

مجلة المجمع العربی الباکستانی (ج۲ ، ش ۵) ، ۱۹۶ + ۵۷ ص. چاپ لاهور (۱۴۱۸ هق ۱۹۹۷م).

این مجله به زبان عربی هر سه ماه یک بار منتشر می شود. سردبیری آن بر عهدهٔ استاد عربی و فارسی آقای دکتر ظهور احمد اظهر است که ریاست دانشکدهٔ ادبیات و علوم شرقیهٔ (دانشکدهٔ خاورشناسی) لاهور را بر عهده دارد.در این شماره سه مقاله آمده است:«تعلیم اللغة العربیة کلغة الاجنبیه»، از: دکتر عبدالحمید ، « المرأة فی شعر عمر بهاء الدین الامیری » از : دکتر زینب محمد صبری بیری جیکلی ، « دیوان القاضی طلامحمد البشاوری » به تحقیق و تقدیم و شرح آقای دکتر ظهور احمد اظهر. جمعاً مطالب ادبی و اجتماعی همراه قصاید و غزلیات عربی قاضی طلا محمد پیشاوری این مجله را خواندنی و جالب و ارزنده کرده است.

خبرنامهٔ همدرد (اردو، ج ۳۸ ، شماره ۴ و ۵)آوریل و مه ۱۹۹۸م، ۵۰ ص

این مجله به سردبیری و مسؤولیت مؤسسهٔ همدرد (بنیاد همدرد) در کراچی به صورت ماهانه چاپ و نشر می شود . این مجله در موضوع بهداشت و حکمت قدیم (= طب قدیم) و مسائل تربیتی و اجتماعی می باشد. تقریباً همهٔ موضوعات آن تحت نظامت و نظارت آقای حکیم محمد سعید ریاست مؤسسهٔ ملّی همدرد نوشته و ترتیب و تنظیم می یابد. این شماره ، فارغ التحصیلان دانشگاه همدرد و امور مربوط به بیت الحکمة را بررسی می‌کند و مقالهٔ «نقطهٔ همدرد : تعلیم » از حکیم محمد سعید جالب و خواندنی است.

پیام (برای گسترش فکر و آگاهی) ـ ماهنامه:
سردبیر: دکتر ثاقب اکبر، باهمکاری: ضرغام حیدر، علی عباس، مزمل حسین، ج ۳، شماره ۱۱، مه ۱۹۹۸م، ۸۰ ص.

ماهنامه یی است عقیدتی و اعتقادی (عقاید اسلام). نویسندگان عبارتند از: انوار حیدر بلگرامی، نوابزاده نصر الله خان، سید محمد علی، ثاقب اکبر، محمد اشفاق چغتایی، ضرغام الطاف. این مجله برای تنویر افکار مردم و عقاید اسلامی و فرهنگ و اخلاق و ادب و علوم قرآنی بسیار مناسب است. ازطرف «اخوت ترست» (وقف اخوت) اسلام آباد، منتشر می شود.

الادب (اردو ـ انگلیسی):
۱۹۹۷ - ۱۹۹۸م (به مناسبت پنجاهمین سال زرّین تأسیس پاکستان)
مجلهٔ دانشکدهٔ اسلامی دولتی شهر قصور (در ۳۰ کیلومتری لاهور) است که به سرپرستی دکتر محمد ذوالفقار علی رانا و سردبیری سید اظهر علی کاظمی و سرفراز احمد معین باهمکاری سیدمقصود حسنی، عطاء الرحمن، محمد سعید، زاهد احمد، محمد ارشد شاهد، محمد افضل، عبدالستار بهوجه و خالد لطیف در دو بخش اردو (۴۹۸ ص) و انگلیسی (۱۹۰ص) و تصاویر رنگین، جلد گلاسه و تزیین زیبا، با تیراژ ۱۵۰۰ نسخه منتشر شده است.

آواز اخلاق: ماه آوریل وماه مه (۲ شماره)، ۱۹۹۸م:
مدیر و سردبیر: حکیم محمد سعید، محل نشر و توزیع، بنیاد ملی همدرد (کراچی)
این مجله مشتمل بر مطالب دینی، اخلاقی، اجتماعی، ادبی، جامعه شناسی و تعلیم و تربیت است. کلیه مطالب آن خواندنی و سودمند است.

خلافت علی منهاج نبوت و نظامش درعصر حاضر (فارسی دری):
تألیف دکتر اسرار احمد، ناشر: تحریک (جنبش، نهضت) خلافت پاکستان. این کتاب مجموعه یی خواندنی و جالب است ازچهار خطبه شامل سخنرانی‌های مؤلف که بر اساس نظریهٔ خلافت اسلامی برای تأسیس نشر پاکستان در محافل و مجالس ایراد کرده است. عنوان های داخل کتاب بدین

قرار است :«تقدیم »، خطبهٔ اول : نوید خلافت بین المللی ، خطبهٔ دوم : طرح سیاسی نظام خلافت در زمان حاضر ، خطبهٔ سوم : طرح اجتماعی و اقتصادی نظام خلافت ، خطبهٔ چهارم : طریق نبوی (صلی الله علیه وآله وسلم) دربارهٔ استقرار خلافت. این کتاب با کاغذ اعلا و جلد شمیز رنگین در ۲۲۸ صفحه چاپ شده و در لاهور و سر تا سر پاکستان و افغانستان و ایران با تعداد ۲۲۰۰ نسخه به بهای ۸۴ روپیه منتشر شده است.

اقبال ریویو Iqbal Review انگلیسی :

مجلّهٔ ماهانهٔ آکادمی اقبال (به مناسبت پنجاهمین سال زرّین پاکستان) ماه اکتبر ۱۹۹۷م . سردبیر :محمد سهیل عمر، ناشر : اقبال آکادمی (= آکادمی اقبال)، لاهور.

این مجله در ۱۷۷ صفحه دربارهٔ اقبال شناسی ، تصور پاکستان ، تأسیس پاکستان ، تاریخ و ادب ، جامعهٔ پاکستان و جهان اسلام است . نویسندگان دکتر جاوید اقبال (فرزند علامه دکتر اقبال) ، عبدالله احسن ، دکتر سید حسین نصر ، دکتر محمد حمید الله ،دکتر محمد سهیل عمر ، دکتر محمد اکرم چغتایی ، دکتر لوس لوپیز پرالت و ... می باشند. مطالب این شماره به کتاب شناسی و سؤال و جواب خوانندگان ومطالب ارزندهٔ اقبال شناسی اختصاص دارد.

فکر و نظر (اردو)(ویژه نامهٔ نسخه های خطی : مخطوطات):

مجلهٔ فکر و نظر از طرف ادارهٔ تحقیقات اسلامی و دانشگاه بین المللی اسلامی -اسلام آباد منتشر می شود. جلد ۳۵ ، شمارهٔ ۲ و ۳ ،اکتبر و دسامبر ۱۹۹۷م ، ژانویه ،مارس ۱۹۹۸م / ۱۴۱۸ هـق. مدیر و سردبیر : دکتر صاحبزاده ساجد الرحمن . مطالب این شماره درباره نسخ خطی است که به قلم نویسندگان و نسخه شناسان معروف پاکستان نوشته شده اند.

من و تو (مجموعهٔ شعر) (فارسی دری):

سرودهٔ : ارشاد اللّه خان به زبان انگلیسی با ترجمهٔ (برگردان) فارسی. چاپ ۱۹۹۳م ، چاپ منزا ، اسلام آباد. خطاط : سید مشفق الله هاشمی . در صفحهٔ آغاز آمده است :« ما یکبار در دنیای دیگر ملاقات کردیم ، باگذشت

زمان سرد شد و رفت!» این مجموعه در ۷۷ صفحه با کاغذ گلاسه و جلد زیبا و چاپ فریبا و خوشنویسی نستعلیق خوش (رسم الخط اردو) به بهای یکصد روپیه در اختیار ادب دوستان و خواستاران شعر و ادب فارسی امروز پاکستان قرار گرفته است. ظاهراً این مجموعه به سرمایهٔ خود شاعر چاپ شده است. آقای ارشاد الله خان از جهانگردان سخنور و سخن دوست پاکستان و دارای تألیف بسیار است. مجموعهٔ شعر «من و تو» در هفتاد و هفت عنوان شعر زیبا سروده شده است، مثلاً این عنوان: «تو گپ از وفا می زنی».

من و تو (You and I):
ارشاد الله خان = Irshad ullah Khan، مجموعهٔ شعر به زبان انگلیسی، ۶۴ ص، منزا پریس، اسلام آباد. این مجموعه شعر در ۶۴ عنوان است (رک: ترجمهٔ فارسی که در همین شمارهٔ ۵۲ دانش معرفی شده است). این کتاب با کاغذ اعلا (گلاسه) و جلد زیبا و تجلید خوب به بهای ۱۰ دلار به بازار کتاب عرضه شده است.

اشعار امید و آرزو (The Elements : poems of Hope): سروده ارشاد الله خان مجموعهٔ شعر به زبان انگلیسی در ۲۳۴ صفحه، کاغذ گلاسه، جلد زیبا، چاپ و تجلید خوب. موضوع اشعار: ادبیات امروز پاکستان به زبان انگلیسی منظوم.
برای نمونه ترجمه یکی از اشعار این مجموعه بدین قرار است:
نظم «بوسنیا»
«دختری کوچک نشست در کنار جویی،
و چند دانه خوراکی برای ماهی انداخت، یک سرباز فکر کرد که او یک هدف است،
و گلوله‌یی نثار سرش کرد.
مادرش صدای گلوله را شنید و به جانب جوی آب دوید،
او خواب نمی دید،
او دختر را ندید،
او جوی سرخ خون دید!»
خواندن این مجموعه شعر به دوستداران ادبیات توصیه می شود.

ساحل (ماهنامه) (اردو):
سردبیر :دکتر خالد علی انصاری. همکاران :خالد بن حسن و اشرف لودهی. ج ۱۰ ،شمارهٔ ۵ ،مه ۱۹۹۸م، چاپ کراچی ،ناشر : دکتر خالد علی انصاری (کراچی) کلیهٔ مطالب این مجلّه دربارهٔ مسائل اسلامی و حکومت اسلامی و امور کشور داری و زکوة و زندگانی و معیشت مسلمانان می باشد . همکاران مجلّه عبارتند از :دکتر جاوید اکبر انصاری ، علی محمد رضوی ، جاوید احمد غامدی،اسرار عالم.

شمس الاسلام (اردو) (ماهنامه):
مدیر مسؤول : صاحبزاده ابرار احمد بگوی ، ترجمهٔ حزب الانصار ، بهیره ، سرگودها، ج ۷۲ ، ش ۲ و ۳ ، فوریه / مارس ۱۹۹۸م، ۷۸ص.
همکاران این شماره : خالد مسعود ، حسان عارف ، ارشاد احمد حقانی ، عطاء الرحمان ، سید حیدر فاروق مودودی ، محبوب سبحانی ، ابو سفیان اصلاحی ، عبد الرشید عراقی . مطالب ماهنامهٔ شمس الاسلام در اخلاق و عبادت و تعلیم و تربیت و عرفان و ادب و سیاست و اجتماع جهان اسلام است و البته عقاید خاصّ حزب الانصار را نیز بیان می کند.

نوای صوفیه (اردو):
(احیای تصوف کا علمبردار ، ماهنامه ، اسلام آباد) سردبیر : ابو العرفان علامه محمد بشیر. بانی و مدیر مسؤول : دکتر غازی محمد نعیم .
شماره ۳۹ ، ماه مه / فروردین ماه / ۱۳۷۷ ه ش. در این شماره : فلسفهٔ شهادت وماه محرّم (دکتر غازی محمد نعیم)، مجموعهٔ شریعت محمدیه (ابو العرفان محمد بشیر)، اقبال اور اسلامی تصوف (ذاکر حسین ذاکر)، شیخ عبد الرحمان اسفراینی (غلام حسن نوربخش)، حسین (ع) اور نماز ، نظریهٔ سیاسی شاه همدان (کلیم اختر)، روح اور روحانیت (شکور علی انور) ، بلتستان اور لداخ (عبدالغنی شیخ) ، آپ کی مسائل اور ا ن کا حل (علامه محمد بشیر) ، سئوالات و جوابات (= پرسش ها و پاسخ و نامه ها) . این مجله بیشتر عقاید سلسلهٔ نوربخشیهٔ همدانیه را در بلتستان و پاکستان و به طور کلی در عالم اسلام مورد مطالعه و بحث قرار می دهد.

معارف (اردو)، اعظم گرھ، هندوستان (یک ماهه):

مجلس دار المصنفین، مجلهٔ ماهیانه، ج ۱۶۱، ش ۴، آوریل ۱۹۹۸م. سردبیر: ضیاء الدین الاصلاحی (صفحات پی در پی ۲۴۱ - تا ۳۲۰) نویسندگان و همکاران: مولوی محمد عارف عمری اعظمی (اقوال تفسیری ابو مسلم اصفهانی)، مولانا محمد شهاب الدین ندوی (زوال و عروج مسلمانان در علوم)، پرفسور اکبر رحمانی (یک نظر به نامه نگاری علامه اقبال)، در این شماره مطبوعات جدید را نیز معرفی کرده اند.

معارف (اردو):

(مجلهٔ دار المصنفین کا ماهواره علمی رساله (اردو):

سردبیر: ضیاء الدین اصلاحی، ناشر: دارالمصنفین شبلی آکادمی، اعظم گرھ (= اعظم گر) هندوستان. ج ۱۵۹، ش ۶، ژوئن ۱۹۹۷م، مشتمل بر مقالات: ادبی، تاریخی، سؤالات و جوابات، پاسخ به نامه‌ها، و فیات. صفحات مسلسل (ص ۴۰۱ - ۴۸۰) و مطبوعات جدید. نویسندگان این شماره: ضیاء الدین اصلاحی، ریاض الرحمان شروانی (علی گرھ) عبد الجبار (علیکرھ)، شمیم منعمی (پتنه)، دکتر سید حسن عباس (رامپور)، گوردیال سنگھ مجذوب (دهلی).

مجلّهٔ اسلامی همدرد (همدرد اسلامیکوس) Hamdard Islamicus (۳ ماهه):

ژانویه - مارس ۱۹۹۸م، ج ۲۱، ش ۱، ۱۲۸ ص. چاپ بیت الحکمه در مدینة الحکمه، کراچی، مؤسسهٔ ملی همدرد. این مجلهٔ به زبان انگلیسی هر سه ماه یک بار منتشر می شود و کلیهٔ مطالب آن در دربارهٔ اسلام و علوم اسلامی و تاریخ و تمدن و فرهنگ اسلامی و مخصوصاً علوم قرآنی و احادیث نبوی و اخلاقیات اسلامی می‌باشد. سردبیری و مدیریت این مجلهٔ ارزنده برعهدهٔ جناب آقای حکیم محمد سعید مؤسس همدرد و مدیر و رئیس دانشگاه همدرد (بیت الحکمه و مدینة الحکمه) می باشد.

تحریر و تصویر (اردو) (حیدرآباد سندھ):

مجلهٔ «تحریر و تصویر» به سردبیری آقای ظهیر احمد در حیدرآباد (سند) نشر می‌یابد. ج ۷، ش ۶، ۲۵ مه تا ۳۰ ژوئن ۱۹۹۸م. (سال هفتم)، ۴۰ ص. این مجلهٔ مشتمل بر مطالب ادبی، تاریخی، سیاسی، اجتماعی و اخلاقی است.

لسان الصدق (اردو) (ماهنامه)، اسلام آباد :

این مجله ماهیانه است. سردبیر: علامه آقای سید ابو الحسن الموسوی المشهدی ، ج ۶، شماره ۳ و ۴ مه و ژوئن ۱۹۹۸م، ۲۴ ص + ۲۴ ص مقالات این شماره : کشف حقیقت ، عزاداری سید الشهداء ، مجدد عزاداری ، مرکزی تنظیم عزا، غوث و قطب عالم قمر بنی هاشم، معنوی مقامات عصمت ابو الفضل العباس ، قطعات اشعار (درباره ائمهٔ اطهار«ع») ، ادارهٔ تحفظ حقوق شیعه . فهرست کتب منتشره از طرف دار التبلیغ الجعفریه ، اسلام‌آباد . این مجله با کاغذ خوب و جلد رنگین چاپ شده است.

سعید سیّاح تهران مین (اردو)

(سعید جهانگرد در تهران)

تألیف : حکیم محمد سعید ، مدیر و مؤسس بنیاد ملّی همدرد پاکستان

ناشر : نونهال ادب ، چاپخانهٔ همدرد ، کراچی ، مصوّر و جلد رنگین و گلاسه، سال چاپ : ۱۹۹۳م . تعداد ۲۰۰۰ج. بهای ۲۵ روپیه .

این کتاب باهمکاری آقای مسعود احمد برکاتی و رفیع الدین زبیری و مجلّه «نونهال ادب » چاپ و نشر شده است . این کتاب سفرنامهٔ مولف است که در ماه اکتبر ۱۹۹۲م به منظور شرکت در کنگرهٔ بین المللی پزشکی به دعوت برگزار کنندگان به تهران رفته است. مولف که خود در طب و حکمت قدیم ، استاد یگانه و فیلسوف فرزانه است یک سفرنامهٔ حکمت و طب و پزشکی نگاشته و در شش باب به جوانان و نوجوانان اردو زبان به ویژه به پاکستانیان جوان هدیه کرده است.

فهرست مطالب این کتاب ارزنده بدین شرح است : باب اول : بوی خوش سفر (خوش بو کا سفر)، باب دوم تاریخ ایران (= ایران کی تاریخ)، باب سوم : کنگرهٔ بین المللی تاریخ پزشکی در اسلام و ایران (کنگرس بین الاقوامی تاریخ پزشکی در اسلام و ایران)، باب چهارم : روز دوم در تهران (تهران مین دوسرا دن) ، باب پنجم : من بسیار دوست پیدا کردم (مین نے بهت دوست بنالیے) باب ششم : بازگشت از تهران (تهران سے واپسی) .

این کتاب با قیمت مناسب و جلد رنگین و تصاویر جهانگردی رنگارنگ در اختیار همگان قرار گرفته است.

(تسبیحی)

***

افسانه نیما، تألیف سید عطاء الله مهاجرانی. تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۵.

افسانه نیما، عنوان آخرین اثر دکتر مهاجرانی (وزیر محترم فرهنگ و ارشاد اسلامی) است که به تازگی چاپ و منتشر شده است. در این کتاب، ابتداشعر معروف «افسانه» سرودهٔ شاعر معاصر ایران، نیما یوشیج، آورده شده و بعد از یک مقدمه به قلم دکتر شرف الدین خراسانی، مؤلف به تحلیل «افسانه» پرداخته و آن را یک آفرینش هنری، چیزی فراتراز ابعاد زندگی شخصی هنرمند و در نهایت، یک شعر ناب می نامد. و چه توصیفی بالاتر از این.

کتاب، در قطع معمولی، با ۱۹۱ صفحه، با هدف شناخت افسانه، تعبیر شب در اشعار نیما، نقد و تفسیر افسانه، ساختار آن، زبان و موسیقی و سرانجام عنصر خیال در افسانه رشته تحریر در آمده و به بازار ادب و فرهنگ پیشکش شده است.

این کتاب به عنوان یک منبع مفید درسی برای رجوع دانشجویان رشته فارسی دانشگاههای سراسر پاکستان توصیه می شود.

چشم انداز، فارسی، ماهنامه فرهنگی - هنری (ویژه روابط بین المللی فرهنگ ایران و اسلام). تهران، شماره های ۱۰، ۱۱و ۱۲. صاحب امتیاز: سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی جمهوری اسلامی ایران. مدیر مسئول: آقای علی جنتی، سردبیر: آقای علی محمد سابقی.

مطالب این ماهنامه تحت عناوین کلی، بدین ترتیب، دسته بندی شده‌اند:

مقالات فرهنگی، ویژه آسیای میانه، گزارش های فرهنگی، فرهنگ ملل، گزارش های خبری و اخبار فرهنگی - هنری.

در شماره ۱۰ دی ماه ۷۶، پس از یاد داشت سردبیر، این عناوین، به صورت مقاله یا گزارش، بچشم می خورند.

ظهور و سقوط سکولاریسم در جهان عرب؛ طریقتها در ترکیه؛ متفکّران مصر و قرن بیستم؛ قاضی نذر الاسلام و حافظ شیرازی؛ نقش فارسی سرایان در نهضت آزادیخواهی شبه قاره؛ کنفرانس تهران آرزوی علامه اقبال؛ مسیحیّت در تانزانیا؛ نظام آموزشی در ترکمنستان؛ زندگی و آثار آبای؛ گر نبودی به زمین خاک نشینانی چند؛ نوایی؛ پدر شعر ترکی؛ قصه ی تهران؛ خواجه احمد یسوی شاعر اندرزگوی قزاقستان؛ مسأله ای بنام ایمان؛ حضور تاریخی زبان فارسی در مدارس بوسنی؛ سفر به دره ی ژنرالها؛ نگرانیهای مسلمانان سین کیانگ؛ آموزش و پرورش طبقاتی در اوگاندا؛

فرهنگ ، مذهب و آداب و رسوم ژاپن؛ چین سالخورده ؛ بارگاهی برای بازیابی سلامتی فکر؛ تحمیل عرفهای جدید بدون در نظر گرفتن شرایط؛ زنان بلوچ ؛ می میرند اما دم بر نمی‌آورند؛ استاد سید سبط حسن رضوی ستاره ای نامیرا؛ پافشاری خانم ها در کشور مرد سالار یمن ؛ گزارشی از سفر به ایران ؛ خبر.

در شماره ۱۱ ، بهمن ماه ، ۷۶ ، پس از یادداشت سردبیر ، فصل جدیدی آمده است به نام «گفتگو» که اختصاص به « اجلاس تهران » و « قطعنامه های سران کشورهای اسلامی درباره کودک و جوان و زن» دارد ؛ سپس عناوین مقالات و گزارش های فرهنگی و خبری به ترتیب زیر ، آمده اند :

اجلاس تهران ؛ نقطه ای عطف تاریخ سازمان کنفرانس اسلامی؛ قطعنامه های سران کشورهای اسلامی دربارهٔ کودک ، جوان وزن؛ ورود و ظهور دین در عرصهٔ روابط بین المللی؛ حمایت قطب شاهیان از سرایندگان فارسی ؛ ۵۰ سال با زبان فارسی در پاکستان ؛ شمس الدین سامی فراشری اصلاحگر مسلمان آلبانی؛ سنتها و رسوم مذهبی اسماعیلیان بدخشان ؛ مساجد قزاقستان؛ زنان ترکمن؛ بزرگداشت مختار آویزف در قزاقستان؛ اقلیتهای مسلمان در استرالیا؛ وضعیت زنان در امارات؛ بردگان کم سن و سال در پاکستان ؛ هزار مرکز تبلیغ ونشر اسلام در شرق آفریقا؛ نگاهی به کشور زیمباوه؛ شکست شیشهٔ آواز؛ نگاهی به نسخهٔ خطی کتاب «بحر الحقایق»؛ دیرالزور؛ عروس فرات؛ انتشار مجلهٔ علمی فرهنگی مروارید در آلبانی؛ همراه با قلم نی؛ خبر.

مطالب شماره ۱۲ ، اسفند ماه ۷۶ شامل سخن دبیر و عناوین مقالات و گزارش های ویژه ، فرهنگی وخبری به ترتیب زیر می باشند:

علل و عوامل ترس غرب از اسلام ؛ سهم تیموریان بزرگ هند و پاکستان در ادب و هنر ایران ؛ آینده ی زبان فارسی در پاکستان ؛ وضعیت قومی و نژادی در آفریقا؛ نی در اشعار مولوی وفراشری؛ مذاهب در آلبانی پس از کمونیسم؛ جایگاه زبان سواحیلی در تانزانیا؛ گذشته و حال زبان فارسی در آسیا مرکزی؛ خدمات فرهنگی دانشمند ناشناخته ایرانی در آسیای مرکزی؛ آیا قزاق نیاز به ادیان متعدد دارد؛ گزارش اهدای جوایز به برگزیدگان مسابقه ی شاهنامه در تاجیکستان ؛ مساجد بخارا؛ نگاهی به مجمع الجزایر کومور؛ سفر به جمهوری طالبان؛ زمینه ها و راههای توسعه گفتگو بین ادیان؛ امارات ؛ مخاطرات جوانان؛ ظهور فرقه های جدید در ارمنستان؛ «سنت پترزبورگ» فرهنگ و تمدن روسیه ؛ زن در آیین بودا؛ لاهور ، مرکز فرهنگی و تاریخی پاکستان ؛ گزارش برگزاری دومین نشست عمومی مجمع جهانی اهل بیت (ع)؛ برگزاری هفتهٔ زن در تانزانیا؛ برگزاری هفتهٔ فرهنگی ایران در حراره؛ مکالمه با انقلاب ایران ؛ اسلام گرایی روزافزون جوانان در آلمان؛ کتابخانهٔ ملی صربستان کهنترین مؤسسهٔ فرهنگی در

یوگسلاوی؛ پیوندهای پیش از اسلام ایران و هند؛ خبر.
نکته:ماهنامه «چشم انداز»،که نزدیک یکسال است به دنیای مطبوعات پانهاده، بعد از انتشار ، و شاید بعد از دومین یا سومین شماره ، بزودی جای خود را درمیان نشریات فرهنگی - هنری باز کرد. به جرات می توان گفت که در هر شماره شاخص بودن خود را به ثبوت رساند بطوریکه اکنون بعد از انتشار دوازده شماره ، به تأیید بسیاری از اندیشمندان و صاحبان قلم و مراکز علمی ودانشگاهی (در پاکستان)این ماهنامه مهمترین و بهترین نشریه فرهنگی - هنری ویژه روابط بین المللی فرهنگ ایران و اسلام است.

موفقیت مسئولین و دست اندرکاران این ماهنامه وزین را از خداوند متعال مسئلت می نمائیم.

سخن عشق (تازه های تحقیقات ان و ادبیات فارسی). پیش شماره ، بهار و تابستان ۱۳۷۶، ویژه استادان و دانشجویان و علاقه مندان زبان فارسی در خارج از کشور. ناشر :گروه اجرایی گسترش زبان فارسی (تهران).

این نخستین یا در واقع پیش شماره فصلنامه «سخن عشق » است که حاوی خلاصه مقالات در : موضوعات زبان ، نقد و بررسی ترجمه ، تحلیل متون نظم و نثر ، ادبیات کودکان و نوجوانان ، عرفان و دستور زبان می‌باشد که جملگی از مقالات اصلی در نشریات دیگر بچاپ رسیده اند اقتباس شده ، همچنین در این پیش شماره گزارش هایی از دهمین نمایشگاه بین المللی کتاب تهران ، نمایه فصلنامه های هنر و ترجمه ، عناوین مقالات نامه پارسی، فصلنامه دانش ، نامه فرهنگستان ، بخش ترجمه ، فهرست پایان نامه های کارشناسی ارشد و تازه های کتاب آمده است.

هدف این نشریه،که با عبارت زیبای « سلامی چو بوی خوش آشنایی» آغاز شده ، اینست که در فاصله ای کوتاه مقاله ها و آثار تحقیقاتی دربارهٔ زبان و ادبیات فارسی را ، که در مجله های مختلف داخل کشور به چاپ می رسد ، به صورت خلاصه و گزارش در اختیار مخاطبان خود قرار دهد. همچنین وسیله ای سودمند برای ارتباط علمی با مشتاقان زبان و ادب و فرهنگ فارسی در سرتاسر جهان باشد و در نهایت بافعالیت های مراکز علمی و فرهنگی ، نشریات و مجله هایی که در جای جای جهان در زمینه زبان و ادبیات فارسی فعالیت می کنند، آشنائی حاصل نماید.

نمونه هایی از آثار معاصران - نظم و نثر - و معرفی آثار و دستنوشته های علاقه مندان و شناساندن گزیده ای از کتابهای چاپ شده در زمینه زبان و ادبیات فارسی از دیگر اهداف این نشریه خواهد بود.

موفقیت روز افزون دست اندرکاران نشریه «سخن عشق» را از خداوند متعال خواستاریم.

نامه فرهنگستان، فصلنامه فرهنگستان زبان و ادب فارسی، سال سوم، شماره اول، بهار ۱۳۷۶.
مدیر مسئول: دکتر غلامعلی حداد عادل. سردبیر: احمد سمیعی گیلانی.
نهمین شماره فرهنگستان، حاوی مطالب زیر، از جمله نشریاتی است که به دفتر دانش رسیده است:
آن روی سکه (سرمقاله)؛ زبان بلخی؛ کهن ترین نسخهٔ دیوان حافظ مورخ ۸۰۳ هجری؛ رمز گشایی کتیبهٔ فارسی مذکور در نهایة الارب؛ ویژگی های ممتاز شعر کمال خجندی؛ نمادهای مغی و ترسایی در شعر عطار نیشابوری؛ بررسی احوال و اشعار امیر پازواری؛ بازتاب فرهنگ مردسالاری در زبان های هندو اروپایی؛ دربارهٔ چند واژهٔ یونانی دخیل در زبان فارسی (۲)؛ پیوند زبان فارسی و هند در آیینهٔ زمان؛ ملاحظاتی در باب آراء نجومی ابو سعید سجزی و شرف الدین مسعودی؛ دربارهٔ ترجمهٔ دیوان لغات الترک؛ کارنامهٔ فرهنگستان زبان و ادب فارسی در سال ۱۳۷۵؛ دهقان؛ چراغی و شمعی؛ وصف خلقیات ایرانیان در سفرنامه های ژاپنیان؛ گلستان، فصل نامهٔ شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی در امریکای شمالی؛ دربارهٔ شمس مغربی و رابطهٔ ایران و مغرب؛ دربارهٔ شرف الدین مسعودی مؤلف جهان دانش.
نامه فرهنگستان، یکی از فصلنامه های بسیار سودمندی است که در راه خدمت به زبان و ادب فارسی، در فراسوهای مرزهای مهین اسلامی، گامهای مثبتی برداشته است. تداوم این حرکت، مستدام باد.

معانی و بیان (تقریرات استاد بدیع الزمان فروزانفر)، تألیف سید محمد دبیر سیاقی، ضمیمه شماره ۳ نامه فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۷۶.
این ضمیمه در ۳۶ صفحهٔ حاوی یادداشت های مؤلف در زمان دانشجویی است که از کلاس درس استاد فروزانفر تقریر نموده و اکنون، پس از سالها، آن یادداشت های سودمند را برای اهل علم و دوستداران زبان و ادب فارسی تدوین نموده و با یاری «نامه فرهنگستان» به چاپ سپرده است. این تقریرات، در خصوص علم معانی، بیان، تشبیه، استعاره و کنایه است.
(توسلی)

*****

تجلیل و یاد

بیرنگ کوهدامنی
لندن

گزارش بزرگداشت از دهۀ خاموشی
استاد خلیلی در لندن

در شعر و ادب ، داد هنر داد خلیلی از پیشروان ، پیشتر افتاد خلیلی
پرسند گر امروز که استاد سخن کیست؟ گوییم هماهنگ ، که استاد خلیلی

حبیب یغمایی

به یاد سخنور بزرگی که در شعر و نثر زبان فارسی دری ، در قرنی که زیست ، در سراسر کشور و قلمرو زبان فارسی دری همتا و همسنگی نیافت و در قصیده سرایی به سبک فخیم و پر صلابت خراسانی نظیر و بدیلی نیافت. به یاد شاعری که دکتر رضا زاده شفق ، نویسندۀ تاریخ ادبیات فارسی و برگردان تاریخی به همین نام از « دکتر اته » آلمانی ، به شیوۀ سجع پیر هرات - خواجه عبدالله انصاری - با عجزی عالمانه در ستایش او گفت :

نه می توانم از عهدۀ تجلیل سبک خراسانی او برآیم که به راستی در آن وادی یکه تاز است و نه قادرم به تحلیل لحن «افغانی » اش بپردازم که الحق بی انباز است.

به یاد کسی که استاد ممتازی چون «سعید نفیسی » مولف ، نویسنده و مترجم بیش از دو صد اثر ارزنده ، یاد آور شد که ، نمونه هایی از نثر فصیح و بلیغ و سلیس خلیلی ، ما را به یاد معدودی از سخنسرایان می اندازد که از نظم و نثر به یک پایه و مایه برخوردار بودند.[1]

آری به یاد و نام استاد خلیل الله خلیلی و برای گرامیداشت از دهۀ خاموشی او ، از طرف بخش فرهنگی سفارت دولت اسلامی افغانستان

---

۱. دکتر علی رضا رضوی.

سمینار علمی یک روزه در تالار سفارت افغانستان در لندن برپا گردید.

در این نشست ادبی که ساعت ۱۱ صبح روز یک شنبه دهم ماه سال روان آغاز گردید و تا ساعت ۷ بیگاه ادامه یافت، در حدود دو صد نفر زن و مرد حضور به هم رسانیده بودند و به تعداد بیست نفر از دانشمندان ، پژوهندگان . نویسندگان و شاعران با خوانش نگارش های تحقیقی ، مقاله و شعر یاد استاد خلیلی راگرامی داشتند.

سمینار پس از خواندن آیاتی ازکلام خدا به وسیلهٔ قاری عبد الوکیل ، با ایراد بیانیه ای کوتاه ، اما پرمایه و همه جانبه از طرف احمد ولی مسعود مسوول سفارت د.ا.افغانستان در لندن رسماً افتتاح گردید. احمد ولی مسعود پس از ایراد بیانیه ،کارنامهٔ استاد خلیلی راکه شامل شرح حال ، تحصیل ، کارهای دیوانی ، سفرها ، آثار چاپ شده و غیر چاپ شده می شد ، مرور کرد که مورد توجه عمیق اشتراک کنندگان سمینار قرار گرفت.

احمد ولی مسعود گفت :« چنانکه آگاهید کشور ما در کنار اینکه در چند دهه اخیر ضربات خرد کنندهٔ مادی را متحمل شد، از دیدگاه معنویت و فرهنگ نیز زیان جبران ناپذیری را پذیراگشت.

بیشترین بخش روشنفکران و اهل قلم و اندیشه و هنر یا با مرگ زودترس روبرو آمدند، یا در بند کشیده شدند و یا پراکنده و آواره گشتند.

وضعیت کنونی ارباب قلم و دانش و هنر ما ، وضعیتی است دشوار و ناهنجار ، دیگر این گروه نمی توانند ، با آرامش خاطر چیزی پدید آرند و با کمال تاسف بیشترین نهادهای فرهنگی در سرزمین ما ، به وسیله دشمنان فرهنگ و تمدن تعطیل و متوقف شده اند.

با در نظر داشت این اوضاع و احوال تلخ و ناگوار ، برای آنکه شمع دانش و فرهنگ و ادب ، کاملاً در سرزمین باستانی ، دانش پرور و بزرگ ما ، در رهگذار بادهای فرهنگ ستیزی و دانش گریزی خاموش نشود ، بخش فرهنگی سفارت د.ا.ا. در لندن در نظر دارد که از فرهنگیان کشور ، چه آنهایی که به جاودانگی پیوسته اند و چه آن هایی که اکنون در سرزمین بومی خویش

نیستند، در سراسر جهان آواره و پراکنده اند و بیم آن می رود که موریانهٔ غربت کتاب روح شان را برگ برگ بخورد ، با برپایی مجالسی از این گونه تجلیل کند و در صورت امکان دست به چاپ و انتشار آثارشان بزند

ما به ارباب دانش و فرهنگ ، به اهل ادب و هنر ، ارج و احترامی عمیق و صادقانه قایل هستیم و به این باور که ، اگر ما نگذاریم که چراغ دانش و فرهنگ خاموش شود ، و ما بتوانیم آن را از رکود، ایستایی و اضمحلال نجات دهیم ، فرهنگ آنگاه ما را این بدبختی هایی که گریبانگیر ماست ، نجات خواهد داد.

برگزاری سمینار بزرگداشت از دهه خاموشی استاد خلیلی، بزرگداشت وطنی است و که استاد خلیلی آن را عاشقانه دوست می داشت و به خارخار آن وابستگی روحی و عاطفی داشت و این یک اقدام کاملاً ادبی - فرهنگی است.

دانشمندان ، استادان و سخنورانی که در این نشست دعوت شده اند ، تعلقات سیاسی و فکری شان در مد نظر نبوده و نیست. ما در این رابطه به آنچه نمی اندیشیم مساله قومیت و زبان است.

شخصیت های نخبه و قدر اول کشور باستانی ما افغانستان ، به هر زبانی که می‌نویسند و می آفرینند، به هر قوم و قبیله ای که مربوط و متعلق اند، برای ما به یک پیمانه عزیزاند و ارجمند اند.

ما در فرصتی مناسب ، مجالس مشابهی به یاد شادروان عبد الحی حبیبی ، گل پاچا الفت ، عبدالرووف بینوا و عبدالرحمن پژواک که از دوستان و یاران نزدیک استاد خلیلی نیز بودند برپا خواهیم کرد.»

پس از آن [تنی چند از استادان و شاعران] مقالات تحقیقی خویش را در رابطه با اوضاع و احوال اجتماعی دوران استاد خلیلی ، پایگاه ادبی استاد ، بررسی اثر نثری و شعری استاد برخواندند که مورد اقبال بی دریغ اشتراک کنندگان قرارگرفت. انجنیر نور احمد سلطان زاده شعر خود را که پیروی یک غزل استاد سروده بود خواند.

برخی از سروده های استاد به وسیله گوینده موفق و با استعداد احمد

شاه عبید برخوانده شد و شعرهایی از استاد را حمید نظام ، داکتر وهاب ، ثاقب ، فروهر پویا قرائت کردند.

[استادان و نویسندگان و شاعران زیادی] دعوت شده بودند که بنابر مشکلاتی نتوانستند در مجلس شرکت کنند. اما پیام ها و شعرهایی که در رابطه فرستاده بودند در مجلس برخوانده شد.

مسعود خلیلی ، فرزند استاد خلیلی نیز به اثر بیماری نتوانست در سمینار شرکت کند ، اما پیام گرمی فرستاده بود و برای برپا کنندگان گردهمایی آرزوی موفقیت کرده بود. [برخی] پیام شادباش فرستاده بودند که برخوانده شد.

در مجلس صدای استاد پخش گردید و شعرهای استاد راکه ناشناس ، ظاهر هویدا و احمد ظاهر آهنگ ساخته بودند مانند : «ناله به دل شده گره، راه نیستان کجاست »، « به تنگ آمد دلم زین زندگی ای مرگ جولانی »، «گویید به نوروز که امسال نیاید »، طنین افکن مجلس گردید.

گردانندگی این مجلس را بیرنگ کوهدامنی به عهده داشت. در پایان مجلس ، تصمیم گرفته شد که همه مقالات سمینار به صورت کتاب و به شکل یادنامه ای چاپ و نشر شود.

*****

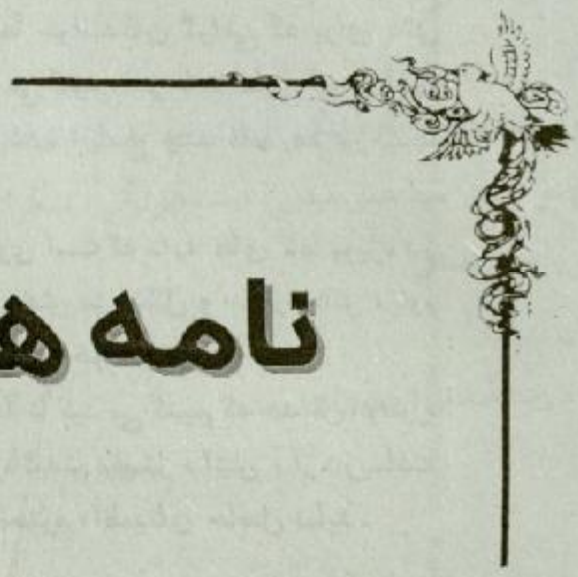

نامه ها

در آغاز به همهٔ خوانندگان گرامی که برای دانش نامه فرستاده‌اند سلام می کنیم. جز نامه هایی که به آنها پاسخ اختصاصی داده شده ، پاسخ چند نامه هم در اینجا می آید.

شایسته یاد آوری است که نامه های شما بویژه در نقد و بررسی مطالب ، بخش ها ، شکل و اندازه دانش ، یاور ما در پربارترکردن فصلنامه خواهد بود.

در اینجا مجدداً" تأکید می کنیم که حداقل ، وصول دانش را به ما اعلام فرمائیدتا دفتر دانش ، از دریافت مجله توسط مشترکین محترم ، اطمینان حاصل نماید.

نامه ها

نامه های این خوانندگان به دستمان رسید:

پاکستان

پیشاور : سراج الدین صدیقی ، جهنگ : دکتر محمد اسلم ضیاء ، سکردو : عبد الحمید خاور ، قصور : محمد رمضان ، گوجرانواله : عبد القدیم قاسمی الافغانی البدخشی ، محمد اقبال جسکانی ، حسن مجاهد

هند

دیول شریف - باره بنکی : پروفیسور ایم وارث کرمانی ، دهلی : پروفیسور .ایس.ایچ.قاسمی، لکهنؤ : دکتر سید حسن عباس ، سندهونگر ، سگرا: سرسوتی سرن کیف ، علیگره : دکتر رئیس احمد نعمانی

ایران

احمد رضا صادقی (اصفهان)

***

پاسخ به نامه ها :

ایران

اصفهان

جناب احمد رضا صادقی ، نامه محبت آمیزتان رسید ؛ بی اندازه سپاسگزاریم ، شماره های درخواستی متأسفانه در آرشیو موجود نیست. برای استفاده از شماره های مورد نظر می توانید به کتابخانه دانشگاه اصفهان مراجعه فرمائید. برای دیدار از مرکز تحقیقات فارسی هیچ مشکلی ندارید. با یک سفر چند روزه به کشور پاکستان این خواسته بر آورده خواهد شد. موفق باشید.

پاکستان

جناب آقای جاوید اصغر ، نامه و مقاله جناب عالی تحت عنوان « اسلم انصاری کـ فارسی شاعری » رسید. ان شاء ا... به موقع از آن استفاده خواهد شد.

خوشاب

جناب آقای نواب دین کلیرا، از حسن نظر شما بخصوص همدردی و محبت شما برای در گذشت زنـده یـاد دکـتر سـید سـبط حسـن رضـوی ، سپاسگزاریم ، خداوند به شما توفیق عطا فرماید.

راجن پور

جناب آقای محمد اقبال جسکانی ، اشعار شما دریافت شد. پیشنهاد می‌شود در زمینه شعر بیشتر کار کنید. بی شک ذوق و قریحه شما شکوفا تر خواهد شد. از حسن توجه شما به «دانش» تشکر می شود. متأسفانه شماره ۴۹-۴۸ نایاب است و ان شاءا... پس از چاپ مجدد، یک نسخه برای شـما ارسال می شود. چون این فصلنامه به سراسر دنیا فرستاده می شود ، و بی شک همه با زبان شیرین فارسی آشنایی ندارند، بنابر این برای اطلاع از مقـالات دانش ، ضرورت دارد بخش انگلیسی ، به صورت فشرده ، در هر شماره آورده شود. خاطرات سفرتان به ایران را برای ما بفرستید.

گوجرانواله

جناب آقای عبدالقدیم قاسمی ، دستخط شریف شما دریافت گردید. از لطف فراوانی که به «دانش » دارید ، متشکریم . امیدواریم مـرتب فصلنـامه دانش را دریافت کنید.

گوجرانواله

جناب آقای سجاد مرزا ، از محبت شما در خصوص ارسال نامه بویژه برای قطعه شعر زیبای «نذر» که بخاطر شادروان دکتر سید سبط حسن رضوی سروده اید ،ممنون هستیم.

انگلستان

لندن

جناب آقای دکتر خالد حسین قادری ، قطعه شعر زیبای شما دریافت گردید. ان شاءا... در شماره ۵۳ چاپ خواهد شد. از لطف شما ممنونم . باز هم برای ما نامه و شعر ارسال فرمائید.

لندن

جناب آقای بیرنگ کوهدامنی ،گزارش و نامه محبت آمیز شما دریافت گردید ، متشکرم . بسیار خوشحال خواهیم شد از نویسندگان کشور برادر افغانستان مطالب قابل چاپ داشته باشیم. این فصلنامه به شما، زبان فارسی و فرهنگ مشترک تعلق دارد. ما را یاری فرمائید.شماره های پیشین برای شما ارسال می شود.

هند

جکادهری

آقای صابر ابوهری ، غزل زیبای‌شما دریافت شد. ان شاء ا... در شماره‌های آتی از آن استفاده خواهیم کرد.

علیگره

جناب آقای رئیس احمد نعمانی ، نامه جناب عالی به تاریخ ۱۴ آوریل ۱۹۹۸ دریافت گردید. متأسفانه مقاله «شبلی کی فارسی کلیات پر ایک نظر» هنوز به دفتر فصلنامه نرسیده است. لطفاً مجدداً ارسال فرمائید.

*****

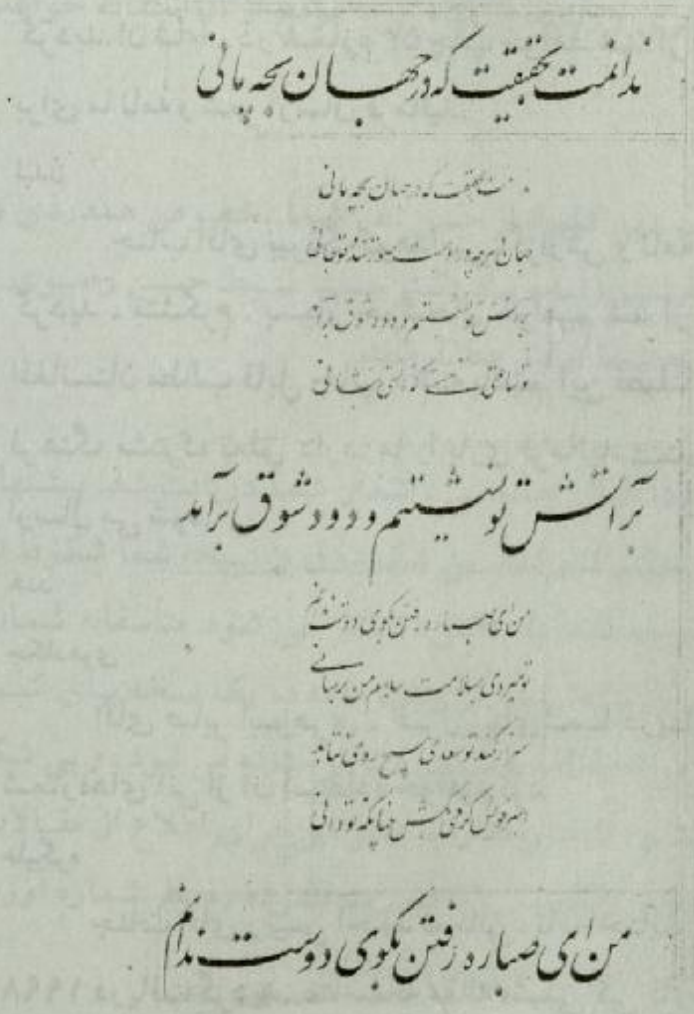

خط : جواد بختیاری

تذهیب : محمد طریقتی

بخش اردو

غلام محمد لاکھو
جام شورو، پاکستان

نونار (۱) کی جنگ اور معاہدہ

سن ۱۷۸۳ء میں سندھ پر تالپوروں کی حکومت قائم ہوئی۔ اس وقت ملک کی سرحدوں اور رقبے کی صورتحال ٹھیک نہیں تھی۔ میاں نور محمد کلہوڑہ اور میاں غلام شاہ کلہوڑہ نے مغلوں کے ہاتھوں سندھ کی ملکی وحدت کو پہنچائے گئے نقصان کا ازالہ کیا اور اس کی جغرافیائی حدود کو مکمل کیا۔ لیکن میاں عبدالنبی کے دور میں اس تمام محنت پر پانی پھر گیا۔ تالپوروں کے دور کا آغاز ہوتے ہی میر فتح علی خان تالپور نے سندھ کے کھوئے ہوئے علاقوں کی طرف توجہ دی اور رفتہ رفتہ شکارپور، کراچی اور عمر کوٹ کے علاقے مختلف ریاستوں سے واپس لئے۔ یوں سندھ کی موجودہ سرحدی تشکیل ہوئی۔ انیسویں صدی اس لحاظ سے سندھ کے لئے بدنصیب ثابت ہوئی کہ ایک طرف ریاست کو مقامی حاکموں نے خود ٹکڑوں میں تقسیم کر دیا تو دوسری طرف یہاں کے حکمرانوں نے انگریزوں کے جال میں پھنس کر یکے بعد دیگرے بہت سے عہدنامے اور معاہدے کیے۔ ان معاہدوں نے آگے چل کر خود مقامی حاکموں کو جکڑ لیا اور سندھ کی غلامی کا عمل تیز تر ہو گیا (۲) ان معاہدوں میں کچھ ایسے بھی تھی جو مقامی حاکموں نے آپس میں کئے تھے اس طرح ان کی باہمی بے اعتمادی بھی عیاں ہوتی گئی اور معاملہ سلجھنے کی بجائے مزید بگڑتا گیا۔ ایسے باہمی معاہدوں میں ''معاہدہ نونار'' بھی بڑی اہمیت کا حامل ہے جو تالپور میروں کی تاریخ کا ایک سیاہ اور افسوناک باب ہے۔

میر فتح علی خان تالپور نے سندھ کو تین ریاستوں میں تقسیم کیا۔ وہ اس لیے کہ میر صاحبان کے آپس میں شکوک و شبہات بڑھتے جا رہے تھے۔ عدم تعاون کی صورتحال تیز ہو رہی تھی۔ جنگ و جدل کے بھی روشن امکانات تھے۔ ہر میر یہی سمجھتا تھا کہ بالائی کی جنگ اس نے جیتی ہے اور اصل ہیرو ''وہی'' ہے۔ بالآخر اس طرح میر فتح علی خان تالپور نے سندھ کو تقسیم کیا اور سندھ کی بدقسمتی کی ابتدا ہوئی۔ میر صاحبان نے ملک کو کب تقسیم کیا؟ اس کا مستند سن معلوم نہیں۔ مرزا قلیچ بیگ مرحوم نے اس سلسلے میں ۱۷۹۳ء / ۱۲۰۸ھ کا سن تجویز کیا ہے۔ اس سال افغان بادشاہ تیمور شاہ فوت ہوا اور زمان شاہ نیا حاکم بنا۔ اس نے میر فتح علی خان کی حکومت کو تسلیم کیا۔

اسکے بعد بہت جلد سندھ کی تقسیم عمل میں آئی (۳)۔ مولائی شیدائی مرحوم نے اس تقسیم کی تفصیل پیش کی ہے۔ میر فتح علی خان نے ایک حصہ اپنے لئے رکھا۔ یہ "سرکار شیدادانی" کہلاتی تھی۔ حیدر آباد اس کی تختگاہ مقرر ہوا۔ دوسرا حصہ میر ٹھارہ خان کو ملا۔ اس سرکار کو "مانکانی" کہا جاتا تھا۔ میرپور خاص اس کا مرکز تھا۔ تیسرا حصہ میر سہراب خان کو ملا۔ جو "سہربانی سرکار" کہلاتی تھی۔ آگے چل کر خیرپور ان کی تختگاہ بنا (۴)۔ جبکہ سندھ کو تقسیم کیا گیا اور حیدر آباد کو خاص اہمیت دی گئی۔ مگر اسکے باوجود بھی باہمی اعتماد پیدا نہ ہو سکا اور مرکزی ریاست (حیدر آباد) میں بھی ایک کی بجائے چار بھائیوں کی مشترکہ حکومت عمل میں آئی۔ موجودہ دور کے لائق ادیب ڈاکٹر عطا محمد حامی کا خیال ہے کہ: سندھ کی تقسیم کا ذمہ دار صحیح معنوں میں میر سہراب خان ہے۔ جو خود کو جنگ "ہالانی" کا فاتح سمجھتا تھا۔ اس کی پالیسیوں کے تحت ملک تقسیم ہوا اور ۱۷۹۳ء میں خیرپور ریاست کی بنیاد پڑی (۵)۔ ظاہر ہے یہ فیصلہ کسی صورت بھی درست نہ تھا۔ آگے چل کر اس کے بہت خراب نتائج نکلے۔

میر سہراب خان ۱۸۱۱ء / ۱۲۲۶ھ میں گوشہ نشین ہوا اور اس کی جگہ اس کا بڑا بیٹا میر رستم خان خیرپور کا حاکم بنا۔ میر صاحب نے تین شادیاں کیں۔ ایک بیوی سے میر رستم خان اور میر غلام حیدر خان۔ دوسری بیوی سے میر چاکر خان اور تیسری بیوی سے میر علی مراد خان پیدا ہوا۔ جب میر رستم خان کا انتقال ہوا تو میر علی مراد چھوٹا تھا۔ بڑے میر نے جائداد کی تقسیم کر دی تھی۔ تاکہ آگے چل کر بھائی آپس میں ملکیت پر نہ لڑیں۔ میر علی مراد چھوٹا تھا۔ لہذا زمینوں کی دیکھ بھال میر مبارک خان کر رہا تھا۔ میر مبارک ۱۸۳۶ء / ۱۲۵۵ھ میں فوت ہوا۔ اس کے بعد میر نصیر خان اس کا جانشین بنا (۶)۔ حسب دستور نصیر خان اپنے والد کی طرح میر علی مراد کی ملکیت کی دیکھ بھال کرنے لگا۔ میر علی مراد نے محسوس کیا کہ اس سے ناانصافی ہو رہی ہے۔ اس نے میر سہراب خان کی وصیت کے مطابق ملکیت کی طلب کر دی۔ لیکن اس میں ٹال مٹول کی گئی۔ میر رستم کے وزیر فتح محمد غوری بھی معاملے کو بڑھاتے رہے۔ اس لئے میر علی مراد خان نے وزیر صاحب کی بھرے دربار میں بے عزتی کر دی۔ معاملہ خیرپور میں انگریز ریزیڈنٹ راس ہیل کے آگے پیش کیا گیا۔ طرفین کی باتیں سن کر ریزیڈنٹ نے میر علی مراد خان کے حق میں فیصلہ دیا۔ راس ہیل اس درمیان کوئٹہ چلا گیا۔ جہاں وہ فوت ہو گیا۔ راس ہیل کے بعد آؤٹرام خیرپور آیا۔ اس نے بھی پہلے والے فیصلے کو برقرار رکھا۔ اور گورنر جنرل کی تائید بھی حاصل کی (۷)۔ سندھ کے چاروں طرف ہونے والے حالات کی تبدیلی کا میروں کو کوئی احساس نہ تھا۔ بات اتنی بڑھ گئی کہ میر علی مراد خان

اور میر نصیر خان کے درمیان خیر پور کے قریب نونار کی زبردست لڑائی ہوئی۔ حامی صاحب نے جنگ کی تفصیلات نہیں دی ہیں اور صرف اتنا لکھا ہے کہ۔ یہ لڑائی ۱۸۴۴ء / ۱۲۵۸ھ میں ہوئی تھی (۸)۔ میر رستم خان نے اس لڑائی میں اپنے بھتیجے اور داماد میر نصیر خان کا ساتھ دیا۔ سرکار کی طرف سے ساٹھ آدمی مارے گئے۔ جبکہ میر علی مراد خان کے صرف بارہ لوگ ہلاک ہوئے۔ رستم خان کے لوگوں نے بھٹوں اور نونروں میں چھپ کر پناہ لی اور میدان جنگ سے بھاگ کر جان بچائی (۹)۔ بالآخر مجبور ہو کر میر رستم خان نے صلح کا ہاتھ بڑھایا اور طرفین میں ایک عدد معاہدہ بھی عمل میں آیا۔ یہ عہد نامہ ۱۵ ستمبر ۱۸۴۲ء برابر با ۹ شعبان ۱۲۵۸ھ جمعرات کے دن دستخط کیا گیا۔ آگے چل کر تاریخ میں اس جنگ اور عہد نامے کو "نونار کی جنگ اور معاہدہ" کا نام دیا گیا (۱۰)۔ یہ عہد نامہ اس طرح تھا:

"شروع کیا جاتا ہے خدا کے نام سے جو رحمان اور رحیم ہے۔ تعریف ہے اس خدا کی جو تمام عالم کا پروردگار ہے۔ میر صاحب میر رستم خان تالپور، میر علی مراد خان اور میر نصیر خان کے درمیان، سندر بیلہ کی سرحد کی بات پر تکرار ہو گئی اور زیادتی میر نصیر خان کی طرف ثابت ہوئی۔ اسکے بعد میر علی مراد خان لاکھوں روپیہ لشکر پر خرچ کر کے میر نصیر خان سے جنگ کرنے کے لئے تیار ہوا۔ تب میں نے طرفین کے فساد کو دفع کرنے کے لئے جو پیسہ نقدیا جاگیریں میر (میر علی مراد) نے مندرجہ بالا لشکر پر خرچ کئے ہیں ان کے مد نظر دیسہ خانواہن، لہیانی، چ، وڑی، عرقنہ، رانیہ اور پلیجا اپنی مرضی سے اور دہ دادلو اور پرگنہ ماتھیلو اپنی مرضی سے اور میر نصیر کی مرضی سے میر علی مراد خان کے حوالے کیے۔ جو وہ خریف کی فصل سے اپنے قبضے میں لے گا (۱۱) اور اسی انجام پر اپنا وکیل دیا اور انگریز صاحبان کے دستخط بھی کروا کے دونگا اور کبھی بھی مذکورہ دیہوں میں دست اندازی نہیں کروں گا اور میرے بیٹے خواہ میر نصیر خان یا ان کے بھائی اس ملک پر دعوی نہیں کریں گے اور اگر کیا تو وہ جھوٹے ہونگے اور دیسہ بر لو، ایبری، شاہ بیلو، محمد باغ اور مہدانی (بھلانی؟) کا حق اور ملکیت میر علی مراد خان کی تھیں اور میر مبارک خان کے قبضے میں تھیں اور جو میر علی مراد خان کی تھیں اور میر مبارک کے توسط سے لیکر اپنے قبضے میں لے لی ہیں۔ ان پر میر نصیر خان خود یا اس کی اولاد خود سے یا انگریز صاحبان کی معرفت سے کبھی بھی دعوی نہیں کریں گے۔ اور اگر کریں گے تو جھوٹے ہونگے اور میں اپنے بیٹوں سمیت میر علی مراد خان کا ساتھ دوں گا۔ کیونکہ حق اسکی طرف ہے اور سندر بیلہ کی سرحد امینوں کی امانت کے موجب میر علی مراد خان کے ہاتھ میں دوں گا۔ اس انجام میں تفاوت نہیں ہے اور نہ ہوگا۔ اس کے لئے خدا ہی بس شاہد

ہے۔ تاریخ ۹ شعبان ۱۲۵۸ھ کا لکھا ہوا۔"

صحیح رستم فقیر تالپور

صحیح میر نصیر خان

مہر میر علی اکبر کی (۱۲)

نونار کی جنگ اور معاہدے کا کوئی فائدہ نہیں ہوا۔ معاملہ سلجھنے کی بجائے مزید بگڑتا گیا۔ مرزا قلیچ بیگ رقم طراز ہیں کہ۔ آگے چل کر اس معاہدے کی وجہ سے زیادہ نقصان ہوا (۱۳)۔ انگریزوں کو بھی میر برادران کی صلح پسند نہ تھی۔ میر علی مراد خان کا مشیر علی حسین انگریزوں کا خاص آدمی تھا۔ جو حالات کی تبدیلی سے نیپئر کو باخبر رکھتا تھا۔ میر رستم خان ہر طرف سے مسائل میں گھرا ہوا تھا۔ ایک طرف انگریزوں کے خلاف اُس پاس کے رئیسوں اور حاکموں سے مدد مانگ رہا تھا تو دوسری طرف خود اس کے گھر کا شیرازہ بکھر چکا تھا۔ بیٹے اور بھتیجے یا بھائی بغاوت کی پوزیشن میں آرہے تھے۔ تب نیپئر بھی مختلف رخوں سے رستم خان پر اپنا دباؤ بڑھا رہا تھا۔ انگریز عملداروں نے بغیر کسی رکاوٹ کے ریاست کے مختلف علاقوں پر قبضہ شروع کر دیا۔ اس صورت میں میر رستم کے وزیر فتح محمد غوری نے اپنے آقا کو مشورہ دیا کہ حالات کا تقاضہ ہے کہ آپ حکومت سے دستبردار ہو جائیں اور ریاست کی باگ ڈور میر علی مراد خان کے حوالے کر دیں (۱۴)۔ میر صاحب نے اپنے لشکر اور اولاد کو تھر کے قلعے امام گڑھ کی طرف روانہ کیا۔ اور خود اپنے وزیر کے ساتھ کوٹ ڈیجی چلے آئے۔ دونوں بھائیوں میں ملاقات ہوئی۔ رستم خان نے حکومت سے دستبردار ہونے کا اعلان کیا۔ اس مقصد کے لئے میر رستم خان نے ایک عہد نامہ دستخط کر کے میر علی مراد خان کے حوالے کیا۔ یہ دستاویز ۲۰ دسمبر ۱۸۴۲ء / ۱۷ ذی القعد ۱۲۵۸ھ بروز منگل کو دستخط ہوئی۔ نونار کے عہد نامے سے پھوٹ کر نکلنے والا یہ دوسرا معاہدہ بھی پہلے عہد نامے کی طرح قرآن مجید کے دو خالی اوراق پر لکھا گیا تھا۔ (۱۵)

مرزا قلیچ بیگ نے اس دستاویز کا تذکرہ نہیں کیا ہے۔ البتہ نسیم امروھوی صاحب نے اپنی "تاریخ خیرپور" میں یہ معاہدہ پیش کیا ہے (۱۶)۔ معاہدہ اس طرح ہے:

سب حمد اللہ تعالیٰ کے واسطے ہے۔ اور صلوٰۃ اور سلام رسول اللہ ﷺ اور ان کی آل پر ہو۔ میر رستم خان تالپور نے، میر علی مراد خان تالپور سے اس مقصد پر عہد اور انجام کیا کہ اس وقت اس عزت دار سرداری اور برادری کی دستار، پورے ملک کی باگ ڈور کے ساتھ سر شماری، میر بحری، جزیہ، اجارہ داری اور راہ داری، جھیلوں میں مچھلی کا شکار (محصول) مندرجہ ذیل

قاعدے اور روش کی تفصیل کے موافق، حیدر آباد کے سرداروں کی سرکاری اقتدار انگریز بہادر کے عہد سلطنت میں میر علی مراد خان کے ہاتھ میں ہے (دیا جارہا ہے) خریف سن ۱۲۵۳ھ کی ابتدا سے رضا اور خوشی سے بخشش کرتا ہوں۔ جیسے میری زندگی میں سرداری کی مسند پر بیٹھے اور پورے ملک کو اپنی داخلیت یا ملکیت میں لائے اور یہ دستار اور ملک بھی اپنی خواہش اور مرضی سے بخشش کرتا ہوں۔ میرے بیٹوں اور بھائیوں کے بیٹوں یعنی بھتیجوں میں سے کسی ایک کا بھی ان میں دعوی یا دخل نہ ہوگا اور اگر کوئی دعوی کرے گا تو جھوٹا ہے۔ برادری کے معاملات۔ صفائی فوج پر نگاہ رکھنا۔ گفتار اور رفتار۔ انگریز صاحبان سے صلح وغیرہ میر علی مراد خان کی رائے پر منحصر ہے۔ اس انجام پر اللہ کا کلام درمیان میں ہے۔ بال جتنا فرق بھی نہ ہوگا۔ اللہ شاہد کافی ہے۔ تاریخ ۷ ماہ ذی القعدہ ۱۲۵۸ھ"۔

اسکے بعد پرگنوں کی تفصیل اس طرح ہے۔ پرگنہ کوھرہ اور چھوڈ اور ابڑیجا اور کتیرہ۔ پرگنہ نوشہرہ فیروز۔ پرگنہ کندیارو۔ پرگنہ لدھو گاگن۔ خیر پور اور روہڑی۔ پرگنہ میر پور اور ماتھیلو اور گھوٹکی۔ ملک ریگستان اور رینی اور نارو اور قلعہ شاہ گڑھ اور سردار گڑھ (؟) قلعہ وغیرہ۔ پرگنہ اوباوڑہ اور خیر پور اور ڈھرکی۔ پرگنہ امام واہ۔ پرگنہ بھنگ اور بھاڑہ۔ تیسرا حصہ پرگنہ سنبل مذارکہ۔ پرگنہ شکار پور موضلی۔ پرگنہ روپاہ۔ پرگنہ بلوکہ۔ پرگنہ چکہ مزارچہ۔ پرگنہ کشمور۔

مہر رستم فقیر تالپور ۱۲۵۸ھ

بدقسمتی سے اس دوسرے معاہدے یا عہدنامے پر بھی عمل نہ ہو سکا۔ یا پھر اس پر عمل کی ضرورت پیش نہ آئی۔ میر علی مراد خان کے مشیر شیخ علی حسین نے انگریزوں کو تمام صورتحال سے باخبر رکھا۔ میر رستم خان بدحواسی کی حالت میں کوٹ ڈیجی سے امام گڑھ اور بعد میں حیدر آباد پہنچے۔ دیکھتے ہی دیکھتے خیر پور کا شہر خالی ہوگیا۔ جس پر میر علی مراد کے لوگوں نے قبضہ کر لیا۔ نیپیئر حرکت میں آگیا اور لشکر لے کر امام گڑھ پر حملہ کیا۔ جو چند گھنٹوں میں مٹی کا ٹیلہ بن گیا۔ میر علی مراد خان نے انگریزوں کی تائید اور مدد سے ریاست خیر پور میں اپنی حکومت قائم کرلی (۱۷)۔ اس واقعے کے ٹھیک دو ماہ بعد ۱۷ فروری ۱۸۴۳ء میں میانکی تاریخ ساز جنگ ہوئی۔ میروں کی شکست ہوئی اور انگریزوں کی جیت۔ سندھ پر انگریزوں کا راج قائم ہوا۔ میر رستم خان نے بھی اس جنگ میں حصہ لیا اور بعد میں قید ہوا۔ اس نے قید کی حالت میں "پونا" میں وفات پائی۔ اس کی میت کو وہاں سے لاکر اس کے آبائی قبرستان "قادر بخش جا قبا" میں دفن کیا گیا (۱۸)۔ یوں تو خیر پور کی

"ریاست" کی حیثیت ۱۹۵۶ء تک برقرار رہی۔ لیکن نونار کی جنگ اور معاہدے کو ریاست کی تاریخ کا سیاہ باب کہا جاتا ہے۔ اس صورتحال سے میر رستم خان دربدر ہوا۔ آگے چل کر خود میر علی مراد پر بھی انگریزوں نے سندھ کے کچھ پرگنوں پر قبضہ کرنے کے الزام لگائے۔ حقیقت یہ ہے کہ اس تمام خرابی کا دروازہ "نونار" کی جنگ اور عہد نامے سے کھلا۔

(حوالاجات اور وضاحتیں)

(۱) نونار یا نونھار۔ یعنی نمک بنانے کی جگہ۔ نونر یا نونار خیرپور کی قریب تھے (ریاست خیرپور: ص ۶۳، حاشیہ)

(۲) عبدالحئی حبیبی افغانی "تاریخ تازہ نوائے معارک" کے تعلیقات میں ایسے معاہدوں کی تفصیل دی گئی ہے۔ ناشر سندھی بورڈ ۱۹۵۹ء۔ ص ۹۵۲۔۹۸۹۔

(۳) مرزا قلیچ بیگ "اے ہسٹری آف سندھ" ص ص ۲۰۶۔۲۰۷ طبع دوم کراچی ۱۹۸۲ء

(۴) مولائی شیدائی "جنت السندھ" ص ص ۵۹۱۔۵۹۲ سندھی اوڈی بورڈ ۱۹۸۵ء

(۵) ڈاکٹر عطا محمد حامی "خیرپور کے میروں کا ادب۔ سیاست اور ثقافت میں حصہ" (سندھی) ص ۱۱۱۔ انسٹی ٹیوٹ آف سندھیالوجی۔ ۱۹۹۴ء

(۶) خان بہادر خداداد خان "لب تاریخ سندھ" (سندھی) مترجم: حافظ خیر محمد نوحدی ص ۱۸۱۔ سندھی اوڈی بورڈ ۱۹۸۹ء

(۷) مرزا قلیچ بیگ "ریاست خیرپور" ص ۶۲۔ فیض پریس خیرپور۔ ۱۹۲۴ء

(۸) ڈاکٹر عطا محمد حامی "خیرپور کے میروں کا ادب۔ سیاست اور ثقافت میں حصہ" ص ۱۱۶

(۹) نسیم امروہوی "تاریخ خیرپور" (اردو) ص ص ۴۶۔۴۷، سال ۱۹۵۸ء

(۱۰) مرزا قلیچ بیگ "ریاست خیرپور" ۶۳۔۶۵۔

۔ مرزا صاحب کی تحریر سے پتہ چلتا ہے کہ۔ میر رستم خان نے مجبور ہو کر صلح کا ہاتھ بڑھایا۔ کیونکہ میر محمد علی خان زخمی ہوا اور خود اس کا بیٹا میر غلام محمد اس جنگ میں قید کیا گیا تھا۔ دوسرے بھی کافی لوگ میر علی مراد خان کے لشکر نے قید کیے تھے اس صورت میں میر رستم خان، پیر علی گوہر شاہ راشدی کے ساتھ قرآن مجید لیکر میر علی مراد خان کے پاس گیا تھا۔ یہ صلح نو دیہوں پر ہوئی۔ مگر دل صاف نہ ہوئے۔ قوی امکان ہے کہ مخالف پارٹی کی شکست کی صورت میں میر علی مراد خان کو گرفتار اور قتل کروا کر یہ معاملہ ختم کیا جانا تھا۔

(۱۱) مرزا صاحب نے لکھا ہے کہ۔ فیصلہ ۹ دیہوں پر ہوا۔ ۷ دیہہ میر رستم خان کو اور ۲ مراد خان کو ملے (ریاست خیرپور ص ۶۳)۔ مرزا قلیچ بیگ اور نسیم امروہوی صاحب نے اپنی کتابوں میں معاہدے کا اصل فارسی متن بھی پیش کیا ہے اور ساتھ ترجمہ بھی دیا ہے۔ لیکن دیہوں کے نام یا جائے وقوع یا تو درست نہیں دیئے ہیں یا پھر پریس کی غلطی کی وجہ سے اصل صورت میں شایع نہیں ہو سکے۔ یہ نام مزید توجہ طلب ہیں۔ اور دونوں صاحبان نے متن میں خریف ۱۲۵۳ھ لکھا ہے۔ لیکن میرے خیال میں یہ درست، خریف ۱۲۵۸ھ ہوگا، کیونکہ لڑائی اسی سال ہوئی تھی، تو پھر یہ ۵ سال پہلے کیسے لاگو ہو سکا تھا۔

(۱۲) مرزا قلیچ بیگ "ریاست خیرپور" ص ص ۶۸۔۶۹۔

۔ مرزا صاحب نے اس سے پہلے معاہدے کا فارسی متن دیا ہے۔ جو قرآن مجید کے شروعاتی چار خالی اوراق پر لکھا ہوا ہے۔ نسیم امروہوی صاحب نے بھی مرزا صاحب کی کتاب سے فارسی متن اپنی کتاب میں پیش کیا ہے (ص ۴۸) مزید لکھتے ہیں کہ

۔ معاہدے کی عبارت نہ تو ایرانی ہے اور نہ ہندی (ص ۴۸ حاشیہ) دوسری طرف خود امروہوی صاحب کی حالت یہ ہے کہ۔ وہ نہ تو مکمل فارسی متن نقل کر سکا ہے اور نہ ہی دیہوں کے نام دے سکا ہے۔

(۱۳) مرزا قلیچ بیگ۔ ص ۶۶

(۱۴) امروہوی صاحب رقم طراز ہیں کہ : میر رستم خان نے انہیں (علی مراد کو) سمجھایا کہ وہ انگریزوں کی طرفداری چھوڑ دے اور بہتر یہی ہے کہ ہم حیدر آباد سے اتحاد کر کے فرنگیوں کا مقابلہ کریں (ص ۵۲۔ تاریخ خیر پور) مرزا صاحب لکھتے ہیں کہ میر رستم خان جب حالات سے تنگ ہوا تو نیپیئر سے امان مانگی۔ جس نے اسے مشورہ دیا کہ بہتر ہے کہ وہ میر علی مراد سے پناہ لے (ص ۷۵۔ ریاست خیر پور)

(۱۵) یہ قرآن مجید قلمی مترجم فارسی زبان میں ہے جو سچل سرمست پبلک لائبریری خیر پور میرس میں محفوظ کیا گیا ہے۔ یہ نادر نسخہ لائبریری کی دوسری منزل پر شیشے کی ایک چھوٹی سی خوبصورت الماری میں موجود ہے جس پر سونے کے پانی سے نقش نگاری کی ہوئی ہے۔ یہ معاہدہ قرآن مجید کے آخر میں دو خالی اوراق پر لکھا ہوا ہے۔

(۱۶) امروہوی کی کتاب۔ ص ص ۵۲۔ ۵۳۔

(۱۷) تعجب ہے کہ مرزا قلیچ بیگ، بھائیوں کو ملانے والی پالیسی کو پسند نہیں کرتا اور فتح محمد غوری کو اس حوالے سے فسادی کہتا ہے (ص ۷۶) دوسری طرف حالت یہ ہوئی کہ علی حسین نے موقع کا فائدہ لیکر غوری کو گرفتار کیا اور ریاست پر قبضہ کر لیا (ص ۷۷)

(۱۸) حامی صاحب کی کتاب (حوالہ اوپر دیا گیا ہے) ص۔ ۱۱۶

۔ میر رستم خان ۱۸۴۶ء / ۱۲۶۲ھ میں فوت ہوا۔ اکثر انگریزوں نے اس کی تعریف کی ہے

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

الحمد للہ والصلوۃ والسلام علی رسول اللہ وآلہ وسلم

انجام کرد و عہد بست میر رستم خان تالپر با میر علیمراد خان تالپر

براینمعنی انکہ درینولا دستار سرداری و برادری بانضمام عنان

تمامی ملک خود بمعہ سرشماری و میر بحری و جزیہ و اجارہ و گزرہا

و شکار ماہی کولابہا موافق تفصیل ذیل حسب قاعدہ و روش

سرداران حیدرآباد در عہد سلطنت سرکار ذی اقتدار گردون وقار

انگریز بهادر بدست میر علیمراد خان که لائق سرداری است ابتدای خریف
سنه ۱۲۵۳ برضا و رغبت خود بخشیدم چنانچه در زندگانی من بر مسند
سرداری متمکن شده ملک مفصله ذیل را به قبضه تدخیل خود
درآرد و در همین دستار و همین ملک که من به خواهش و مرضی خود
می بخشم دعوی و دخل احدی از پسران و برادرزادگان من نیست
و نخواهد بود و اگر کسی دعوی دارد کاذب است و تصفیه معاملات

معاملات برادری و نگاه داشتن فوج و گفتار و رفتار
بصاحبان انگریز هم منحصر برای میر صاحب میر علیمراد خان
ممدوح در این انجام قسم کلام الله در میان است
تفاوت تار موئی نخواهد شد کفی بالله شهیدا تحریر
فی التاریخ هفدهم ماه ذی قعده سنه ۱۲۵۸ هجری

پرگنه کوهره و چهور و ابریجه و کتیره — پرگنه نوشهره پیروز — پرگنه کندیاره — پرگنه لده کاکن بمعه خیرپور و لوهاری

پرگنه میرپور و ماتیله و کهونکی — ملک ریگستان و رینی و ناره و قلعه شاه گهر و سرداگر و میره قلعه — پرگنه ایاوره و خیرپور و دهرکی

پرگنه امام واه — پرگنه بهونک و بهاره — سیوم حصه سبزل پرگنه مزارکه

پرگنه شکارپور موغلی — پرگنه روپاه — پرگنه بلدکه — پرگنه چک مزارجه

پرگنه کشمور — محال است

سجاد مرزا
گوجرانوالہ۔ پاکستان

پرتو غالب

ان کے اصل نام کے بارے میں تو بہت کم لوگوں کو علم ہوگا ۔ وہ "نواب صاحب" کے نام سے مشہور تھے ۔ گورا چٹا رنگ ' چھریرا بدن' ستوان ناک ' آنکھوں میں طلسماتی چمک' زبان میں تیزی طراری ' داڑھی مونچھ صاف ' میانہ قد ' کھلے گھیرے کا پاجامہ اور بوسکی کی قمیض۔ ان کا عام لباس تھا سردیوں میں اس پر ایک جرسی یا بند گلے کا کوٹ اضافہ کرلیتے تھے۔ طبیعت میں بے چینی اور سیمابیت کی کیفیت تھی ۔ چالیس پینتالیس کے پیٹے میں ہوں گے ۔ مدتوں بعد معلوم ہوا کہ ان کا اصل نام نواب افتخار احمد خان تھا۔ شفاف اور نستعلیق اردو بولتے اور محفل پر چھا جانے کے فن میں مہارت رکھتے تھے ۔

ہزاروں متاثر کن اشعار ہی نہیں ' اساتذہ کی پوری کی پوری غزلیں انہیں ازبر تھیں ۔ ان شعر پڑھنے کے انداز میں ایسی سحر طرازی اور والہیت کی کیفیت تھی کہ سننے والوں کے دلوں پر نقش ہو جاتی!

نواب صاحب خود شعر کہتے تھے یا نہیں؟ اس کا انہوں نے کبھی اظہار نہیں کیا۔ ۵۸ ۔۱۹۵۷ء میں جب ہم ہائی سکول کے طالب علم تھے وہ شام کے وقت ہماری محفل میں آجاتے اور رات گئے تک انہی کی زبان چلتی اور ہم چار پانچ دوست ' ہمہ تن گوش' بھلے مانس ' اچھے سامعین کی حیثیت سے ان کی گفتگو کے ذائقے کا لطف اٹھاتے۔

ایران سے ملا عبدالصمد ہندوستان آئے تو گھومتے گھماتے آگرے بھی گئے۔ میر تقی میر کا ان دنوں بڑا شہرہ تھا ۔ ملا عبدالصمد کے دل میں خواہش پیدا ہوئی کہ میر صاحب کے نیاز حاصل کریں ۔ وہ تلاش کرتے ہوئے ایک محلے کے قریب پہنچے ' جہاں چند لڑکے کھیل کود میں مصروف تھے ۔ انہوں نے کہا۔ "بیٹو ! مجھے میر تقی میر سے ملنا ہے ۔ شاعر میر تقی میر سے"

ایک لڑکا' جس کی عمر آٹھ دس سال ہوگی ۔ آگے بڑھا اور کہا ۔ "بڑے میاں ! آپ یہاں سے سیدھے جائیں ۔ پھر دائیں ہاتھ مڑیں ۔ پھر سیدھے چلتے رہیں ۔ پھر بائیں ہاتھ مڑ کر تھوڑی دور چلنے کے بعد دائیں جانب مڑ جائیں ۔ تھوڑا چلنے کے بعد آپ پھر بائیں جانب ہو جائیں اور چند قدم اور چلیں گے تو میر صاحب کا مکان آجائے گا"

ملا عبدالصمد نے اس بچے کے سر پر شفقت سے ہاتھ رکھتے ہوئے ہنس کر کہا ۔ "بیٹے ! آپ مجھے کن بھول بھلیوں میں ڈال رہے ہیں ۔ میں یہاں اجنبی ہوں ۔ اگر آپ کے کھیل کا حرج نہ ہو تو میری راہنمائی کیجیے ۔ وہاں تک میرے ساتھ چلئے" ۔ وہ لڑکا بڑی سعادت مندی

سے ملا عبدالصمد کے آگے آگے بڑے پر وقار انداز میں چل پڑا ۔ میر صاحب کے دروازے پر دستک دی اور اندر پیغام بھجوایا کہ ملا عبدالصمد آپ سے ملنے ' ایران سے تشریف لائے ہیں ۔ میر صاحب بیٹھک میں ٹیک لگائے نیم دراز تھے ۔ بڑھاپے کی وجہ سے اٹھ تو نہ سکے ۔ غنودہ آواز میں یہ مصرع پڑھا ۔

کس کی نگاہ مل گئی کس کی نگاہ سے

وہ لڑکا فورا بول پڑا

"بڑے میاں ! ایسے نہیں ' اسے یوں پڑھئے

طوفان بجلیوں کا اٹھا جلوہ گاہ سے
کس کی نگاہ مل گئی کس کی نگاہ سے

میر تقی میر نے "بے محبت" سے اس بچے کو سینے سے لگا لیا اور کہا ۔

"واللہ ! ہندوستان میں پہلے پونے دو شاعر تھے (ایک خود میر تقی میر ۔ آدھے مرزا سودا اور پاو بھر خواجہ میر درد) اب ساڑھے تین شاعر ہوگئے ہیں ۔ ہم تینوں کے برابر یہ اکیلا شاعر بچہ ہے" ۔ میر صاحب نے پوچھا ۔

"بیٹے ! آپ کا نام ؟"

بچے نے متانت سے جواب دیا ۔ "اسد اللہ خان" ۔

"باپ کا نام ؟"

"عبداللہ بیگ خان" ۔

میر تقی میر نے ملا عبدالصمد سے کہا کہ اس بچے کی تربیت کیجئے ۔ یہ بہت بڑا شاعر ہوگا ۔ چنانچہ ملا عبدالصمد ' مرزا اسد اللہ خان کے گھر دو سال رہے اور مرزا نے ان سے فارسی زبان کے رموز و نکات سیکھے ۔ میر کی پیش گوئی درست ثابت ہوئی اور "مرزا غالب نام آورم" ہوئے ۔

نواب صاحب دیگر اساتذہ کے کلام کے ساتھ ساتھ مرزا غالب کی غزلیں بھی بڑے دل نشین انداز میں تحت اللفظ سنایا کرتے تھے ۔ میں بیشتر اشعار اور غزلیں ڈائری میں نوٹ کرلیتا تھا ۔ غالب کی دیگر غزلیں تو دیوان میں مل گئیں لیکن ایک غزل دیوان غالب کے کسی بھی ایڈیشن میں نہیں ملی ۔ میں نے یہ غزل ماہنامہ "محفل" لاہور میں اس غرض سے شائع کروائی کہ شاید غالب شناس کوئی صاحب اس کے بارے میں کچھ ارشاد فرمائیں گے ! لگتا ہے یہ غزل نواب صاحب کی کاوش قلم کا خوب صورت ثمر ہے ۔

ملنے پہ بھی دل ناخوش و ناشاد بہت ہے
فرقت میں تری خوگر بے داد بہت ہے

میں کش مکش چارہ وحشت کا ہوں طالب
وہ رشک مسیحا ولے جلاد بہت ہے

افسردگی کوچہ و بازار کا عالم
دلی کا نہ پوچھو کہ یہ برباد بہت ہے
وہ ضعف کہ ہے مانع نظارہ نرگس
وہ شوخ بہر رنگ ستم ایجاد بہت ہے
اب حسرت دیدار ہے اک خواب پریشان
دل رنج و غم دہر سے آباد بہت ہے
اب طعنہ اغیار کا شکوہ نہیں غالب
ہر چند ابھی طاقت فریاد بہت ہے (۱)

غالب سے بے سر و پا لطائف و واقعات تو منسوب ہو ہی رہے تھے۔ یار لوگوں نے غالب کے رنگ میں غزلیں کہہ کر بھی شائع کروانا شروع کر دیں۔ اس سلسلے میں مولانا عبدالباری آسی نے تو کمال ہی کر دیا۔ مولانا آسی مرحوم لکھنؤ کے ادبی حلقوں، بالخصوص نوجوانوں میں "نیک نام" تھے کہ وہ غالب کے نام سے خود غزلیں کہہ کے سناتے ہیں۔ مولانا آسی جب کسی محفل میں جاتے تو لوگ شرارتاً پوچھتے۔ "کہئے مولانا! غالب کا کوئی" تازہ کلام دستیاب ہوا؟ مولانا اپنی انا کی تسکین "غالب کا تازہ کلام" سنا کر کرتے! انہوں نے مشہور کر رکھا تھا کہ ڈاکٹر عظمت الٰہی سلونوی ایڈیٹر اخبار "قیامت" کے پاس ایک پرانی بیاض ہے، جس میں غالب کا غیر مطبوعہ کلام ہے۔ یہ سب مولانا آسی کا اپنا کارنامہ تھا۔

"مولانا آسی نے غالب کے اردو کلام میں الحاقی کلام تو شامل کیا ہی تھا۔ سب سے بڑا ستم یہ کیا کہ ۱۹۲۵ء میں دیوان غالب (اردو) کا ایک نیا ایڈیشن نو لکشور پریس لکھنؤ سے ایسا شائع کرایا۔ جس میں ایک طرف تو نسخہ حمیدیہ (مکتوبہ ۱۸۲۱ء مطبوعہ ۱۹۲۱ء) کا ایک انتخاب بھی "انتخاب غزلیات غیر مطبوعہ مرزا غالب مرحوم" کے عنوان سے شامل کر دیا اور نسخہ حمیدیہ کے حوالے کے بغیر تحریر فرمایا"۔(۲)

(۱) ماہنامہ "محفل" لاہور، اگست ۱۹۹۰ء

(۲) "دیوان غالب" نادر یادگاری، مطبوعہ ۱۹۷۰ء، مدینہ پبلشنگ کمپنی، کراچی صفحہ ۱۱۸

"چونکہ مرزا غالب کی غیر مطبوعہ غزلیں یا وہ کلام جسے غالب نے خود قابل طبع نہ سمجھا تھا۔ اکثر بیدل ' شوکت اور اسیر وغیرہ کے رنگ میں ہے اور اس وجہ سے وہ بے حد الجھا ہوا اور بعید الفہم ہے' لہٰذا ان غزلوں میں سے وہ اشعار انتخاب کئے گئے ہیں جو اس رنگ میں بے حد سہل اور آسان ہیں ۔ ہمارا ارادہ تھا کہ ان اشعار کو ان کے مروجہ دیوان کی غزلوں میں شامل کردیا جائے مگر چونکہ خود مرزا نے ان کو علیحدہ کردیا ہے' لہٰذا ہم نے بھی مصنف مرحوم کا اتباع کیا"۔ (۳)

مولانا آسی نے "مکمل شرح دیوان غالب" (مطبوعہ ۱۹۴۱ء) میں مرزا غالب کی غزلوں میں بہت سے شعر خود کہہ کر شامل کردیئے ہیں جو دیوان غالب کے کسی بھی ایڈیشن میں نہیں ہیں ۔ اگرچہ یہ مرزا غالب کا رنگ سخن نہیں تاہم مماثلت کافی حد تک پائی جاتی ہے ۔ بالخصوص جو عام اشعار ہیں ۔

مستقل مرکز غم پر بھی نہیں تھے ورنہ
ہم کو اندازہ آئین وفا ہو جاتا
دشت وحشت ہے مرا خشت بدیوار فنا
گر فنا بھی میں نہ ہوتا تو فنا ہوجاتا
حسرت اندوزی ارباب حقیقت مت پوچھ
جلوہ اک روز تو آئینہ نما ہو جاتا !

دشت وحشت میں نہ پایا کسی صورت سے سراغ
گرد جولان جنوں تک بھی پکارا ہم کو
عجز ہی اصل میں تھا حاصل صد رنگ عروج
ذوق پستی مصیبت نے ابھارا ہم کو
ضعف مشغول ہے پیکار بہ سعی بے جا
کر چکا جوش جنوں اب تو اشارا ہم کو
صور محشر کی صدا میں ہے فسون امید
خواہش زیست' ہوئی آج دوبارا ہم کو
تختہ گور ' سفینے کے مماثل ہے اسد
☆بحر غم کا نظر آتا ہے کنارا ہم کو

(۳) "دیوان غالب" ایڈیشن ۱۹۲۵ء بحوالہ "خیابان غالب" صفحہ ۱۱۵

میں ہوں مشتاق جفا ، مجھ پہ جفا اور سہی
تم ہو بیداد سے خوش اس سے سوا اور سہی
مجھ سے غالب یہ علائی نے غزل لکھوائی
ایک بیداد گر رنج فزا اور سہی

پھر وہ سوئے چمن آتا ہے خدا خیر کرے
رنگ اڑتا ہے گلستان کے ہوا داروں کا

بدتر از ویرانہ ہے فصل خزاں میں صحن باغ
خانہ بلبل بغیر از خندہ گل بے چراغ

وضع نیرنگیٔ آفاق نے مارا ہم کو
ہوگئے سب ستم و جور گوارا ہم کو

نمائش پردہ دار طرز بیداد تغافل ہے
تسلی جان بلبل کے لیے خندیدن گل ہے

ہم سے خوبان جہاں پہلو تہی کرتے رہے
ہم ہمیشہ مشق از خود رفتگی کرتے رہے

کس کی برق شوخی رفتار کا دل دادہ ہے
ذرہ ذرہ اس جہاں کا اضطراب آمادہ ہے

اس جور و جفا پر بھی بد ظن نہیں ہم تجھ سے
کیا طرفہ تمنا ہے امید کرم تجھ سے !

درد ہو دل میں تو دوا کیجے
دل ہی جب درد ہو تو کیا کیجے(۴)

(۴) "فروغ اردو" لکھنؤ، غالب نمبر "غالب کے کلام میں الحاقی عناصر" ڈاکٹر وصی احمد

بھوپال والی غزل جسے مالک رام نے اپنے مرتب کردہ دیوان غالب کے پہلے ایڈیشن میں "ہمایوں" (لاہور) سے نقل کر کے شامل اشاعت کیا تھا' کے بارے میں جب نادم سیتاپوری اور مالک رام وغیرہ نے تحقیق کی تو پتا چلا کہ یہ غزل بھوپال کے مولوی محمد ابراہیم خلیل کا نتیجہ فکر ہے' جسے انہوں نے ماڈل اسکول بھوپال کے رسالہ "گوہر تعلیم" (اپریل ۱۹۳۷ء) میں شائع کیا تھا۔ غزل پر عنوان تھا "اپریل فول"۔

بھوپال کے جوہر قریشی نے اسی غزل کو "دین و دنیا" دہلی میں غالب کے غیر مطبوعہ کلام کے حوالے سے شائع کروایا۔ پھر "ہمایوں" لاہور (اپریل ۱۹۳۹ء) میں یہ نقل ہوئی۔ اسی غزل کو خواجہ حسن نظامی نے "منادی" دہلی میں بھی شائع فرمایا تھا۔

بھولے سے کاش ! وہ ادھر آئیں تو شام ہو
کیا لطف ہو جو ابلق دوراں بھی رام ہو
تا گردش فلک سے یونہی صبح و شام ہو
ساقی کی چشم مست ہو اور دور جام ہو
بیتاب ہوں بلا سے' کن انکھیوں سے دیکھ لیں
اے خوش نصیب کاش قضا کا پیام ہو
کیا شرم ہو' حریم ہے' محرم ہے راز دار
میں سر بکف ہوں' تیغ ادا بے نیام ہو
میں چھیڑنے کو کاش اسے گھور لوں کبھی
پھر شوخ دیدہ برسر صد انتقام ہو
وہ دن کہاں کہ حرف تمنا ہو روشناس
ناکام بدنصیب کبھی شاد کام ہو
گھس مل کے چشم شوق قدم بوس ہی سہی
وہ بزم غیر ہی میں ہوں پر اژدحام ہو
اتنی پیوں کہ حشر میں سرشار ہی اٹھوں
مجھ پر جو چشم ساقی بیت الحرام ہو
پیرانہ سال غالب میکش کرے گا کیا
بھوپال میں مزید جو دو دن قیام ہو (۵)

---

(۵) "خیابان غالب" نادم سیتاپوری' صفحہ ۹۰ ۔ ۱۸۹

"چمن بے نظیر" (مطبوعہ ۱۸۹۲ء) میں غالب کے نام سے تین غزلیں اشاعت پذیر ہوئی تھیں، جو دیوان غالب میں شامل نہیں ہیں۔ ایسا لگتا ہے، بہت سے نابغہ روزگار شاعر حضرات نے غالب کے رنگ میں اپنے آپ کو ڈبو لیا ہے! اگر وہ یہ روش چھوڑ کر اپنے ھی رنگ میں شاعری فرماتے تو ان کا اپنا رنگ بھی یقیناً چوکھا ہوتا۔ غزلیں دیکھئے غالب ھی کا رنگ سخن نظر آتا ہے۔

کب رہا ہے اب ہمیں حور و بشر کا امتیاز
دیکھ کر جاتا رہا تجھ کو نظر کا امتیاز
اس کا کوچہ چھوڑ کر جاوے ہے گلشن کی طرف
ہو گیا معلوم بس باد سحر کا امتیاز
نازکی جس نے رگ گل کی نہ دیکھی ہو کبھی
ہو میاں کیونکر اسے تیری کمر کا امتیاز
ہے یہ سودائے محبت کہ یہاں اس بات کو
کچھ نہیں رہتا جہاں نفع و ضرر کا امتیاز
جب نشست اغیار کے پہلو میں ٹھہری یار کی
تب ہمارا رہ گیا واں پھر کدھر کا امتیاز
اہل ہمت بوجھتے ہیں خاک جب اکسیر کو
ان کو کب ہوتا ہے صرف سیم و زر کا امتیاز

آگے اپنے یار کے غالب ھی معیوب ہیں
ورنہ ہے کس کے اسے عیب و ہنر کا امتیاز(۶)

ہیگا جو ناز و ادا اوس بت لاثانی میں
ایک بھی بات نہ تھی یوسف کنعانی میں
عشق میں دیتا ہوں اوس لیلی کے کاوش جاں کو
دست رس ہے یہ کہاں قیس بیابانی میں
چرخ نے پنبہ مہتاب کو کانوں میں دیا
شوران تک ہے مرے اشک کی طغیانی میں
جان مردوں کی پھرے لب سے جو نکلے دشنام
کیا مسیحائی ہے اس لعل بدخشانی میں

(۶) "چمن بے نظیر" مطبع محمدی، بمبئی، مطبوعہ فروری ۱۸۹۲ء، صفحہ ۱۰۳

کار شمشیر کا کرتا ہے خیال ابرو
داغ اس کا ہے ازل سے میری پیشانی میں
پہن کر ہووے گا خوش شال دوشالہ کوئی
ہم بھی ہیں شاد اے غالب اسی عریانی میں!(۷)

اپنا احوال دل زار کہوں یا نہ کہوں
ہے حیا مانع اظہار کہوں یا نہ کہوں
نہیں کرنے کا میں تقریر ادب سے باہر
میں بھی ہوں محرم اسرار کہوں یا نہ کہوں
شکوہ سمجھو یا اسے کوئی شکایت سمجھو
اپنی ہستی سے ہوں بیزار کہوں یا نہ کہوں
ہے سویدا بھی سیہ پوش و عزاداری دل
جب نہ پاؤں کوئی غم خوار کہوں یا نہ کہوں
دل کے ہاتھوں سے کہ ہے دشمن جانی اپنا
ہوں اک آفت میں گرفتار کہوں یا نہ کہوں
میں تو دیوانہ ہوں اور ایک جہاں ہے غماز
گوش میں در پس دیوار کہوں یا نہ کہوں
آپ سے وہ مرا احوال نہ پوچھے تو اسد
حسب حال اپنے پھر اشعار کہوں یا نہ کہوں (۸)

جن شعرا حضرات نے غالب کے رنگ کی پیروی کی ہے وہ اس رنگ کی حد تک تو کامیاب ہیں ، لیکن غالب کے اسلوب خاص میں جو تہہ داری اور خیال آفرینی ہے وہ ان کے یہاں مفقود ہے۔

"اور کسی کا کیا ذکر شاعر مشرق علامہ اقبال نے بھی غالب سے بہت استفادہ کیا ہے اور ان کی بیشتر فارسی تراکیب اور تشبیہات سے غالب کا انداز بیان جھلکتا ہے ۔ مثال کے طور پر یہ شعر ہی غالب کے انداز بیان کی نشاندھی کرتا ہے ۔

نہیں منت کش تاب شنیدن داستاں میری
خموشی گفتگو ہے ، بے زبانی ہے زبان میری"(۹)

---

(۷) "چمن بے نظیر" صفحہ ۱۵۶ (۸) "چمن بے نظیر" صفحہ ۲۴۷ ۔ ۲۴۶

(۹) "باقیات غالب" ، اثر فاضلی ، اگست ۱۹۹۱ء۔ ادارہ فکر و نظر، کراچی، صفحہ۔ ۲۸

"بریلی میں ایک نوجوان شاعر اعتماد الدین عرش تھے، وہ بھی غالب کے رنگ میں خوب کہتے تھے۔ عین عنفوان شباب میں ان کا انتقال ہوگیا۔ پھر بھی ایک مکمل دیوان اپنے پیچھے چھوڑ گئے۔ چند اشعار ملاحظہ فرمایئے۔

بندگی کا تو حق ادا نہ ہوا
خیر گذری کہ میں خدا نہ ہوا
حسن کا اعتبار اور بڑھا
میں جو شرمندہ وفا نہ ہوا

لوٹتا کیوں نہیں عدم سے کوئی
کچھ کسی کی خبر نہیں آتی!
ہر قدم پر رہ محبت میں
سجدہ نقش پا کیا میں نے" (۱۰)

سلیمان اویسی نے غالب کے تمام دیوان کی غزلوں پر ہم طرح غزلیں کہیں اور "شان غزل" کے نام سے ایک مجموعہ جس میں دیوان غالب بھی شامل ہے، غالب کی صد سالہ برسی پر، دنیائے ادب کو دیا۔ کسی زمانے میں ریاض خیر آبادی نے بھی ایسی ہی کوشش کی تھی، جسے ان کے والد نے یہ کہہ کر ضائع کروا دیا کہ تم اپنا کوئی الگ اسلوب اختیار کرو۔ لیجئے سلیمان اویسی کی ایک غزل کا لطف اٹھائیے۔

خوابیدہ سبزہ کی طرح بے خود دمیدہ ہوں
زحمت کشیدہ ہوں میں نہ راحت رسیدہ ہوں
زیں پیشتر کہ خم ہو یہ گردن بہ پیش غیر
اے رب کعبہ شکر کہ گردن بریدہ ہوں
برفاب ہو کہ چائے ہو جو بھی ہو جلد ہو
ساقی میں سرد و گرم زمانہ چشیدہ ہوں
بت ساز ہوں نہ بت کدہ، بت ہوں نہ برہمن
نازاں خدا ہے جس پہ وہ ناز آفریدہ ہوں
بلبل تو گل پہ نالاں ہے، شمع پتنگ پر
میں شبنم چمن کے لیے آب دیدہ ہوں

---

(۱۰) "باقیات غالب" صفحہ ۔ ۲۷

پوچھی کبھی انہوں نے نہ بھولے سے میری بات
گویا میں دوستوں کے لیے آفریدہ ہوں !
اے شمع شب بخیر ' اے پروانہ دم بخیر
میں گلشن فنا میں سپند تپیدہ ہوں
نذر ادب سلیماں' ہے یہ مختصر غزل
ورنہ میں فکر شعر سے دامن کشیدہ ہوں (۱۱)

آخر میں سلیم اختر فاران کی غالب کے رنگ میں رنگی ہوئی غزل پڑھیے۔

بیان شعر میں راس آگیا غالب کا رنگ آخر
بہ آب بادہ کہنہ دھلا سینے کا زنگ آخر
فشار خون سے کیوں کر نمود قوت دل ہو
بدلتے جارہے ہیں دیکھئے بسمل کے ڈھنگ آخر
وہ ہیں گر خانہ زاد خوئے ترکان جفا پرور
تو ہم بھی آج ہوتے ہیں کمر بستہ بجنگ آخر
سخن گوئی زجاج طبع نازک پر گراں گذری
شکستہ ہو گیا دیکھو حریف ضرب سنگ آخر
بظاہر دل کش و خوش رنگ آتی ہے نظر ہم کو
نہ بھولو' لے ہی ڈوبے گی یہ تقلید فرنگ آخر
مشام عطر پیراہن ' نگاہ جلوہ ہیں اختر
یہی تھا مایہ وحشت جو لایا اپنا رنگ آخر (۱۲)

---

(۱۱) "شان غزل" سلیمان اویسی' جولائی ۱۹۶۹ء ' علمی کتاب خانہ ' لاہور ' صفحہ ۷۷

(۱۲) "بیاض ' سلیم اختر فارانی (طبع)

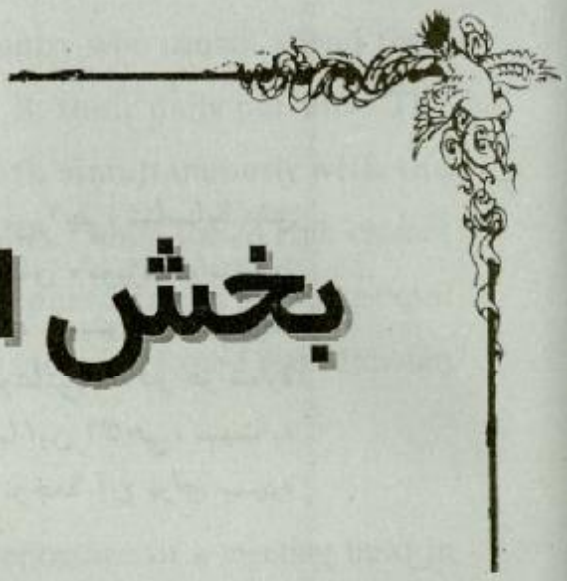

بخش انگلیسی

آنچه در «بخش انگلیسی» می آید، شناسنامهٔ دانش برای آگاهی کتابداران، نمایه نویسان، بویژه خوانندگان و پژوهشگران انگلیسی زبان است، تا بتوانند با مطالعهٔ این چند صفحه، به عناوین موضوعاتی که در هر شمارهٔ دانش بچاپ می رسد، پی ببرند و با این آگاهی، نسبت به انتخاب مقاله یا مطلب دلخواه و ترجمهٔ آن برای بهره برداری اقدام کنند.

IQBAL STUDIES DEPARTMENT OF AIOU.S.Afsar Ali Shah has here given the history and development of the Iqbal Studies Department of the Allamah Iqbal Open University, Islamabad. The University was established in 1972 by a special Statute passed by the Pakistan Assembly and was named after the great Allama Iqbal on the Centenary Birthday Celebrations of the Allama in 1977. The system of education in the university is both by regular classes as well as by post, and is meant for raising the educational standard of the in-service or working people of the country who cannot attend their classes regularly due to occupation in their daily pursuits. The Iqbaliyat Department started its work simultaneously with the establishment of the university up to M.A., while the M.Phil. classes began in 1987. The courses of this Department include a special paper in Persian with its Grammar and selection from Iqbal's Persian poetry.

USTAD KHALILI IN LONDON . It is a reportage of a meeting held in memory of the late Ustad Khalilullah Khalili, the most renowned last great poet of Persian of Afghanistan who died a few years back during self-exile in Pakistan. The meeting was held in the auditorium of the Afghan Embassy in London and was attened by over two hundered persons in which about twenty writers, scholars and poets read their papers and poetry on the late Ustad Khalili.

Dr. Ali Reza Naqvi

MASNAVI; ABR-E GOHARBAR. Dr. M.Zafar Khan in this article has tried to determine the date of composition of the Masnavi Goharbar of Mirza Asadullah Ghalib of Delhi (d.1869 A.D.). The writer says that Ghalib wanted to give an acount of all the Holy Wars(Ghazavāt) of the Holy Prophet in the form of poetry in the metre of Ferdowsi's Shahnama, but could not complete the project. Now this incomplets Masnavi which contained 1098 couplets is included in Ghalib's works published by Shaykh Mubarak Ali of Lahore. The Masnavi was originally published by the Akmalul Matabi' of Delhi in 1864. In writing this paper, the writer has consulted 26 books the list of which is given at the end of the article.

A BRIEF INTERVIEW WITH NASROLLAH MARDANI. Here is a brief interview with Nasrollah Mardani, a leading poet of the Islamic Revolution, in which the poet has explained some of the features of his own poetry and the new trends of the post-revolution poetry and compared it with that of the pre-revolution period of Iran.

INTRODUCTION OF PUBLICATIONS OF THE INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES. Here ten earliest publications of the Iran-Pakistan Institute of Persian Studies have been briefly introduced for the information of the readers of Danish.They include the Catalogue of the Ganj Bakhsh Library, Vol. I,Life & Works of Shaykh Baha'uddin Zakariyya of Multan, Catalogue of the MSS of the works of Kh. Sana'ullah of Panipat, Four Calenders of Two Years and one Town, Jamali's Masnawi: Mehr-o-Mah, Shesh Jehat, Arzoo's Dad-e-Sokhan, Persian Poets of Pakistan (I) by the Late Dr. S.H.Rizvi , Persian Research in Pakistan, Iran-Pakistan Relations in the Field of Medical Science.

THE WORLD OF FICTION IS A WORLD OF TRUTH & REALITY. In an Interview by Yousof Ali Khan, Firuz Z.Jalali has explained some of the characteristics of the art of fiction writing and related it with the fiction writing in Iran with special reference to the post-revolution period. It is a very informative interview from literary point of view, particularly with regard to the modern trends in fiction writing in Iran.

RABI'AH QOZDARI- A REVOLUTIONARY POETESS. Dr. Sultan Altaf Ali, in this article has tried to prove that Rabi'ah of Qozdar of Baluchistan, one of the earliest poetesses of Persian, was a revolutionary poetess. He is of the opinion that the earlier chroniclers and writers have misunderstood her and her poetry and have given wrong accounts of her life. It is only Dr. Roknoddin Homayun Farrokh who has done a real research on the life and poetry of the poetess and has reached the conclusion that she was a revolutionary poetess and has attributed her death to her revolutionary ideas and activities. It is a new and interesting approach to and research on the life and works of the poetess.

MULLA TUGHRA OF MASHHED In this brief article Dr . Abdul Qadir Jafri has dealt with the poetry of Mullah Tughra of Mashhad, a Persian poet of Shah Jehan's period. The writer complains that the poet has not been given due recognition by the critics and writers , although his poetry has been simple and natural and devoid of unnecessary and artificial embellishments.

A GLIMPSE OF CONTENTS OF THIS ISSUE

A - Persian Section

KHULASAT AL-TANJIM VA BURHAN AL- TAQWIM. It is a reproduction of a MSS of the book written in 969/1465 by Ghiyas al- Din Ali. b. Amiran al- Husayni al- Isfahani. The MSS is lying in Ganj Bakhsh Library of the Iran- Pakistan Institute of Persian Studies, Islamabad under No. 745. It is an important book on astronomy and astrology written in the middle of 9th century A.H./ 15th century A.D. The reproduction is preceded by a brief introduction of the MSS by Dr.M.H.Tasbihi.

BIDEL -A POET OF MIRRORS by M.Reza Shafi'i Kadani. It is an interesting and informative critique of the poetry of Mirza Abdul Qadir Bidel (generally known in the sub-continent as Bedil) of Azimabad, born in Azimabad (Patna, India) in 1054/1644 and died in Delhi in 1132/1720. He is considered to be the most difficult and representative poet of the Indian style of Persian poetry. He is known for his terse, symbolic , didactic and mystic poetry. The writer has corroborated his statments by ample illustrations from Bidel's poetry.

SA'IB AND URDU POETRY. In this article Dr. Younus Jafri has discussed briefly the influence of Sa'ib of Isfahan, one of the most representative poets of the Indian style of Persian poetry , on the Urdu poets of the sub-continent with illustrations from their works.

NOTE

On the front page we are giving a resume' of the contents of the current issue of **DANESH** *for the information of the English knowing Librarians, Cataloguers and particularly Research Scholars to enable them to get a brief knowledge of the subject of articles of their interest and subsequently get them translated by themselves - Editor.*

DANESH

Quarterly Journal

Presidnet & Editor-in-Chief: *Dr. M.M. Tavassoli*
Editor: *Dr. S.SH. Mosvi*

Address:

House 3, Street 8,Kohistan Road, F-8/3
Islamabad 44000, ***PAKISTAN.***
Ph : 263194 Fax : 263193

ISSN:1018-1873
(International Centre - Paris)

DANESH

Quartely journal
of the
IRAN PAKISTAN
INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES,
ISLAMABAD

SPRING,1998
(SERIAL No. 52)

A Collection of Research articles
With background of Persian Language
and Literature and common cultural heritage of
Iran, Central Asia, Afghanistan and Indo-Pak Subcontinent